دعوی کردند که کوچک ترین سوره از قرآن را مثل و مانند توانند
آورد و نتوانستند و ازین جهت حجت بر آن قوم ثابت شد و این
خبر بیحیی ابن اکثم رسید و او به متوکل گفت بغیر از آن که رافضه را
بسیار قوی گردانیدی و فضل صاحبان را ظاهرتر ساختی چه کردی
ابن سکیت را با مسایل دینی چکار او شعر و نحو میداند اگر مرا
دستوری دهی تا مسئله چند پیدا کنم که هر کس بشنود چون شتر در گل
بماند و متوکل ازین مژده خوشوقت شده یحیی را دستوری
داد مدتی فکر کرد و سوالی چند در کاغذی نوشته بمتوکل عرض
نمود و آن کاغذ را بموسی بن جعفر بن محمد برادر آن حضرت ع داد
که به پرسد و ایشان را خبردار کردانند تا بدانند که هر فرد در رسیدن
و حرف زدن در حضور علما و اکابر دارند یا نه و موسی چون نوشته
را بنظر آن حضرت برد فرمود چرا تو اینها را جواب ندادی
گفت من از جواب این مسایل عاجزم پس آن حضرت
کاغذ را از دست او گرفته جواب هر یک را به بیان کافی شافی
در پشت کاغذ نوشت چون بمتوکل رسید منع نمود که دیگر ازین عالم چیزها

نپرسند و نه نویسند که عکس مقصود نتیجه میدهد و در مناهج و غیره این سؤال
و جواب مذکور است خوفا للاطالة نوشته نشد و آن حضرت سلام الله
علیه ده سال و چند ماه در سامره بسر برده و در ماه رجب سنه اربع و خمسین
و مأتین در خانه خود مدفون شد و بعضی بیست و پنجم جمادی الآخر نیز گفته اند
و چون مقدر و مقرر بود که بموجب لدنت هر یک از ایشان سه
مرتبه بلند شهادت نصیب گردد معتز عباسی سه داهیه خروج آن حضرت
در خاطر ثابت و جازم گشته یا از خدمه سه زهر هلاهل در میان روز یکه غد
که درخت بوئیده و بر فراش خود تکیه کرده بود یا آنکه کوفت یا
مرضی عارض شده باشد مردم دیدند که ابو محمد علیه السلام پیراهن چاک
از خانه بر آمده وفات پدر سه اعلام نمود اللهم ارزقنا زیارته و شفاعته
و لاخوانه المؤمنین آمین رب العالمین ذکر امام یازدهم ابو محمد حسن بن
علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی
ابیطالب علیهم السلام است نسب شریفش از جانب پدر بزرگوار
مشهور و جانب آن از زاده ملایا دور مادرش ام ولد سوسن نام و بعضی
غزاله و نوبیه نیز گفته اند اسم همایونش حسن علیه السلام لقبش خالص و

عسکری و سراج کنیتش ابو محمد و شهر یک رازو و پدر و جد را سلام الله
علیهم بزمان خود ابن الرضا می خواندند رنگ روی مبارکش گندم
گون نقش خاتمش سبحان من له مقالید السموات والارض معاصر بینش
از عباسیان معتز و مهدی و معتمد دربانش عثمان بن سعید نزار جسش
ابن رومی مولدش مدینه طیبه تاریخ ولادتش بیست و سیوم ربیع الاخر
سنه اثنین و ثلاثین و مائتین از هجره جدش صلوات الله علیه و
آله فوتش در سر من رای تاریخ آن روز جمعه هشتم ربیع الاول همان
ماه سنه ستین و مائتین مدفن مبارکش خانه که والد ماجدش دران مدفون
بود در پهلوی پدر علیهما السلم عمر عزیزش بروایتی مخفی گذشته
بروایتی بیست و هشت و بروایتی بیست و نه مدت خلافتش شش سال
خروجش از دنیا بسبب زهر دادن معتمد عباسی علیه اللعنه او سلام
علیه السلم کسی که بعد از زمان پدر اوست حجت قائم منتظر که مولدش
مخفی و انکشتانش بیشتر از آنکه بشمار درآید اگرچه همین از مناقب آنحضرت
بس قست که حق تعالی مهدی هادیی را علیه السلم از صلب
او برادلاء نصوص بر امامت و خلافتش اولاد از رسول الله صلی الله علیه

[illegible]

واله و امیر المؤمنین و فاطمه علیها السلام چنانچه گذشت و ثانیاً تقدم
او بر کافه اهل عصر در هر چه موجب امامت است مقتضی
ریاست و اجتماع صفات کمال در آن حضرت علیه السلام از علم
و زهد و کمال عقل و عصمت و شجاعت و کرم و بسیاری اعمالی که
باعث تقرب بجناب احدیت است و ثالثاً نص صریح از پدر
بزرگوار و اشارت بخلافت و جانشینی بعد از او چنانچه از یحیی بن بشار
عنبری در کشف الغمه روایت شده که گفت وصیت نمود ابو الحسن
علی بن محمد بفرزند خود حسن علیهما السلام پیش از رحلتش بچهار ماه و
اشارة نمود که بعد از من امر خلافت باو متعلق است و جمعی کثیر را
که یکی از ایشان من بودم بر آن گواه گرفت و ایضاً از علی بن عمر نوفلی
روایت نموده که گفت با ابو الحسن علیه السلام در صحن خانه او ایستاده
بودم که پسرش بر ما گذشت آن پسری که محمد نام داشت گفتم فدای
تو شوم این است رهنمای ما بعد از تو فرمود که صاحب شما و رهنمای شما
بعد از من حسن است علیه السلام و ایضاً از عبد الله بن محمد اصفهانی
مرویست که ابو الحسن علیه السلام بمن گفت صاحب شما از من کس

شتو که بعد از من نماز بر من کنند و من ابو محمد علیه السلام را نزدیده بودم
و در وقت نماز بر آن حضرت ابو محمد علیه السلام را دیدم که بر آمده
و نماز بر وی کرد و مردم با و اقتدا نمودند و دانستم که نایب مناب اوست
علیه السلام و ایضا از علی بن مهزیار روایت نموده اند که گفت
که روزی در خدمت ابو الحسن علیه السلام بودم گفتم اگر چیزی
رو نماید که از ان پناه بخدا می برم رجوع شیعیان بکه باشد فرمود ولایت
عهد من ببزرگترین فرزندان منست یعنی حسن علیه السلام و
ایضا در ان کتاب از ابو بکر بیهقی روایت نموده که او گفت
ابو الحسن علیه السلام بمن نوشت که ابو محمد فرزند بزرگ من صحیح
ترین ال محمد است از روی عقل و فهم و قایم ترین حجتهاست
اوست و او خلیفه منست و سلسله امامت باو منتهی است
و احکام خلافت نزد اوست پس باید که هر چه سوال می کردی
از من بعد از من از و سوال کنی که نزد اوست هر چه احتیاج شیعیان
بان بی و ایضا از شاهویه بن عبد الله روایت کرده که گفت امام
در نهای من ابو الحسن علیه السلام بمن نوشت که تو میخواستی سوال

کسی از ان اگر بعد از من که خلیفه خدا بود و ترا قلقی و اضطرابی است
زایل نگردد مضطرب مشو که حق تعالی گمراه نمیکند قومی را که
هدایت نموده باشد بعد از آنکه بعد از من ابو محمد ع صاحب و رهنمای خلق است
و نزد اوست آنچه محتاج باشند بآن خلق حق تعالی مقدم میدارد
هر کرا خواهد و موخر میکند آنرا که خواهد و بعد ازین مراتب این
آیت از کلام مجید را نوشته بود که ما ننسخ من آیة او ننسها نات
بخیر منها او مثلها و بعد از ان راوی گفته است که کسی را
عقل و فهمیده یکیست او را بحجتی دیگر احتیاج نیست و ایضا از علی
بن عمرو عطار روایت نموده که گفت بخدمت امام دهم و پیشوای
حضرت امام علی نقی علیه السلام رفتم و پسرش ابو جعفر یحیی نزد او
حاضر بود و من گمان کردم که بعد از پدر قایم اوست گفتم فدای تو شوم
فاضلتر و گرامی تر از فرزندان تو کدام است فرمود گرامی تر و
سزاوارتر بخدمت مدانید هیچ یک را تا آنکه من شما را آن اعلام کنم
و بعد از ان مرتبه بخدمت آن حضرت ع نوشتم که امر خلافت بعد از
شما متعلق بکیست در جواب من نوشت که این امر تعلق ببزرگترین

فرزندان من دارد و ابو محمد علیه السلام از یحیی و دیگران بزرگتر بود و
ایضاً در کشف الغمه و غیره از ابو هاشم جعفری روایت نموده اند که گفت
روزی که یحیی پسر امام نقی علیه السلام از دنیا رفت بر میان آن
حضرت ع رفتم چون نظرم بر ابو محمد علیه السلام افتاد در خاطرم گذشت
که قصه یحیی و ابو محمد درین وقت بعینه مثل قصه امام موسی کاظم
علیه السلام و اسمعیل پسران امام جعفر صادق ع است که بعضی
اسمعیل را امام میدانستند و حق تعالی اسمعیل را پیش از امام
جعفر صادق علیه السلام متوفی ساخت تا امامت با امام موسی
تعلق گیرد و درین فکر بودم که امام علیه السلام بمن ملتفت
شده فرمود که بلی یا ابو هاشم خدای تعالی در حق ابو محمد بعد از
برادرش یحیی ظاهر ساخت چیزی که کسی را علم بآن نبود چنانچه
در جدم امام موسی علیه السلام بعد از گذشتن اسمعیل ظاهر شده
بود این امر چنان است که در خاطر تو میگذرد اگرچه بعضی گمراهان
را خوش نیاید ابو محمد علیه السلام بعد از من امام و رهنماست
نزد اوست هر علمی که خلق بآن محتاج باشند و اسباب و علامات

امامت با اوست ابو هاشم گوید من انحضرت عم را دعا کردم از امام حجة
شناختم و نصوص بر امامت انحضرت عم بسیار است و در کشف الغمه
و غیره مذکور بهمین قدر درین رساله اکتفا کرده شد و از کرامات
و معجزات ان حضرت عم نیز اگرچه بیشمار در می اید ناچار به بعضی اشاره
باید نمود و از ان جمله در کشف الغمه و فصول مهمه و مناهج مسطور است که
حسن بن ظریف گفت تب ربع داشتم در خاطرم افتاد که عرضه داشتی
بخدمت ان حضرت عم کنم و دعائی در ان باب بطلبم و مسئله دیگر
نیز در خاطرم می گذشت بپرسم که ایا چون قایم ال محمد علیه السلام
ظهور کند بچه چیز حکم خواهد کرد و چون مشغول بنوشتن شدم و این
مسئله را نوشتم از حمی فراموش کردم جواب نوشت که امام
علیه السلام در وقت ظهور حکمش موافق حکم داود نبی علیه السلام
خواهد بود از کسی گواه نخواهد طلبید و تو میخواستی که از تب ربع سوال
کنی و فراموش کردی کاغذی بنویس یا نار کونی بردا و سلاما علی
ابراهیم و بر سر حمه بیاویز و نوشتم و اویختم و تب از من زایل شد
و بسیاری از انها را نیز که باین تب گرفتار می شدند نفع بخشید

ایضاً در کتب مذکوره و خرایج و غیره مذکور است که محمد بن علی
ابن ابراهیم بن موسی بن جعفر گفته است که برای ما تنگی بغایت
رسید پدرم گفت که برویم نزد حضرت ابومحمد علیه السلام مشهور است
ذکر سخاوت او پس رفتیم ظن این بود که بما نیز از انعام و اکرام او
چیزی حاصل شود متوجه ملازمت شدیم در راه پدرم گفت
سخت محتاجیم با آنکه از آن حضرت بما پانصد درهم برسد که دویست
درهم را رخت و لباس بخریم و دویست درهم بخوریم و نانخانه و هیمه
از گندم و برنج و غیر اینها و صد درهم بجهت احتیاج اهل و عیال نگه داریم
چون پدرم این سخن گفت من نیز در خاطر خود گذرانیدم که کاش
بمن نیز سیصد درهم برسد که صد را الاغی بخرم و صد را نفقه کنم و صد
را اسباب کنم خود را بجانب جبل برم و از مردم آنجا زر بخواهم
چون بدر خانه رسیدیم غلامی برآمده گفت علی بن ابراهیم و پسرش
در آیند چون سلام کردیم مشرف شدیم بپدرم گفت چه چیز ترا از
دیدن ما غافل ساخت پدرم گفت مشغولی عیال و کارها که لازمه
معاش است و ساعتی نشسته برآمدیم و چون بدر رسیدیم غلامی آمد

کیسه درست پدرم داد گفت پانصد درهم است دویست از برای رخت

و دویست بجهت طعام و صد بهر احتیاج و کیسه من داد گفت سیصد درهم

است صد بهای الاغ و صد بهر نفقه و صد خرج کدخدای از اینجا

مرو بلکه بسوار متوجه شو که ترا در انجا فرجی خواهد بود و من بفرموده عمل

نموده بسوار رفتم و کدخدا شدم و مرا انجا نفع بهار رسید و امروز از برکت

ان صاحب دو هزار دینار دارم و احوالم روز بروز در ترقی است و الحمد

جمیعا روایت کرده اند که اسمعیل بن محمد بن علی بن عبدالله بن

عباس گفته نشسته بودم در فلان راه که حسن بن علی علیهما السلام

می گذشت سلام کردم و قسم خوردم که بطعام و شام در مانده ام فرمود

که دویست دینار در فلان موضع دفن کرده بودی و قسم دروغ میخوری

و لکن این عمل سرزده بود و بعد از ان فرمود که این سخن از ان

نگفتم که تو چیزی ندهم غرض ان بود که لذت دروغ توبه کنی ای غلام

ان صد دینار که همراه تست باو تسلیم کن باز روی من کرده گفت از ان

دویست دینار بجز محرومی ترا نصیبی نیست و چون من این سخن بشنیدم

ان مبلغ سوا از ان زمین برداشتم در جائی که باعتقاد من مضبوط تر بود

دفن نمودم و در وقتی که بان محتاج شدم نبود هر چند تجسس جستم کمتر یافتم
چون تفحص کردم پسرم راهی بان برده بود برداشته از من گریخته در هر چه
خواسته صرف نموده بود وایضا از علی بن زید بن علی بن حسین روایت
نموده‌اند که گفت اسپی داشتم و چندان خاطرم بان متعلق بود که در هر مجالس
ذکر آن میکردم روزی در خدمت آن حضرت علیه السلام نام آن اسپ
بردم گفت زنهار که آن سه بفروش و اگر امشب مشتری یافتی تا صبح
مینداز چون بخانه رفتم آن سخن سه برادرم نقل کردم گفت
من درین باب چیزی نمیگویم و مرا تعلقی که بان بود مانع بود و گردرد نفسش
بحد نکوئم بود از دو سه شب ساعتی آمد که اسپ تصدق بود و مرا اسرار
کلام آن حضرت علیه السلام معلوم شد روزی بخدمتش میرفتم در راه همه این هوس
می پختم و در خاطرم میگذشت که کاشکی اسپی بتو میداد چون بسلامش
مشرف شدم بغلامی امر نمود که آن اسپ کمیت را از اصطبل بیرون
متوجه شده فرمود که این اسپ از اسپ تو رهوارتر و عزیزتر دارتر
است وایضا نزد مخالف و موالف مشهور است و در کشف الغمه و
فصول مهمه از احمد بن حرث قزوینی روایت نموده‌اند که گفت مستعین

بالله عباسی در وقت خلافتش میراخوری و بیطاری اسبانش بوده
حالا پدرم گفته بود ملکیت استری که مثلش را آورده بودند که به نیکی
و خوشی راهی و تو رنغ اعضا و حسن اندام که چشم بیننده ندیده
بود و نه گوش شنونده شنیده اما نه کسی را یارای آن که لجام بر سرش
زند و نه شخصی را قدرت آنکه زین بر پشتش راست کند و هیچ سائسی
و مهتری و ذی قوتی و صاحب قدرتی نماند که این الفت نکرده باشد
که بر سینه یا دست و یا بجا دنداره بی شرمنده نشده تا روزی
ندیمی با او گفت که با این مخنثی که ترا با حسن بن علی الرضا است
عجب است که او را نفرمائی که این استر را زین کند و سوار شود
یا کشته شود و از دست او خلاص شوی یا سوار شود و از غم استر دلداری
و مستعین را خوش آمده از ثنا او فرستاد و احمد گوید چون آن حضرت
آمد و استر را طلبیده من همراه پدرم بودم استر را در صحن خانه کشیده بودند
مستعین متوجه حسن بن علی علیه السلام شده گفت مجلس نماند
که این استر را لجام توانی کرد یا زین نهادن ای ابو محمد توقع دارم
که تو لجامش کنی آن حضرت اشاره به پدرم کرد مستعین گفت ای همه

کس چون

مجلس خود سوار نموده اند تو خود این کار بکن امام علیه السلام طیلسان

را بر زمین نهاده چون دست به پیشانی استر رسانید سر در پیش
افکنده حرکت نمود لجام بر سرش زده خواست که بنشیند باز مستعین
گفت میخواهم که زین بر پشتش نهی امام علیه السلام باز اشاره بپدرم
نمود و مستعین دیگر باره ابرام کرد که خود مرتکب این عمل باید شد
آن حضرت بار دیگر پیش آمد دست بر کفل استر نهاد و بخدائی
که بجز او خدا نیست که استر سوار دیدم که عرق کرد چنانچه از تمامی
اعضایش آب روان شد و امام چون زین بر استر نهاده خواست
که بنشیند مستعین گفت بحال سوار باید شد و سوار شده در صحن خانه بارامی
ملایمتی آن حیوان راه رفت که از آن بهتر نباشد و چون امام بر جای
خود قرار گرفت مستعین گفت چون رستریت باین خوبی استر
دیده آن حضرت گفت بهتر ازین نمیباشد و مستعین گفت بجهت سواری
شما مقرر داشتیم و امام علیه السلام بپدرم اشاره نمود که بردار استر را بخانه آن
حضرت بردیم و در آن خانه با هیچ غلامی ونفری در لجام کردن و زین
نهادن مضایقه نکرد و ابای ظاهر نمود و ایضا در کتب فریقین مسطور است که

که چون معتمد عباسی بخلافت نشست و مدتی برآمد دشمنان اهل بیت

و منافقان عصر افترا ها کردند و دروغها گفتند و آنها علاوه عداوت

جبلی شده معتمد امر بحبس حسن بن علی علیهما السلام نموده آن حضرت

را بزندان بردند و فیض آسمان از زمین منقطع شده قحط و غلا

در سامره بهم رسید و معتمد امر نمود که مردمان باستسقا بیرون روند و سه

روز متوالیا خلق نماز استسقا رفتند و اثری از ابر و باران ظهور

نیافت بعد از آن جاثلیق با نصاری و رهبانان باستسقا رفتند

و در میان ایشان راهبی بود چون او دست بجانب آسمان دراز

کرد ابر شد و شروع بباریدن نمود و روز دیگر هم بصحرا رفتند

و تا دستهای بدعا برآورد روز ابر پیدا شده آغاز باریدن نمود و تزلزل

در خلق بهم رسیده بعضی از مسلمانان بشک افتادند و بعضی بدین

نصاری راغب شدند و خبر بخلیفه رسیده مکدر شد و بکیجاغلم دین

و کیصوف طعن خلق زند که نشود رخنه تباه دید لاعلاج صالح ابن

وصیف را که حاکم شهر بود و امر سیاست و زندان با و تعلق داشت

طلبیده گفت برو و در حالت ابو محمد حسن بن علی را از حبس برآورده

عرض نمود چون آن حضرت علیه السلام حاضر شد گفت ادرک امة
جدک محمد قبل ان یهلکوا یعنی دریاب امت جد خود محمد را
صلی الله علیه وآله پیش از آنکه هلاک شوند که اهل اسلام باستسقا بیرون
رفتند واثری بر نماز ودعاشان مترتب نشد وچون نصاری در روز رفتند
وتا دست بدعا بر آوردند باران آمد واگر سیم روز بیرون رفتند دین
از دست رفته بود ومردم در تزلزل افتاده اند وآن حضرت فرمود غم
مخور که فردا بیرون میروم وتنگ از خاطرها بیرون میبرم وجمعی از خویشان شی
سه که در حبس بودند شفاعت نموده خلاص داد وروز دیگر حکم کرد که کسی
در شهر نماند همه خلق باستسقا بیرون روند وامام علیه السلام با اصحاب
خود در مصلی حاضر شدند وامر نمود که رهبانان شروع بدعا نمایند چون
رهبانان دستها بدعا بر داشتند از هر طرف ابر پیدا شد وامام
علیه السلام بکسی اشاره نمود که برو دوان راهبی که پیش نماز است
در میان انگشتان او هر چه بینی بر آر وآن شخص رفته پارچه استخوانی
از میان انگشتان راهب برآورده آورد وامام فرمود که آنرا در پارچه
بپیچید مقارن آن ابرها از هم پاشیده وثانیا که رهبانان سه بار امر بنماز

و دعا کردند هرچند دعا و زاری کردند ابری پیدا نشد و خلق در تعجب
افتادند خلیفه پرسید که این چه سر بود امام علیه السلام فرمود که مقرر است
که هرگاه استخوان پیغمبری مکشوف و ظاهر گردد البته باید که باران باریدن
گیرد و این راهب را گذار بر قبر پیغمبری از پیغمبران افتاده بود و استخوان
آن پیغمبر را برداشته و هر بار که آن را ظاهر می کرده باران می شده
و اگر خواهید امتحان کنید چون استخوان برآوردند و بدی دست
گرفتند باز ابر بهم رسید پس امام علیه السلام بطریق خود نماز کردند
و از حق تعالی باران خواستند و از برکت آن حضرت فیض
باران مستمر شد و قحط بارزانی بدل گشت و شکوک از خاطرها
زایل شد و معتمد آن حضرت را عذر خواهی نمود و در مقام عزت
و احترام امام شد و ایضا از ابو هاشم جعفری روایت نموده
اند که روزی بخدمت آن حضرت رفتم و در راه با خود قرار داده
بودم که از و نگینی طلب کنم و تیمنا و تبرکا از برای انگشتری ساخته
می پوشیده باشم چون بخدمتش رسیدم و بصحبت مشغول شدم امر نگین
را فراموش کردم در وقت رخصت شدن انگشتری از دست مبارک

الله بمن داده فرمود که تو نگین میخواهی انگشتر متبرک دادیم که نقره ...لی
و نیز زر کر فایده تو بپوش که بر تو مبارک باد و الحاصل از بیان ابو هاشم
نقل است که روزی در خدمت امام علیه السلام بودم که گفتند مردی
از یمن آمده رخصت سلام می خواهد چون رخصت سلام می خواهد
یافت و در آمد و در پهلوی من نشست مردی دیدم جسیم طویل
جمیل و سلام بر آن حضرت کرد بولایت و جواب نیکو شنید
مرا در خاطر گذشت که کاشکی میدانستم که این شخص کیست و علی با جوابش
میدانستم پس امام متوجه من شده فرمود که من ترا الحال او را شناسان
گردانم این فرزند زاده حبابه والبیه است که سنگی داشت که آبای گرامی
من همه بر آن سنگ مهر نهاده بودند و او نیز سنگی همراه آورده
که مهر من کند و اشاره باو نمود که آن سنگ را بیار و او نیز سنگ را
از بغل برآورده بدست آن حضرت داد و حضرت از سنگ نام مهر
بود او نیز مهر خود را بر آنجا زد و من گرفته نقش نگین را خواندم
و معلوم کردم که در نقوش من است پس آن مرد برخاست و گفت رحمة الله
و برکاته علیکم اهل البیت ذریة بعضها من بعض اشهد ان حقک

واجب کوجوب حق امیر المؤمنین والائمة من بعده علیهم السلام ولانه
انتهت الامامة و لا عذر لاحد فی جهلک واسم آن مرد صبیح بن صلت
بن سمعان بن ام غانم بود که احوالش سابقا مذکور شده وایضا در کتب
مذکوره مسطور است و در کتاب دلائل نیز از قطب الدین راوندی
روایت نموده که احمد بن محمد بن جعفر بن شریف جرجانی نقل نموده
که گفت سالی بحج میرفتم و مردم جرجان مال بسیار همراه من کرده بودند که در
سامره بامام محمد علیه السلام برسانم چون بخدمتش رفتم باراده آنکه ب
پرسم که آن امانتها را بکه حواله باید نمود قبل از پرسیدن من فرمود
که آنچه با تست بمبارک خادم من بسپار پس گفتم که شیعه تو در جرجان
ترا سلام میرسانند فرمود که چون حج کردی بخانه مراجعت خواهی نمود
و از امروز تا نود و نه روز دیگر بخانه خواهی رسید و در روز جمعه داخل شهر
خواهی شد بعد از گذشتن سه روز از ماه ربیع الاخر باهل جرجان
بگو که منتظر من باشند و مسائل و حوائجی که داشته باشند مهیا نمایند
که در آخر همان روز در خانه تو مرا خواهند دید و بسلامت برو که حق تعالی
ترا با هرچه با تست بسلامت بجرجان میرساند و شریف پسر ترا حق

حق سبحانه تعالی پسری خواهد داد او را صلت نام کنند که از دوستان

خواهد بود پس گفتم که یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله ابراهیم بن اسمعیل

از شیعیان شما است و هر سال از وی تا صد هزار درهم بدوستان

شما میرسد و محتاج بفرزند است فرمود که حق تعالی او را ولد مزید و فرزندی

باو کرامت کرد بگو پسر خود را احمد نام کند پس من از خدمتش مرخص شده

بمکه رفتم و در همان روز که فرموده بود بجحان رسیدیم و نوید آمدن امام علیه السلام

دادم و در خانه من جمع شدند و هر کسی حاجتی و مسئلتی داشت مهیای

پرسیدن آن شد تا که در آخر همان روز رسیده ابتدا بسلام نمود و

یک یک بپابوسش مشرف شدند و فرمود که من وعده کرده بودم

با جعفر بن شریف که در آخر این روز با شما عهد تازه کنم و نماز ظهر و عصر

را در سامره کرده ام حاجتی و مسئله که دارید بطلبید و بگوئید و اول

بار نصر بن جابر گفت یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله پسرم جابر را

چشم پوشیده شده التماس دعا دارم که حق تعالی باو چشم باز بدهد

فرمود او را بیار و چون پسر را آورد دست مبارک بر چشمش مالید و

شفا یافت پس یکیک می آمدند و التماس و حاجتی که داشتند عرضه

میداشتند تا از همه فارغ شده همه شب دعا کرد و روانه شد و از ابو نصیر خادم
روایت نموده اند که گفت میدیدم و می شنیدم بکرات که آن حضرت با
غلامان ترک و رومی و هندی و صقلابی بزبان ایشان حرف میزد و از
در خاطرم گذشت که او در مدینه تولد نموده و تا پدر زنده بود با کسی حرف نزد
و کسی او را ندید چون با هر یک از اینها بزبان ایشان حرف می زند
پس رو بمن کرد و گفت حق تعالی کسی را که حجت ساخت بر خلقان
او را معرفت هر چیزی و علم بهر لغتی میدهد و اگر این نباشد فرقی میان
حجت و غیر او نخواهد بود از این تعجب مکن. و در کشف الغمه از احمد بن
عبید الله بن خاقان روایت نموده که گفت ندیدم در سامره از
عباسیان و علویان و غیر ایشان مانند حسن بن علی بن محمد بن رضا
در فضل و علم و زهد و عبادت و قبول خاطر دوست و دشمن و عزت
و احترام نزد خاص و عام روزی بر سر پدرم ایستاده بودم که دربانان
خبر رسانیدند که ابو محمد بن الرضا می آید و او بآواز بلند گفت که راه
دهید و مرا عجب آمد که در خدمت او کسی را بکنیت نام برند که
بغیر از خلیفه یا ولیعهد یا کسی که امر خلیفه شده باشد دیگری را بکنیت

نمی بردند و چون درآمد دیدم که مردیست خوشروی خوش گفتگوی
با جلالت و هیبت و پدرم چون نظرش بر او افتاد باستقبالش رفته با
او معانقه کرد پیشانیش را بوسیده دستش را گرفته آورد و در جای خود بن
نشانید و خود در برابرش بدو زانو درآمد با او حرف میزد لحظه لحظه جعلنی
الله فداک می گفت و من در تعجب بودم که او با هیچکس این سلوک
نکرده بود و چون برخاست مشایعتش نموده از ایوان و غلامان خاص را
همراه نمود و من پرسیدم که این چه کس بود گفتند حسن بن علی است معروف
بابن الرضا مرا تعجب زیاده شده و متفکر بودم و عادت پدرم بود که چون از
نماز خفتن فارغ می شد بنوشتجاتی که از خلیفه ابلاغ یا با او بود مشغول گشت
چون خلوت شد و بعمل خود مشغول گشت من در خدمتش نشستم گفت
یا احمد حاجتی داری گفتم بلی اگر رخصت دهی سوالی کنم گفت بگو گفتم این
مردی که امروز آمد ترا دیدم که با او باین اجلال و اکرام عمل می نمودی و
فداک ابائی و امی می گفتی که بود گفت این پسر امام رافضیان حسن
بن علی است که بابن رضا مشهور است و ساعتی سکوت کرد گفت اگر
از خلفای بنی عباس امامت و خلافت زایل شود از بنی هاشم

دیگری که مستحق آن باشد بغیر از وی نیست بجهة علم و فضل و زهد و عفاف و عبادت
و صلاح و اخلاق نیکو که در وی جمع است اگر بجد پدرش پدری به بینی که از وی بهتر کسی
نیست و من بسبب آنچه از پدر شنیده بودم همیشه از احوال او می پرسیدم
و هیچکس از فقها و علما و اکابر و امرا یاسا ندیدم که نام او را به تعظیم نبرند و او را بعلم
و فضل و زهد نستایند از دوست و دشمن و چون سخن احمد بن خاقان
باینجا رسید کسی از اهل مجلس پرسید که حال برادرش جعفر چون بود
دیدم احمد را که متغیر شده رنگ گفت جعفر کیست که نام او را با نام ابو محمد
برند او فاسق و شارب و در نظر مردم بیقدر بود من در سامره بودم که آن حضرت
بیمار شد و خلیفه را خبر کردند پدرم را سوار نمود که بدیدنش رود و هیچکس از خدام
خاص خلیفه را با برادر بر در آنخانه موکل ساخت از طبیبان وعده او را
ایشان و احوال او خبردار باشند و صبح و شام خبر بخلیفه رسانند و بعد از آن
قاضی القضاة را با جمعی کثیر از علما و فضلا فرستاد که در وقت وفاتش حاضر
باشند و چون خبر فوتش برآمد بازارها بسته شد و جمیع مردم از سوار و پیاده
حاضر شدند و آن روز سامره از شور و فغان و ناله و فریاد مانند روز قیامت
هیچ کمی نداشت و چون جنازه اش را آماده داشتند که بر او نماز کنند عیسی

بن متوکل خود از پیش آمده روی او سیاه کنود تا علویان و عباسیان و جمیع
بنی هاشم برانند که او بمرگ از دنیا رفته و محضری بران نوشتند و چون
از دفنش فارغ شدند برادرش جعفر نزد پدرم آمده گفت توقع دارم که مرتبه
برادرم را بمن ارزانی داری و من هر سال گذشته میدهم که بیست هزار دینار
بتو رسانم پدرم او را درشت گفته و از پیش خود راند گفت ای
احمق مگر خبر نداری که خلیفه شمشیر برهنه کرده بود که هر کرا براند که پدر و برادر
ترا امام و جانشین رسول الله صلی الله علیه وآله میدانند از آن عقیده بگذارند و
میسر نشد و مردم را از منع نتوانست کرد اگر ترا نزد شیعیان پدر تو مقدر
بن که او را بود ترا هیچ حاجت بان نیست که مرتبه او را بتو دهند شیعیان
او ترا پیدا می کنند و اگر آن منزلت نداری آن مرتبه دادن ترا فایده
نمی کند و بعد از آن او را نزد خود راه نداد و از جمله روایات عجیبه و
منسوبه بان حضرت روایت بشیر انصاری است که گفته است حضرت
ابو الحسن علی بن محمد الهادی علیهم السلام مرا طلبید چون بخدمتش
مشرف شدم فرمود که ای بشیر تو از فرزندان انصاری و این محبت
قدیمی است و موالات ما و شما خلفا عن سلف میراث است و من

ترا مسروری گردانم بفضیلتی که بر دیگران شیعیان سبقت گیری و در موالات
نامه لصق مهر بران نهاد و دستارچه زردی برآورد که دویست و بیست دینار زر
دران بسته فرمود این را بگیر و ببغداد رو و در معبر فرات حاضر شو که
فردا چاشت زورقها خواهد رسید که پر کنیزان دران باشند و از تجار
عمر بن یزید نخاس نامی را از ان میان تفحص نما و گوش باش که
چون وکلای عباسیان و ظرفای عرب بخرید آیند و بردها عرضه کنند
کنیزی که بعوض در نشستن ابا و امتناع نماید و نخواهد که کسی او را ببیند یا
او را دستی لمس ننمود خزی درشت پوشیده و صفتش این و ان و از جمله سخنانها
اینکه یکی از خریداران خواهد گفت که بسیصد دینار می خرم بجهت عفتش و
او گوید اگر بالفرض ملک سلیمان را داشته باشی که رغبتی مرا بتو نیست
بر مال خود شفقت کن و نخاس گوید چاره نیست از فروختن و او گوید
شتاب چیست خریداری که دل من او را می خواهد میرسد انگاه تو نزد
عمر بن یزید رو و او را بگو که با من نامه ایست لطیف از یکی از اشراف
بزبان رومی نوشته ان خط را بکنیز ده تا بخواند اگر در اخلاق صاحب
ان میل کند من وکیل اویم بشر گوید امتثال امر نموده رفتم و جایی

فرموده بود ذره خلاف نشده تا چون کنیز در نامه نگریست بگریست

و بعمر نخاس گفت مرا بصاحب این نامه بفروش پس من با صاحبش مناظره کردم

تا بران مبلغ قرار گرفت زر دادم کنیز را گرفته بخانه بردم چون بنشست

خندان و شادان نامه را از گریبان برآورد و بوسه میداد و بر چشم می مالید

و فدای نامه می‌شد گفتم نامه را میبوسی و صاحبش را ندیده گفت ای

عاجز ضعیف در معرفت اولاد انبیا تو از خدمت ادمی ای و علم

بحال او نداری و از کمالش بیخبری گوش بمن دار و دل حاضر

کن تا شمه از حالش بشنوی من ملیکه دختر یشوعا بن قیصر ملک روم

و مادرم از فرزندان حواریان است و نسبتش بوصی مسیح شمعون منتهی کشد و جدم

قیصر خواست که مرا ببرادرزاده خود دهد حکم نمود تا قسیسان و رهبانان را

جمع کردند و سیصد تن برگزیدند و هفتصد مرد از قایدان و امیران و ملکان

انتخاب کردند و چهار هزار مرد از لشکریان معتمد حاضر شدند و تختی از

خزانه برآوردند باصناف جواهر مکلل در میانه قصر ازا بر زبر چهل

پایه بنهادند و برادرزاده بران تخت برآمد و بر دور او اسقفان بایستادند

و صفهای انجیل باز کردند و خواستند نکاح کنند که یکبار قصر بلرزید

وصلیبها از بالا در افتادند و پایهای عرش از جای خود بدر رفت و آن
مرد از تخت خود افتاده بیهوش شد و رنگ از روی اسقفان برفته
ولرزه بر اندام انها افتاده مهتر ایشان جدم را گفت ما را معاف دار
که ازین حالت نحوستهای بر ظاهر می‌شود و جدم اساقفه را گفت شما این
عمودها را راست کنید و صلیبها را بردارید و برادر این بدبخت را بیارید
تا این کودک را بوی دهیم تا از شما دفع کند نحوست وی را بسعادت خود چون
چنین کردند بر دوم نیز همان حادثه شد که با اول شده بود و مردم متفرق
شدند و جدم قیصر غمناک بحرمسرا تنها رفت و پرده فرو هشت و من
آن شب بخواب دیدم که مسیح و شمعون علیهما السلام با جمعی از حواریان
در آن کوشک جمع آمدند و منبری از نور بنهادند که با آسمان برابری میکرد
بجای آن منبر و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و وصیش و یازده کس
از فرزندان او علیهم السلام پیدا شده متوجه مسیح شدند و محمد گفت یا
روح الله من بنزد تو آمده‌ام تا نسب خود را بنسب تو پیوندم و خواستگاری
کنم از وصی تو شمعون ملیکه را از برای پسرم اینکه می‌بینی ابو محمد و بدست
اشاره باو کرد پس مسیح بشمعون نگریست و گفت بدرستی که شرف بتو

امد: پیوند کن رحم خود بر جسم آل محمد و او گفت چنین کردم پس بهمان منبر برآمد
و محمد صلی الله علیه و آله خطبه خواندند و مرا به پسر خود داد و مسیح و حواریان بر آن
گواه شدند و من از خواب درآمدم و ترسیدم که این خواب را اظهار کنم
کشته شوم پنهان داشتم و دوستی ابو محمد ع در دلم پیدا آمد بنحوی که از طعام
و شراب محروم شدم و شخصم نحیف و جسمم ضعیف گشته و پدرم از بیماری
درنت هیچ طبیبی در شهرهای روم نماند که حاضر نکردند و دوای درد من
نطلبیدند و هیچ بهبودی نبود چون از همه نومید شد روزی مرا گفت ای
روشنی چشم پدر هیچ آرزوئی داری تا از آن حاصل کنم گفتم درهای
فرج بر خود بسته می بینم اگر از زندانیان خود که اسیران مسلمانند
عذاب خود برمیداشتی و این طایفه را خلاص میدادی امیدوار میشدیم که شاید
که مسیح و مادرش مرا شفا میدادند چون چنان کردند من جلدی
نمودم و اندک طعامی تناول کردم و جد و پدر بدان شاد شدند و
اسیران را اکرام کردند و عزت نمودند و من پس از چهارده شب
بخواب دیدم که حضرت فاطمه سیده زنان عالم بزیارت من آمده
و با او مریم بنت عمران با هزار کنیزان بهشتی و مریم مرا گفت این سیده

زنان عالم را در شهرت ابو محمد پس من چنگ در او زدم و می گریستم و با او

شکایت نیامدن ابو محمد کردم پس حضرت فاطمه گفت پسرم بزیارت

تو نیاید تا تو بر مذهب ترسایانی اینک خواهرم مریم تبرا می کند از دین

تو اگر میل تو برضای خدای و رضای مسیح داری و زیارت ابو محمد

میخواهی بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان ابا محمد رسول الله چون من این

کلمه بگفتم سیده زنان عالم مرا بسینه خود باز نهاد و دلم خوش کرد و گفت

اکنون منتظر باش که من ابو محمد را بنزد تو فرستم و من بیدار شدم و می گفتم

وا شوقاه ابو محمد علیه السلام و شب دیگر ابو محمد را دیدیم و با او گفتم چرا با من

جفا کردی ای حبیب من پس از آنکه دلم را بعلاج حب خود مشغول کردی

فرمود که تاخیر من از تو نبود الا بسبب شرک تو چون تو مسلمان شدی

من هر شب بزیارت تو می آیم تا آنکه خدای تعالی میان ما و تو جمع کند و از آن

وقت زیارت او از من منقطع نشده است پس بشیر گوید گفتم تو

چگونه در میان اسیران افتادی گفت ابو محمد شبی از شبها مرا خبر داد که

جدا تو درین زودی لشکری بجنگ مسلمانان میفرستد و آنکه خود از پی ایشان

برود باید که تو هم همراه ایشان باشی و من با جماعتی از خدمه و غلامان

ازرای می آیدیم طلایه مسلمانان بر ما افتادند تا غایت کار باینجا رسید که تو
دیدی و درین مدت هیچکس نفهمید که من کیستم بجز تو که با تو گفتم و آن شیخ
که مرا در غنیمت نصیب وی شده بودم چون از نامم پرسید گفتم نرجس است
پس بشر پرسید که عجب است که تو رومیه و زبان عرب میدانی گفت
جدم بسیار حریص بود بر آنکه مرا ادب آموزد و زنی ترجمان مقرر کرده بود
که بامداد و شبانگاه نزد من می آمد و مرا عربیت می آموخت تا زبانم بر آن
مستقیم شد بشر روایت کند که چون بخدمت امام علیه السلام رسیدیم
با او گفت چگونه ترا نمود حق تعالی عز اسلام و خواری نصرانیت و شرف
محمد و اهل بیتش سلام گفت چگونه صفت کنم از برای تو یا ابن رسول الله
آنچه تو بدان عالمتری از من فرمود که بشارت باد ترا بفرزندی که شرق
و غرب عالم را پر عدل و داد کند چندان که پر جور و ظلم شده باشد گفت
از که گفت از آنکس که خواستگاری کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله ترا
در فلان شب از ماه فلان در سال فلان از مسیح و وصی او بخاطر
هست که مسیح ترا دران شب بکه داد گفت بپسر تو ابو محمد علیه السلام باز فرمود
که تو او را میشناسی گفت تا آن شب که مسلمان شده ام بردست سیده

زنان عالم زیارت خود از من وا نگرفته است پس امر نمود بخادمه که
خواهرم حکیمه را بخوان چون حکیمه درآمد گفت اینست ای حکیمه ساعتی دست
در کف او که و بر او می بوسید پس امام علیه السلام فرمود که برای خود سنن
بیاموز فرایض و سنن در او آموز که زن ابو محمد است و مادر قائم آل محمد صلی الله علیه وآله
و چون قلم جرأت بذکر نام صاحب نمود و شوق احباب بظهور آن
حضرت علیه السلام بکمال رسیده بمقتضای ذکر العیش نصف العیش اگر زلال آن
حضرت اطفاء نایره اشتیاق مشتاقان نماید بعید نخواهد بود ذکر امام دوازدهم
و تاریخ ولادت آنحضرت و دلایل امامت و بعضی از لوازم غیبت صغری
و کبری و مدت قیام دولت و ذکر رؤیت صاحب الامر علیه السلام در زمان غیبت
و علامات ظهور و نزول عیسی علیه السلام و اقتدای او بصاحب الزمان علیه صلوات
الله الملک المنان امام بحق بعد از ابو محمد علیه السلام مسمی باسم رسول الله
و مکنی بکنیت حبیب الله ابو القاسم محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی
بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی ابن ابی طالب
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین است مادرش
ام ولد بود نرجس نام مشهور و بعضی صیقل و بعضی حلیمه و بعضی سوسن نیز گفته اند

و نام مادر گرامی او ملیکه بنت قیصر ملک روم بود سن شریفش هنگام رحلت
پدر علیه السلام پنج سال که حق تعالی او را در حالت طفولیت امامت داد و او خلیفه عیسی
علیه السلام را در آن حالت پیغمبری داده بود کنیتش محمد لقبش حجت و مهدی
و هادی و خلف و صالح و قائم و منتظر و صاحب العصر و صاحب الزمان
و مشهورترین القابش مهدیست حلیه همایونش خوردی خوشبوی معتدل
قامت کشیده بینی گشاده پیشانی در بابش محمد بن عثمان بن سعید
از حجت حکیمه دختر محمد بن علی الرضا روایت نموده که ابو محمد علیه السلام
در نیمه شعبان مرا طلبیده فرمود که ای عمه امشب نزد ما افطار کن که
حق تعالی ترا شاد می‌گرداند بنمودن حجت خود بتو و من خوشوقت
گشته بخدمتش رسیدم در وقتی که در صحن خانه نشسته بود و کنیزانش
گردش گرفته گفتم فدای تو شوم حجت از کدام یک خواهد بود که من در هیچ
یک از اینها اثری حمل نمی‌بینم فرمود از نرجس دیدن بعد از نماز شام
با او افطار نموده در فکر او بودم و با او خوابیدم و بنماز شب برخاسته
باهم نماز شب کردیم و من برخاستم که ببینم صبح شده است ناگاه در دلم
گذشت که از وعده ابو محمد علیه السلام اثری ظاهر نشد از خانه که در آنجا بود آواز داد

که ای عمه تنگ مکن که همین ساعت او را خواهی دید ان شاء الله تعالی پس
ومن از انچه در خاطرم امده بود از ابومحمد خجالت شده بجای خود برگشتم و بر جستم گفتم
فدای تو شوم هیچ اثری در حمل می بینی گفت بلی حالم متغیر است پس فرشی
در میان خانه بینداختم و او را بران نشاندم و پیش وی نشستم دست مرا
گرفته بفشرد و بنالید و شهادتین بر زبان راند و من قل هو الله و ایة الکرسی
و انا انزلناه بر او خواندم و هر چه می خواندم صاحب همراه من می خواند و من قل
هو الله می شنیدم و مقارن آن خانه روشن شد گویا مشعل و چراغی
چون نظر کردم دیدم که ولی الله از او جدا شده سر بر زمین نهاده خدا را
سجده می کند من هر دو کتفش را گرفته در کنارش گرفتم و پاک و پاکیزه
اش یافتم در حال ابومحمد آواز داد که ای عمه پسرم را بنزد من آر
بنزد پدرش بردم زبان خود بر چشمش سوده در دهانش کرد و اذان
در گوشش او گفته دست بر سرش فرود آورد بر زانوی خود نشانیده
گفت ای پسر من سخن گو بفرمان حق تعالی و او بزبان این گفت
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن
علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و صلوات

بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام سه
تا یک یک از ائمه معصومین صلوات الله علیهم به دعا و صلوات یاد نمود
و مرغان بسیار در بالای سر گرفته بودند ابو محمد ع یکی از آنها را طلبید و
گفت خذه و احفظه حتی یاذن الله فیه فان الله بالغ امره و
من سؤال کردم از ابو محمد ع که این مرغان چیستند و آن یک کدام بود فرمود
که اینها ملائکه رحمت اند و آن جبرئیل علیه السلام بود پس من
امر نمود که بمادرش برسان تا چشمش روشن شود چون بدستش
گرفتم دیدم که بر ذراعش بخط راست نوشته جاء الحق و زهق
الباطل ان الباطل کان زهوقا پس او را بمادر حواله
نمازکه از ابو محمد ع وداع شده بخانه خود رفتم و بعد از سه روز
مشتاق شده نزد ایشان شدم و اول بحجره نرجس رفتم
[illegible] رفتم او را ندیدم بخدمت ابو محمد ع رفته آنجایش نیافتم
متکدر شدم ولیکن از ابو محمد ع شرم میداشتم که بپرسم او علیه السلام
خود ابتدا بسؤال کرده فرمود که ای عمه او از نظر خلق پنهان در حفظ
خداوند است تا آن وقت که حق تعالی او را دستوری دهد باید که

چون مرا وفات برسد تو شیعیان مرا ببینی که در حیرتند جمعی از ثقات
و معتمدان را خبر دهی که باید همیشه فرستگان باشند که وی با خدا است از خلق پوشیده
دارند تا روزیکه خدا خواهد بود و در روایت دیگر آنست که حلیمه گفت
مادرش نرجس بود دیدم و او را گفته بود شنیدیم ابو محمد علیه السلام با وی چنین و
چنین گفت و درین که تولد صاحب در نیمه شعبان است بتاریخ مذکور ظاهرا
خلافی نباشد بنا بر روایت مذکوره در خبری که از سیار بن یسار
مرویست این است که او گفته از نسیم و ماریه شنیدیم و هر دو نقل نموده
اند که چون صاحب الامر از مادر جدا شد بر زانو در آمد انگشت سبابه
بجانب آسمان برداشته و شهادتین گفته عطسه کرد و گفت الحمد لله
رب العالمين وصلى الله على محمد وآله عبداً داخراً غير مستنكف ولا مستكبر و بعد
از آن فرمود که زعمت الظلمة ان حجة الله داحضة ولو اذن الله لنا في الكلام
زال الشك یعنی گمان ظالمان آنست که حجت الهی باطل است
و اگر رخصت میدادند مراد در حرف زدن و بحجت و دلایل خصم را
الزام نمودن هر آینه شک از میانه بر خاست و در روایت دیگر
از طریق ابا نصیر خادم مرویست که بعد سه روز بعد از تولد بخدمتش رسیدیم

در عهد بود چون سلام کردم فرمود که علیا بالصندل الاحمر یعنی صندل سرخ
بجهت من بیار چون رفته آوردم بمن گفت لتعرفنی یعنی ایا تو مرا می شناسی
گفتم بلی تو سید بهتر و پسر سید و بهتری فرمود که لیس عن هذا سالتک
یعنی از تو این سوال نمیکردم گفتم پس تفسیر کنید تا من بفهم فرمود انا خاتم
الاوصیا و بی یرفع البلاء عن اهلی وشیعتی یعنی من خاتم اوصیاام که بمن
ولایت و وصایت ختم می شود و بسبب من برطرف می کند حق تعالی
بلاها را از خویشان من و شیعیان من و اما دلیل بر نشان امامت
آن حضرت علیه السلام او اولاد از طرف اهل سنت تا محجوب صاحب
فصول مهمه و صاحب کشف الغمه از ابو داود روایت نموده اند که گفت
از رسول الله صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود لا یذهب الدنیا حتی
یملک العرب رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی یعنی دنیا آخر
نخواهد رسید تا آنکه مالک شود عرب را مردی از اهل بیت من که نام
او موافق نام من باشد و ایضا ابو داود در سنن خود آورده که از امیر المؤمنین
علی ع از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود لو
لم یبق من الدهر الا یوم لبعث الله رجلا من اهل بیتی یملاها عدلا کما

ملئت جوراً یعنی اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز البته حق تعالی بر می انگیزاند
مردی را از اهل بیت من که دنیا را پر از عدل کند چنانچه پر از جور شده باشد و این
حدیث در کتاب مناقب شافعی مذکور است با زیادتی که آن اینست
موافق باشد اسم او اسم مرا و اسم پدر او اسم پدر مرا مملو کند زمین را از قسط و عدل
چنانچه مملو شده باشد از ظلم و جور و ترمذی همین حدیث را در جامع خود
ذکر کرده اما اسم ابیه اسم ابی را ذکر نکرده و ابو داود از نقله ثقات و حفاظ اخبار
روایت نموده و اسم ابیه اسم ابی را زاید دانسته و بعض از علما
تصحیح کرده اند و گفته مراد از نام پدر حضرت صاحب الامر امام حسین است صلوات
الله علیه چه کنیت او ابا عبدالله است و در حدیث کنیت را اسم
نامیده بکنایه از آنکه آنحضرت ع از فرزندان امام حسین علیهما السلام
است و نام پدر رسول الله صلی الله علیه و آله عبدالله است و بعض گفته اند
محتمل است که راوی این را بتصحیف ابنی خوانده باشد و بهر تقدیر در طریق
شیعه این حدیث نیست و در فصول مهمه گفته حافظ ابو نعیم چهل حدیث
صحیح جمع نموده در شان مهدی ع که خاصه اوست و شیخ ابو عبدالله محمد
بن یوسف گنجی شافعی کتابی تصنیف کرده و او را البیان نام نهاده بغیر از

اخبار صاحب الزمان در آن کتاب چیزی نیست و گفته روایت کرده
اند ابو داود و ترمذی هر یک در سنن خود بسند صحیح از ابا سعید خدری
که او گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود المهدی منی اجلی
الجبهة اقنی الانف یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما یعنی
مهدی از اهل بیت من است گشاده پیشانی و باریک بینی خواهد بود زمین را پر از عدل
خواهد ساخت بعد از آنکه پر از جور شده باشد و ابو داود در حدیثی یملک
سبع سنین را اضافه نموده است یعنی هفت سال پادشاهی خواهد کرد
را هم بر عبارت مذکور افزوده است ثم ترمذی حدیث ثابت
حسن صحیح در الفاظ حدیث آورده یعنی این حدیث بهمه اعتبارات
خوبست و ایضا همین حدیث را طبری در معجم و غیر آن ذکر کرده و ایضا
ابو داود باسناد خود از ام سلمه رضی الله عنها روایت نموده که گفت
شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که میفرمود المهدی من عترتی من
ولد فاطمه ~~[illegible]~~ یعنی مهدی موعود از عترت منست و از فرزندان
فاطمه خواهد بود و ایضا از ابا هریره روایت نموده اند که گفت از
رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت لا تقوم الساعة حتی یملک

رجل من اهل بیتی یفتح وجبال الدیلم ولو لم یبق الدیوم لطول الله

تعالی ذلک الیوم حتی یفتحها یعنی قیامت قایم نمی شود تا آنکه بادشاه

شود مردی از اهل بیت من که فتح کند و بگیرد قسطنطنیه و کوه دیلم را

و اگر باقی نماند الا یک روز از عمر دنیا که حق تعالی بقدرت کامله

خود آن روز را دراز خواهد کرد تا آنکه او این فتوحات بشود و ایضا

از امیر المومنین علیه السلم روایت نموده اند که رسول الله صلی الله علیه

واله فرمود مهدی علیه السلم از ما و از اهل بیت ما خواهد بود و حق سبحانه تعالی اصلاح

کار او در یک شب خواهد نمود و ایضا در کشف الغمه از ابن عباس رضی الله عنه

مرویست که گفت از رسول الله صلی الله علیه واله شنیدم که فرمود بدرستی

که خلفا و اوصیای من که حجتهای خالقند بر خلق بعد از من دوازده اند

اول ایشان برادر من و آخر ایشان فرزند من است پس یکی از حضار

سوال نمود گفت یا رسول الله صلی الله علیه واله کدام است ایشان فرمود

برادر من علی ابن ابیطالب است و فرزند من مهدیست علیه السلم در آخر الزمان

ظهور کند و زمین را پر از عدل و داد سازد بعد از آنکه از جور و

ظلم پر شده باشد بحق آن خدا که مرا براستی بخلق فرستاده و بشیر و

ونیز گفته که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز البته حق تعالی دراز گرداند
آن روز را تا آنکه ظهور کند فرزند من مهدی هادی علیه السلام و نازل گرداند روح الله
عیسی بن مریم را علیهما السلام از آسمان و اقتدا باو نموده در عقب
او نماز کند و مهدی علیه السلام نورانی خواهد ساخت روی زمین را بنور وجود
خود و حکم او بمشرق و مغرب عالم خواهد رسید و از شرک اثری
باقی نخواهد گذاشت و ابن اعثم کوفی در کتاب فتوح از امیر المؤمنین
علی علیه السلام ~~رضی الله عنه~~ روایت نموده که آنحضرت علیه السلام فرمود که آفرین بر
طالقان بدرستی که حق تعالی را در آنجا گنجهاست نه از طلا و نه
از نقره ولیکن در آن زمین مومنان موحدند که حق تعالی را
شناسند چنانچه حق شناختن وی باشد و ایشان مددکاران و معاونان مهدی علیه السلام
باشند در آن روز که مهدی علیه السلام موعود خروج نموده بنور وجود خویش
دنیا را منور و مزین سازد و صاحب کشف الغمه از مفضل
بن عمر روایت نموده که او گفت از امام بحق ناطق جعفر ابن محمد الصادق علیه السلام
شنیدم که فرمود چون قایم آل محمد علیه السلام ظهور کند زمین را
بنور چهره مبارکه خود چنان روشن خواهد ساخت که خلقان را از

از نور آفتاب مستغنی سازد و تاریکی از روی زمین برود و از برکت
وجود آن حضرت ع مردمان را رفاهیت و عیش و عمر دراز تا بحدی
باشد که شخصی را بقدر باشد که هزار فرزند و فرزند زاده به بیند هم از ذکور و
اناث و دفینها و گنجها و ذخیرها و نباتها خود را یکبار بیرون دهد چنانچه
گنجها و دفینها بنظر خلق در آید و در آن عصر و عهد مردی را که طالب
شخصی از مستحقان باشد که ادای زکوة واجب خود بکنند و آن شخص
از و قبول کنند و نباید چه حق تعالی مردم را به نصیب ایشان چنان
مستغنی ساخته باشد که بدیگری محتاج نباشند و بهمین طریق از ابو
خدیجه مرویست که او نیز گفته از ابا عبد الله جعفر صادق علیه السلم
شنیدم که فرمود چون قائم آل محمد علیه السلم قیام نماید احکام
جدید خواهد آورد بهمان نحو که در بدو اسلام رسول الله صلی الله علیه
و آله آورده بود و همچنین از علی بن عقبه مرویست که گفته او نیز
از امام ع مذکور شنیده ام که فرمود چون قائم ما قیام نماید حکم بعدل
و راستی خواهد نمود و جور و ظلم در عهد او بالکلیه برطرف خواهد شد
و راهها امنیت خواهد یافت و زمین برکتها و دفینهای خود را بیرون

خواهد بود و هر حقی بصاحب حق خواهد رسید و هیچ دینی و مذهبی بغیر از
دین اسلام نخواهد ماند و ارباب هر ملت و مذهبی با اسلام میل خواهند
نمود و اعتراف بایمان خواهند کرد شنیده که حق جل و علا در
قرآن مجید فرموده وله اسلم من فی السموات والارض طوعا
وکرها والیه ترجعون یعنی از برکت وجود آن حضرت اسلام می‌آورند
هر که در آسمانها و زمینها بوده باشند یا بطوع و رغبت یا بجبر و اکراه
و بازگشت همه مردمان و خلقان بحق تعالی است و حکم خواهد کرد آن حضرت
در میان خلق بحکم داود نبی علیه السلام و حکم جد خود محمد صلی الله علیه و آله
و از برکت وجود آن حضرت از زنا و فواحش و خوش رفتاری کار بجائی
برسد که مردمان مستحق زکوة و محل صدقات خود را نیابند و فقر و فنا
چیز در روی زمین نماند و غنی و بی‌نیازی خلق را از سؤال بی‌نیاز کند
و بعد از آنها فرموده براستی که دولت ما آخر همه دولتها است و باقی
نخواهد ماند هیچ اهل بیتی که ایشان را دولتی بود مگر اینکه پیش
از ما بدولت خود برسند و حکم را خود بکنند تا آنکه چون سیرت
ما را ببینند و سلوک ما را با خلق مشاهده نمایند نگویند اگر ما را

دولتی نصیب ما شود و صاحب حکم می شدیم سیرت و سلوک پادشاه
سیرت و سلوک ایشان خواهد بود و اشاره باین است آنکه
حق تعالی جل ذکره در قرآن عزیز می فرماید والعاقبة للمتقین یعنی
آخری عهد و ختم دولتها دولت متقیان و پرهیزکاران است و
ایضا جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه از امام محمد باقر علیه
السلم روایت نموده که آن حضرت ع فرمود هرگاه قائم آل محمد علیه السلم
ظهور کند خیمها زده خواهد از برای آنان که مردمان را تعلیم قرآن کریم
بان نحوی که نازل شد کنند و حق تعالی خلق فرستاده بود و این
بر مردمان صعبتر و مشکلترین چیزها خواهد بود چه مخالفت بسیار خواهد داشت
با آنچه تالیف شد و درین مدت تلاوت می نموده اند ایضا از
مفضل بن عمر روایت نموده که او گفت از امام جعفر صادق ع شنیده
ام که فرمود قائم آل محمد بیرون خواهد آمد از پشت کوفه بیست و هفت
شخص را پانزده کس از قوم موسی علی نبینا و علیه السلم آنانی
که هدایت و راه راست یافته بودند بحق و به عدالت حکم می کردند
و هفت کس از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و مقداد و

مالک اشتر و ابو دجانهٔ انصاری و این جمع در خدمت آن حضرت خواهند بود
و از انصار و مددکاران و حکم و ایشان او علیه السلام نیا آنکه محتاج بگواه و بینه
باشد حکم خواهند نمود بالهام الهی و بعلم خود خبر خواهد داد هر قومی را
بانچه ایشان از احکام خود استنباط کرده باشند و دشمنان را از دوستان
بفراست خواهد شناخت چنانچه در قرآن مجید میفرماید که ان فی ذلک
لآیات للمتوسمین یعنی بدرستی که در آنچه گذشت نشانهاست از
برای آنانکه بفکر و بفراست چیزها را دریابند و حقایق اشیا را بنشانها
بشناسند و در خبر است که چهار مسجد را در کوفه خراب خواهد کرد و بر روی
زمین هیچ مسجد را کنگره دار نخواهد گذاشت بلکه کنگرها را برطرف خواهند
کرد و جمیع کوچها را وسیع خواهند ساخت و هر کنیفی و ناودانی که از خانها و بامها
بر کوچها است حکم برطرف کردنش خواهند کرد و هیچ بدعتی را باقی نخواهد گذاشت
و هیچ سنتی معطل نخواهد ماند بلکه جمیع بدعتها مرتفع خواهد شد و همه سنتها
بفعل خواهد آمد و قسطنطنیه و چین و جبال دیلم مفتوح خواهد شد و در این
روایت هفت سال مدت حکم خواهد بود که مقدار هر سالی ده سال شما باشد بعد
از آن هر چه خدا خواهد بود و در روایت دیگر نه سال بطریق مذکور و در روایات

بسیار آمده که مهدی کیست از دنیا بیرون نخواهد رفت مگر پنجاه روز پیش
از قیامت که در آن پنجاه روز هیچ مدرج یا احوال دنیا راه خواهد یافت و علامات
قیامت ظاهر خواهد شد و حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله از اکابر علمای
اهل سنت چهل حدیث در باب مهدی هادی علیه السلام جمع نموده و
در کشف الغمه و فصول مهمه و غیره ذکر کرده اند تبعاً للآثار هم باسقاط السند
لایجاب التخفیف ترجمه ذکر می نماید الاول از ابو سعید خدری از رسول خدا
صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود مهدی از دست من خواهد بود اگر عمر
کوتاه بود هفت سال و الا هشت سال و الا نه سال تنعم خواهند کرد در زمان
او خلایق تنعمی که هیچ بر کار و نیکوکاری هرگز نکرده باشند از آسمان همیشه
باران خواهد بود و ذخیره نخواهد کرد زمین هیچ الفی و دانه [illegible] الثانی از
بسند مذکور بهتر و بهتر عالمیان صلی الله علیه و آله فرمود که مملو خواهد گشت
زمین از ظلم و جور و بعد از آن مردی از عترت من بر خواهد آمد و دنیا را
پر از راستی و عدل خواهد نمود و او مالک زمین خواهد بود هفت سال یا نه
سال الثالث همان سند سرور کاینات صلی الله علیه و آله فرموده
که قیامت قایم نخواهد شد مگر بعد از آنکه مالک بود زمین را مردی

از اهل بیت من مملو سازد زمین را از عدل چنانچه مملو از جور شده باشد

ازان مدت بعثت باب الرابع زهری از علی بن الحسین از پدرش علیهم السلام

روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه وآله روزی فاطمه را صلوات الله

علیها گفت المهدی من ولدک هدایت یافته و هدایت نماینده بقای از

فرزندان تو خواهد بود ابن عباس از علی بن هلال از پدرش نقل نموده که گفت

بخدمت صدر بدر کاینات رسیدم در حالتی که دنیا را وداع میفرمود دیدم که دختر

فاطمه علیها السلام بر بالینش نشسته می گرید پس گریست تا آنکه آوازش از گریه

ش بلند شد و رسول خدا صلی الله علیه وآله سر بجانب او برداشته فرمود

ای حبیبه من فاطمه چه چیز ترا می گریاند پس فاطمه علیها السلام گفت از ضایع

شدن بعد از تو می ترسم که خلق عالم ترا فراموش نمایند و بر ظلم و جور ما

روا دارند پس رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود یا حبیبه من نمیدانستی که حق تعالی

نگاه کرد و اطلاع یافت بر زمین نگاه کردنی و اطلاع یافتنی و برگزید از جمیع

زمین پدر ترا و او را برانگیخت برسالت و بعد ازان توجهی دیگر فرمود و اختیار

نمود از جمیع اهل عالم شوهر ترا و بمن وحی فرستاد که ترا باو عقد کنم ای فاطمه ما

ازان اهل بیتیم که حق تعالی بما عطا کرده است هفت خصلت که بهیچ کس از ما

بهیچکس نداده و بعد از ما بهیچکس نخواهد داد یکی آنکه مرا خاتم نبوت ساخته
و من نزد حق تعالی خاتم النبیین و اکرم المرسلین و دوسترین جمیع مخلوقاتم
و پدر توام و دیگر آنکه وصی من بهترین اوصیا و دوسترین جمیع خلق الله است
نزد الله تعالی و او شوهر تست و دیگر آنکه شهید ما بهترین شهدا است و دوسترین
همه نزد حق عز و جل و او حمزه بن عبد المطلب است که عم پدر تو و عم شوهر
تست دیگر آنکه از ماست آنکه او را حق تعالی دو بال داده که با ملائکه در
بهشت طیران می نماید و بهر جا که میخواهد میرود و می آید و او پسر عم پدر تو و برادر
شوهر تست دیگر آنکه دو سبط این امت از مااند که آن هر دو پسران تو حسن
و حسین علیهما السلام اند و هر دو سید و بهتر جوانان اهل بهشت اند و بخدایی که مرا براستی
بخلق فرستاده که پدر ایشان بهتر از ایشان است ای فاطمه ای حبیبه من
قسم بآن خدایی که مرا براستی بخلق فرستاده که ازین دو سبط خواهد بود
مهدی علیه السلام این امت در آن وقتی که در دنیا هرج و مرج شده باشد و فتنها
ظاهر گشته و خلقان بعضی بر بعضی مسلط شده نه هیچ بزرگی رحم کند
کوچک را و نه هیچ کوچکی رعایت تعظیم و توقیر بزرگان نماید در آن
حال برانگیزاند حق تعالی ازین هر دو کسی را که قلعهای ضلالت

وگمراهی هلاک گرداند و قفل از دلهای غفلت دار بر دارد و در راه دین دار الف

چنانچه من در آخر الزمان باین کار برخاسته بودم و مملو کنند زمین را از عدل و

راستی چنانچه از ظلم و جور پر شده باشد ای فاطمه ای نور دیده من محزون مباش

و گریه مکن که حضرت عزت جل عزه بتو از من و از همه کس رحیم تر است و مهربان

تر بجهة نزدیکی که ترا با من است و بواسطه وقعی که ترا در دل من است تحقیق که

تزویج فرمود حق تعالی ترا با زوج تو در حالیکه حسبش عظیمتر و نسبش عزیزتر و در رعیت

رحیم تر و باحکام دانا تر و در حکم کردن عادلتر بود و با ایشان من از حق تعالی

درخواسته ام که تو اول کسی باشی از زنان که بمن ملحق خواهند شد و از لهات

من چنانچه از رسید بحق و جانشین مطلق امیر مومنان و پیشوای متقیان

علیه السلام مرویست که فرمود باقی نماند فاطمه علیها السلام بعد از پدر

صلی الله علیه و آله مگر هفتاد و پنج روز حق تعالی او را بعد ازین مدت

ملحق بپدر ساخت الحادی عشر حذیفه باسناد خود روایت نموده

که خطبه می نمود ما را روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ما از آنچه

بعد ازین بمنصه ظهور خواهد آمد می پرسیدیم فرمود که اگر باقی نماند از عمر

دنیا الا یکروز که البته حق تعالی آن روز را دراز خواهد گردانید

تا آنکه بر انگیزاند مردی را از فرزندان من که اسم او بعینه اسم من باشد پس

سلمان فارسی رضی الله عنه برخاسته گفت یا رسول الله صلی الله علیه و

آله از کدام یک از فرزندان تو خواهد بود او علیه السلام در رسول خدا صلعم

فرمود که من ولدی هذا یعنی ازین فرزند من و دست مبارک را بر دوش

امام حسین علیه السلام زد الرابع ایضا حذیفه از عبد الله عمر روایت نموده

که گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود مهدی از ذریه

بیرون خواهد آمد که آن را کرعه گویند الثانی ایضا بحذف اسناد از حذیفه

مرویست که پیغمبر خدا صلوات الله علیه و آله فرموده مرویست که مهدی مردی

خواهد بود از اولاد من که روی او درخشنده و نورانی همچو ستاره پر نور درخشنده

التاسع همان حذیفه روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود

مهدی موعود مردی از فرزندان من خواهد بود که رنگ روی مبارک

او رنگ مردم عرب و حبشه و جسم مثل جسم اولاد اسرائیل

نبی علیه السلام و برطرف راست روی او خالی است که گویی ستاره ایست

نورانی پر سازد روی زمین را از عدالت بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده

باشد و راضی باشند بخلافت او اهل زمین و اهل آسمان و مرغان در میان

بیان داستان العاشر از ابوسعید خدری روایت نموده که رسول خدا صلی
الله صلی الله علیه واله فرمود مهدی از ما و اولاد ما خواهد بود و از جمله علامتهای
بینی کشیده است و پیشانی نورانی یازدهم که از ابوسعید مذکور مرویست
اینکه رسول الله صلی الله علیه واله در بیان صفت مهدی علیها السلام فرمود
مهدی موعودی که از ما و اهل بیت ماست مردی خواهد بود از راست
ن که او سامی خوش اندام کشیده خوش نما بوده و روی زمین را از عدل
خواهد ساخت بعد از آنکه از جور پر شده باشد دوازدهم ترک
سنه از ابو امامه باهلی روایت نموده اند که او گفته از رسول خدا صلی الله
علیه واله شنیده ام که آن حضرت فرمود میان شما و اهل روم چهار
نه و مصالحه خواهد بود و چهارمین بر دست مردی که از آل هرقل است
غلب خواهد آمد و یکی از حضار برخاسته گفت یا رسول الله صلی الله علیه
واله امام مردمان دران روز که خواهد بود فرمود امام خلق مهدی خواهد بود
فرزندان من مدت چهل سال حکم حکم اوست روی او از بابت ستاره
نورانی و در طرف راست روی او خال سیاه دارد و عبای قطوانی که آن
یست در حوالی کوفه پوشیده است و او شباهت بمردان بنی اسرائیل

گنجهای ساله از زمین برآید و شهرهای ترک و کفر تمامی در دست او
فتح شود سیزدهم همان راوی مذکور از عبدالرحمن بن عوف از رسول الله صلی الله
علیه وآله نقل نموده که فرمود مهدی سلام برمی انگیزاند حق تعالی از
عترت و ذریت من از فرزندهای او اینکه افرق الثنایا است یعنی دندانهای پیش
از هم جدا باشند و اجلی الجبهة است یعنی پیشانی گشاده روی زمین را از عدل
پر خواهد کرد مال را نزد او قدری نباشد و هر کس بقدر استحقاق و حاجت
می خواهد چهاردهم ایضا از ابی امامه مرویست که گفت خطبه میخواند
روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله در ان اثنا ذکر دجال فرمود گفت
مدینه کثافتهای خود را بیرون خواهد انداخت چنانچه کوره کثافت آهن را
دور میکند وان روز را روز خلاص نام خواهد بود از ان میان ام شریک
برخاسته گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله در ان روز عرب
در کجا خواهند بود و حال ایشان چون خواهد شد آن حضرت
فرمود که اکثر ایشان در ان روز در بیت المقدس باشند و در مدینه
از ایشان کمتری خواهد بود امام خلق در ان وقت مهدی که او مرد صالح
است از ذریت من پانزدهم از ابو سعید خدری روایت نموده

که گفت رسول الله صلی الله علیه واله فرمود بیرون خواهد آمد مهدی از امت
من او را بر می انگیزاند حق تعالی ظاهر و پیدا از برای مردمان است در زمان
او بعیش و تنعم خواهند گذرانید و چارپایان را آب و علف بسیار خواهد بود و
زمین بیرون خواهد داد هر روییدنیکه در شکم اوست و عطا خواهد کرد مالها و زرها
را بمردم چندانکه باید و شاید فقیر در او نمی ماند   شانزدهم از عبد الله بن
عمر روایت که گفت از رسول الله صلی الله علیه واله شنیدم که فرمود بیرون
خواهد آمد مهدی در جائی که ابری بر سر او سایه افکنده باشد و منادی
در آن ابر ندا می کند که این مهدی و خلیفه حق سبحانه تعالی است تابع
شوید او را هفدهم از ابوسعید خدری روایت نموده که گفت رسول خدا
صلی الله علیه واله فرمود شما را بشارت میدهم بمهدی که مبعوث
خواهد شد در امت من در وقتی که اختلاف و شورش در میان مردمان
بسیار باشد و زمین را پر کند از عدالت و راستی چنانچه پر شده باشد از ظلم
و جور و راضی خواهند بود از او ساکنان آسمان و زمین قسمت خواهد کرد مالها
را بر مردمان بسویت هر صاحب حقی را بحق خود خواهد رسانید هیجدهم
از عبد الله بن عمر روایت نموده که گفت از رسول خدا صلی الله علیه واله شنیدم

او فرمان بردار باید و مخالفت
جایز ندارید او را هفدهم بهمان سند مذکورست از عبد الله جابر که گفت رسول الله صلی الله
علیه واله فرموده که مهدی بیرون خواهد آمد و بر سر او ملکی باشد که ندا میکرده باشد که این
مهدی است و راه نماینده زنهار که تابع شوید او را م

کرمی فرمود قیامت نخواهد رسید تا آنکه مالک شود مردی از اهل بیت
من روی زمین را که نام او نام من باشد پر کند زمین را از عدل چنانکه مملو شده
باشد از ظلم و جور بیستم از حذیفه یمانی مرویست که گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمود اگر باقی نمانده از دنیا مگر یک روز که البته حق تعالی بر خواهد
انگیخت در دنیا مردی را که اسم او اسم من و خلق او بعینه خلق من و کنیت
او ابا عبد الله بیست و یکم از ابن عمر مرویست که گفت رسول خدا صلی
الله علیه و آله فرمود دنیا باخر نخواهد رسید تا آنکه حق تعالی برانگیزاند مردی را
از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم
پدر من مملو سازد زمین را از عدل و راستی چنانچه مملو شده باشد از ظلم
و جور بیست و دوم از ابو سعید خدری روایت شده که گفت رسول
الله صلی الله علیه و آله فرمود باید که زمین از ظلم و دشمنی پر شود و بعد از آن
بیرون آید مردی از اهل بیت من و زمین را پر از عدل و راستی کند چنانچه
پر از ظلم و دشمنی شده بود بیست و سیوم از زر بن عبد الله روایت
نموده که گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت ظهور
خواهد نمود مردی از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من و خلق او با خلق

من

پر از زمین شود از عدل چنانست پر خواهد نمود بیست و چهارم از ابو سعید
خدری روایت نموده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
بعد ازین زمانه شود اختلافی و انقطاعی بهم رسد و فتنها ظاهر گردد
و در آخر مردی که او را مهدی گویند ظهور کند و فتنها را برطرف نماید
و اختلاف را باتفاق بدل کند و او را عطایا و بخششهای بحد فوق
حق و عدالت بود بیست و پنجم از ابو سعید خدری روایت نموده
اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بیرون آید مردی از اهل
بیت من و عمل نماید بسنت من و نازل سازد حق تعالی از برای او
برکت از آسمان و زمین و بیرون دهد برکتهای خود را بجهة او و مملو کند
زمین را از عدل و راستی چنانچه مملو شده بود از ظلم و جور و عمل
کند بهمین طریق هفت سال از سالها که بجهة او مقرر شده و نزول
کند در بیت المقدس بیست و ششم از ثوبان روایت نموده که
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود هرگاه دیدید که رایتها و
علمهای سیاه از طرف خراسان می آید رو بآن کنید که خلیفه خدای
مهدی در آنجاست بیست و هفتم از عبد الله بن عباس روایت نموده اند

که گفت در خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله بودم که جمعی از
جوانان بنی هاشم آمدند و چون چشم آن حضرت بر ایشان افتاد
رنگ مبارکش متغیر شد و آب در دیده ها گردانید پس ایشان گفتند
یا رسول الله صلی الله علیه وآله چرا همیشه ما در چهره شما چیزی می بینیم
که مکروه میداریم در رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود بدرستی که ما از اهل
بیتیم که اختیار کرده است حق تعالی آخرت را از برای ما و برگزیده است
آن را بدنیا و بدرستی که اهل بیت من بعد از من بلاها و آزارها و محنتها
خواهد رسید و در محنت خواهند بود تا آنکه قومی از اصحاب از جانب مشرق
بیایند که با ایشان علمهای سیاه باشد و طلب حق باشند و بایشان
نمیدهند باشند پس ایشان جهاد کنند و کار بر دشمنان تنگ سازند تا
چون خواهند که حق را بایشان تسلیم نمایند قبول نکنند و حق را بمردی
از اهل بیت من بگذارند که مملو سازد زمین را از عدل چنانچه قبل
از آن مملو شده باشد از ظلم پس باید که از شما هرکسی که دریابد آن قوم را بجانب
ایشان شتابد و اگرچه رفتنش ممکن نباشد الا بسینه و زانو و اگرچه راه باشد
بر روی برف حدیث هشتم از حذیفه یمانی مرویست که گفته از رسول خدا

صلی

صلی الله علیه وآله شنیدم که گفت وای برین امت از پادشاهان
جبابره که چگونه خواهند کشت و خواهند ترسانید کسانی را که اطاعت
ایشان نکنند مومن متقی دران حال بزبان با ایشان خواهد ساخت
و بدل از ایشان گریزان خواهد بود تا چون حق تعالی خواهد که بقدرت
کامله خود باز اسلام را عزیز سازد جباران را بلکه هر گرفتار کند و
کار اسلام را بعد ازان که فاسد شده باشد بصلاح باز آرد پس
خطاب بمن کرد فرمود که ای حذیفه اگر باقی نمانده باشد از عمر دنیا
الا یک روز که البته حق تعالی دراز می کند آن روز را تا آنکه مالک
و حاکم دنیا کند مردی از اهل بیت من که قتلهای عظیم بر دست او
جریان یابد تا اسلام ظاهر کند و کفر برطرف کند والله سبحانه وعده
نموده وعده او خلاف نمی کند و حق تعالی سریع الحساب است
بیست و نهم که ابو سعید خدری از رسول الله صلی الله علیه وآله
روایت نموده گفته است خود از آن حضرت شنیدم که فرمود نعمتی
خواهند کرد است من در زمان مهدی که تا آن روز از اولاد آدم کسی
آن قسم نعمتی نکرده آسمان بر ایشان باران شایسته خواهد ریخت

و زمین در شکم خود هیچ روئیده یا سوء پنهان نخواهد گذاشت بلکه همه را
بیرون خواهد داد الثلثون از انس بن مالک روایت نموده از
که گفت از رسول خدا صلوات الله علیه وآله شنیدم که فرمود ما بنو عبد المطلب
از سادات اهل جنتیم و بعد از آن مجملی مفصل نموده بزبان معجز بیان
آوا که آن منم و برادرم علی و عمم حمزه سید الشهدا و پسر عمم
جعفر طیار و دو پسران حسن و حسین و مهدی و هادی از اولاد حسین
صلوات الله علیهم سی و یکم ابوهریره روایت نموده که از رسول الله صلی
الله علیه وآله شنیدم که فرمود اگر باقی نماند از دنیا بغیر از شبی که
البته مالک و حاکم دنیا خواهد شد مردی از اهلبیت من و از انتقام
مظلوم از ظالم خواهد کشید سی و دوم ثوبان روایت نموده که
از رسول الله صلی الله علیه وآله شنیدم که در زمان آخر فتنه بسیار شود
تا آنکه سه کس از یک پدر بر سر خلافت کشته شوند و بهیچ یک نرسد
و بعد از آن رایات سیاه پیدا شود و با دشمنان جهادی
کنند که هیچ قومی نکرده باشند در آن وقت خلیفه خدا مهدی ظاهر شود
هرگاه بشنوید که مهدی خروج نموده بشتابید و با او بیعت نمائید که او خلیفه

الله المهدی است

الله مهدی است علیه السلام سی و سیم ایضا ثوبان روایت
نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که رایات سیاه
از جانب مشرق پیدا شوند که گویا دلهای ایشان قطعهای
آهن است کسی که بشنود که آن طایفه روی آورده اند باید که بشتابد
و متابعت و مشایعت ایشان کند و اگرچه رفتن بر زانو بر روی
برف و یخ سی و چهارم بسنه خود از امیر المؤمنین علی بن
ابی طالب علیه السلام روایت کرده اند که فرمود گفتم یا رسول الله صلی
الله علیه و آله آیا از ما آل محمد خواهد بود مهدی یا از غیر ما پس رسول
الله صلی الله علیه و آله فرمود بلکه از ما خواهد بود نه از غیر ما حق تعالی
فتح دین را چنانچه بما کرده است ختم آن نیز بما خواهد بود چنانچه
مردمان بسبب ما از شرک و کفر خلاص یافتند به برکت ما از فتنه
و فسادها هم نجات خواهند یافت و بسبب ما حق تعالی الفت میدهد
میان دلها بعد از آن که دوری افتاده باشد بجهت فتنها و فسادها چنانچه
الفت و برادری داد بسبب دین بعد از آنکه دشمنان بودند با
هم بجهت شرک سی و پنجم بسنه خود از عبد الله بن مسعود روایت

نموده اند که گفت از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود
اگر باقی نمانده از دنیا مگر یک شب که البته حق تعالی دراز خواهد گردانید آن
شب را تا آنکه مالک دنیا شود مردی از اهل بیت من که موافق
باشد اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من زمین را پر کند
از عدل و راستی چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور و قسمت کند مالها را
در میان مردم بسویت و برابری خواهد گردانید حق تعالی برکت
او دلهای مردمان را غنی و بیم فقر و درویشی را از دلها بدر خواهد نمود
برد و او مالک خواهد بود زمین را هفت سال یا نه سال
و چیزی در زندگی بعد از و نخواهد بود و تعیش و تنعم خلق را خواهد بود
که مثل آن ندیده و نشنیده باشند سی و ششم ابو هریره از رسول
الله صلی الله علیه وآله روایت نموده که گفت از رسول صلوات
الله علیه وآله شنیدم که فرمود قیامت قایم نشود تا آنکه مالک
شود مردی از اهل بیت من که قسطنطنیه و جبال دیلم را فتح نماید
و اگر باقی نماند الا یک روز از دنیا که البته حق تعالی دراز
گرداند آن روز را تا او بلاد کفر را جمیعا فتح نماید و از شرک

اثری در روی زمین نماند سی و هفتم از قیس بن جابر روایت نموده اند
که او از پدرش و او از پدرش گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت
نموده که فرمود زود است که بعد از من خلفا بهم رسند و بعد از خلفا امرا و بعد از
امرا ملوک جباره پس بیرون آید از اهل بیت من مردی که مملو کند
زمین را از عدل و راستی چنانچه مملو شده باشد پیش از آن از جور و ظلم و ستم
سی و هشتم به سند خود از ابو سعید خدری روایت نموده که گفت از رسول
الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود بعد از ما خواهد بود آنکسی که نماز کند در پشت
سر او عیسی ابن مریم علیهما السلام بعد از آن که او خروج نماید و عیسی ابن مریم
علیه السلام از آسمان نزول کند سی و نهم به سند خود از جابر بن عبد الله
انصاری رضی الله عنه روایت نموده که گفت از رسول الله صلی الله علیه
و آله شنیدم که نازل می شود عیسی ابن مریم علیهما السلام پس میگوید امیر قوم
که مهدی است علیه السلام که بیا با هم نماز کنیم پس عیسی علیه السلام می گوید
بدرستی که بعضی امیر است و این از کرامتی است که حق تعالی باین امت
کرده است و در پشت سر آن حضرت نماز می کند الاربعون به سندی که آن را
محمد بن ابراهیم می رسانند و او روایت نموده که ابو جعفر منصور مشهور به دوانیقی از

فرمود
و عیسی را مهدی علیه السلام میگو
از شما بر بعضی.

از حدیث عبدالله ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که در خدمت
رسول الله صلی الله علیه وآله بودم وشنیدم که فرمود هلاک نخواهند ماند
وهلاک نخواهند شد قومی وامتی که من در اول وعیسی بن مریم در آخر
ومهدی در وسط ایشان بوده باشند وصاحب کشف الغمه رضی الله عنه
در باب خروج صاحب علیه السلام در آخر الزمان افاده نموده که درین
کتاب وخصوصاً درین باب هرچه ذکر می کنم از طرق اهل سنت وجماعت
است تا تاکید بیشتر در محبت ومحب بودن واز جمله حدیثی طولانی
از ابوسعید خدری روایت نموده که گفت از جمله آن چیزها که در خصایص
مهدی علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه وآله شنیدم این بود که مدت
بقای او در دنیا نام برده بعد از آن فرموده که لاخیر فی الحیوة بعده یعنی بعد
از آن که آن حضرت جهان نشو بدرود کند چیزی در حیات ونزهه در
زندگانی وحظی در هستی نخواهد بود واز ابوهریره روایت نموده اند هم او
وهم صاحب فصول مهمه که گفت از رسول الله صلی الله علیه وآله
شنیدم که فرمود خطاب باصحاب نموده گفت کیف انتم اذا انزل ابن
مریم فیکم وامامکم منکم معنی حدیث والعلم عندالله ظاهراً این است که چون مهدی

لم ا۷

تا دین ظهور کند و عیسی پیغمبر علیه السلام از آسمان نزول نماید شما کدام یک اقتدا

خواهید نمود بعیسی که پیغمبر خداست و از آسمان آمده یا بامامی که از ذریت

پیغمبر شما است و از شما محسوب چگونه می یابید و اگر از شما در آن وقت باشید

یا از اولاد شما که فی التحقیق حکم شما دارند چه حال خواهند داشت و چه خواهند کرد

شما و اولاد شما نه اینکه تاویل کرده و گفته و امام شما از شما است یعنی امامت

می کند شما را بکتاب شما و بعد از نقل این حدیث نموده اند که این

حدیثی است متفق علیه در صحیح بخاری و مسلم هر یک در صحیح خود آورده

اند و تصحیح آن نموده و بموجب این حدیث و حدیث جابر و حدیثی

که از ابو سعید خدری روایت شده معلوم شد که مهدی امام است و عیسی ماموم

بعد از آن گفته اند اگر سوال کنند سایلی و گوید که با صحت این احادیث

و اینکه عیسی در پس مهدی نماز خواهد کرد و با دشمنان او جهاد خواهد نمود

و با دجال مقاتله خواهد کرد و رتبه کسی که در نماز و جهاد مقدم است معلوم است

و این خبرها اهل سنت تصحیح کرده اند و شیعه هم روایت نموده اند پس

اجماع است و با ثبوت اجماع و صحت آیا کدام یک از امام و ماموم

افضل است لابد است و این وجه است جواب گوییم که این هر دو

مقتدا و پیشوا اند و هیچ کدام چشم زدنی از خدا غافل نیستند و هر دو معصوم اند

و از ارتکاب قبایح مطلقا و از مداهنه و ریا و نفاق و چیزی که مخالف مراد

الله است بری و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که باید امام قوم اقرء

بود اگر ماموم در آن مساوی باشند اعلم سنت مقدم دارند و اگر در آن هم برابر

باشند افقه و بعد از آن اقدم هجرت و پس از آن اصبح وجها پس

اگر مهدی ع داند که عیسی ع افضل است بر وی تقدم جایز نخواهد داشت و اگر

عیسی داند که افضل از وی نیست اقتدا نخواهد کرد چه او از ریا و نفاق و

مداهنه منزه است پس چون امام ع میداند که خود اعلم است تقدم مینماید

و چون عیسی را اعلمیت او محقق است با او اقتدا می کند و او را

قدوه میداند و همچنین جهاد بذل النفس است در راه حق تعالی کسی

که رغبت در آن داشته باشد ولکن این نبودی که کسی را جهاد کردن

در خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و در خدمت انبیا سابق

صحیح نبودی بدلیل قول حق تعالی ان الله اشتری من المؤمنین

انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون

وعدا علیه حقا فی التوریة والانجیل والقران ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا

ببیعکم

ببیعکم الذی بایعتم به وذلک هو الفوز العظیم یعنی که حق تعالی از مؤمنان نفسهای
ایشان را میخرد به بهشت که مقاتله کنند وبکشند وکشته شوند در راه او و وعده که
است ایشان را در کتابهای خود که وفا کنند بعهد خود وبشارت باشند
برستگاری وفوز عظیم اگر بعهد خود وفا کنند والامام نایب رسول الله صلی الله علیه
وآله است وجانشین او در امت او وعیسی علیه السلام اگر رسول الله
در می یافت البته برو تقدم نمی کرد پس بر نایب او هم تقدم جایز نخواهد
بود است ومؤید اینست حدیثی که ابن ماجه قزوینی در کتاب خود از ابو امامه
باهلی روایت نموده وگفته این حدیث ثابت وصحیح است ودر آخر حدیث
اینست که صبحی در بیت المقدس امام مهدی خواهد خواست که نماز کند و
عیسی علیه السلام از آسمان در همان وقت نزول خواهد کرد والامام [illegible] انکه
بقهقری واپس رود وعیسی را پیش نماز کند با توجه خواهد نمود وعیسی ا
دست بر کتف او نهاده خواهد گفت تو او را باستقدمی ومهدی را برجای
خود پیش عقب او نماز خواهد کرد والیضا از شافعی مطلبی روایت
کرده اند که گفت متواتر شده است خبرها وشایع شده از بسیاری راویان
که رسول الله صلی الله علیه وآله روایت می کنند در باب مهدی علیه

السلام و اینکه او هفت سال مالک زمین خواهد بود و از عدل او جهان را
پر خواهد ساخت و این که عیسی ابن مریم علیهما السلام نزول می نماید و همراهی می کند
او را در قتال دجال بر در دهی که آن را لد گویند از مضافات فلسطین و اینکه
او امام است این است خواهد بود و عیسی در نماز اقتدا باو خواهد کرد و این روایت را
از شافعی نقل کرده اند که در کتاب رساله ذکر کرده اند در قصه طول اند او همان
حدیث الذی بعون را که لن تهلک امة انا فی اولها والمهدی
فی اوسطها وعیسی فی آخرها امام احمد بن حنبل در مسند خود ذکر کرده و گفته
معنی قول رسول الله صلی الله علیه و آله عیسی فی آخرها آن نیست که عیسی
بعد از مهدی عم باقی خواهند ماند چه آنکه این بچند وجه جایز نیست یکی آنکه در
حدیثی لا خیر فی الحیوة بعده واقع شده و در روایتی لا خیر فی العیش بعده
و یکی آنکه مهدی امام آخر الزمان و بعد از او خلفی باقی نخواهد ماند و اگر بماند
عیسی نایب او نخواهد بود چه منصب او عظیم تر از آن است که نایب ملتی
لمع هزار عوام را در وهم می اندازد که ملت محمدی منتقل بملت عیسوی
شده و این کفر است پس حدیث را حمل بر آن باید کرد که رسول الله صلی
الله علیه و آله اول خوانده است ملت اسلام و مهدی عم در وسط و

عیسی در آخر خوانند بلکه او را اسلام بند و بعضی گفته اند چون عیسی علیه
السلام بعد از مهدی نازل می شود و تصدیق کنند و مددکار
و معاون اوست و صحت دعوی امامت او بر خلق ظاهر می سازد
آخر مصدق است و صاحب کشف الغمه گفته است آنچه میدانم
اینست که رسول الله صلی الله علیه و آله اول داعی و خواننده
باسلام است و مهدی چون تابع او و از اهل بیت اوست باید
نزدیکتر او را اول خوانند و عیسی را چون ملت دیگر بوده و در
آخر الزمان بشریعت غیر از شریعت خود داعی است او را
آخر گفتن حسن است والله اعلم و اما دلیل آنکه مهدی
علیه السلام از روز غیبتش تا حال زنده است و باقیست اینکه بودن
او در این مدت محال نیست چه عیسی و خضر و الیاس از
دوستان خدا و ابلیس و دجال از دشمنان خدا بمدتهای
بیش از مدت او باقیند بالاتفاق است بر وجودشان و
همچنین نوح نبی و لقمان علیه السلام و عاد و لوط که عمرشان از هزار سال
متجاوز بوده و غیر اینها هم از معمرین بسیار بوده اند و کسی را

اما سبب انکار طایفه از آن مهدی ع اند که منکر بقای او اند و انها نمیرسد انکاران
ایشان دو چیز است یکی آنکه میگویند در زمانه که کسی اینقدر مدت زنده
بماند و دیگر آنکه میگویند مهدی درین مدت در سرداب است و کسی با او
نیست که طعامی و شرابی بجهت او مهیا سازد پس چون بنا این استبعاد
از اول باطل است بجهت بقای مذکورین و کسی منکر عیسی و خضر و الیاس و ادریس
و دجال نمیتوانند شد بجهت نص صریح از آیات قرآنی و احادیث
نبوی و اما حکایت سرداب پس از اول جواب پس آنکه عیسی علیه السلام
بزرگست مثل مهدی ع و درین مدت در آسمان کسی طعام و شراب
بجهت او مهیا نمی کنند چنانچه حق تعالی بقای او در آسمان بی
طعام و شراب ممکن است بقای مهدی ع در زمین چرا ممکن نباشد
و دجال که بروایتی در چاهی بند است و بروایتی در دیری در
زنجیر است درین مدت باقی تواند ماند در باب مهدی ع که
معزز و مکرم است و بند و زنجیر ندارد چرا ماند پس محال و مستبعد است
و اما ثانیا آنکه ایشان که مهدی را حی و موجود میدانند و قایلند بانکه
او علیه السلام در سرداب است بلکه می گویند در کل روی زمین
می‌گرد

می کنند با خیمها و خدم و حشم و السبان و شتران و هر سال بزیارت
بیت الله می اید و در طرف مغرب فرزند و فرزند زادگان او بسیار اند
بلکه شهرها در تصرف ایشان است لیکن بجهت مصلحتی که این سه
حق تعالی میداند از نظر خلق غایب است و فیض وجود ایشان بعالم
خلق الله عموما و بخواص خصوصا میرسد و طایفه دیگر از اهل انکار جواب
ردان با معقول نمیدانند و محض همان استبعاد میکنند و جواب
ایشان همان است که گذشت و قایلین ببقای مهدی قصها در
فیض رسانیدن و شفا دادن و بخلق برخوردن او علیه السلام
و دیدن مردم او را در مرضها و درماندگیها نقل کرده اند اگر همه را جمع
کنند کتابی عظیم می شود و از آن جمله دو حکایت از صاحب کشف
الغمه مشهور است که گفته چون این دو حکایت بزبان من نزدیک است
و از برادران ثقه صحیح القول شنیده ام و از آن دو کس که برایشان
واقع شده در حیات من فوت شده اند و من از ایشان شنیده ام
لا شک در وقوعش ندارم نقل می کنم و ملا جامی نیز هر دو حکایت
را در کتاب شواهد النبوة ازو نقل کرده یکی انکه در عهد مستنصر

عباسی شخصی از دهی که آن را هرقل است که از توابع حله اسمعیل
بن الحسن نام در ران چپ او بمقدار قبضه آدمی چیزی که آن را
توثه گویند نعوذ بالله منها برآمده بود در هر فصل بهار می‌ترقید و از آن
خون و چرک میرفت و الم آن او را از همه شغلها باز میداشت و
نماز کردنش مشکل بود بحله آمد و بخدمت رضی الدین علی بن طاوس
رفت و از این کوفت شکوه نمود سید جراحان حله را حاضر آورد
بایشان نمود همه گفتند این توثه بالای رگ اکحل برآمده است
و علاجش نیست الا ببریدن و اگر این را ببریم شاید رگ اکحل
بریده شود و اگر بریده شود اسمعیل می‌میرد و درین علاج خطر عظیم است
مرتکب آن نمیشویم سید با اسمعیل گفت من به بغداد میروم باش
تا ترا همراه ببرم و با طبا و جراحان بغداد را سید طلبید ایشان نیز
جمیعاً همان تشخیص کردند و همان عذر گفتند و اسمعیل دلتنگ
شده سید با او گفت پس چون چنین است بزیارت سامره
میروم و استغاثه با ائمه علیهم برم و متوجه سامره شده و صاحب کشف
الغمه می‌گوید از پسرش شنیدم که می‌گفت از پدرم شنیدم که می‌گفت بمشهد رسیدم

و زیارت امامین همامین امام علی نقی و امام حسن عسکری
علیهما السلام کردم و شب در سرداب رفته شب در آنجا بحق تعالی
بسیار نالیدم و از صاحب الامر علیه السلام استغاثه بردم و صبح از طرف
دجله رفته جامه شستم و غسل زیارت کردم و ابریقی که
داشتم پر آب کردم و متوجه مشهد علیه السلام که زیارت دیگر کنم تا بقلعه
نرسیده چهار سوار دیدم که می آیند و چون در حوالی مشهد جمعی
از شرفا خانه داشتند گمان کردم که هم از آنها باشند چون
بمن رسیدند دیدم که دو جوان شمشیر بسته اند و پیری پاکیزه وضع
نیزه در دست دارد و دیگری شمشیر حمایل کرده فرجی پوشیده
تحت الحنک بسته نیزه را در دست راست قایم گرفته و ته نیزه
را بر زمین گذاشته و آن دو جوان طرف چپ ایستاده
و صاحب فرجی در میان راه مانع بر من سلام کرد چون جواب
سلام دادم فرجی پوش گفت فردا روانه می شوی گفتم
بلی گفت پیش آی تا ببینم چه چیز ترا آزار دارد مرا بخاطر
رسید که اهل بادیه احتراز زیاد از نجاست نمی کنند و تو غسل

که ورخیست را از آب کشیده دست بران جراحت نهاده فشرد
حالیه مرد و لله درست شده بر زمین سوار گرفت مقارن این
آن شیخ گفت افلحت یا اسمعیل و من گفتم افلحت و
افلحتم و من در تعجب افتادم که نام مرا چه دانستند که باز همان شیخ
مرا گفت خلاص شدی و رستگاری یافتی گفت امام است امام
و من دویدم ران و رکابش را ببوسیدم و امام راهی شده و من در
رکابش می رفتم و جزع میکردم من گفت برگرد و من گفتم هرگز
از تو جدا نشوم باز فرمود برگرد که مصلحت تو در برگشتن است
و من همان حرف سوا اعاده کردم پس شیخ گفت ای اسمعیل
شرم نداری که امام دو بار گفت برگرد و خلاف قول او
از این حرف در من اثر کرد ایستادم و چون قدمی چند دور شدند
باز بمن ملتفت شده فرمود چون بغداد میرسی مستنصر ترا خواهد طلبید
و بتو عطائی خواهد کرد از و چیزی قبول مکن و بفرزند ما رضی بگو که
چیزی در باب تو بعلی بن عوض بنویسد که من باو وصیت
می کنم که هرچه تو خواهی بدهد و من همانجا ایستاده بودم تا از نظر من

غایب

غایب شدند و من تا سقف بازار خورده ساعتی همانجا ایستاده بودم
نشستم بعد از آن به شهر برگشتم اهل شهر چون مرا دیدند گفتند حالت
متغیر است لاادری لاادری گفتم یا گفتند با کسی جنگ و نزاعی کرده گفتم
نه اما بگوئید که این سواران سه که اینجا گذشتند دیدید گفتند شاید شرفا
باشند گفتم شرفا نبودند امام بود پرسیدند که آن شیخ یا صاحب
فرجی گفتم صاحب فرجی گفتند زحمت خود را با و نمودی گفتم یا ان سه
فشرد و درد گردن مرا باز کردند اثری از آن جراحت نبود و من
خود هم از دهشت ببک افتادم و از آن دیگر سه کس دم اثری
ندیدم و در همان خلق بر من هجوم کردند و پیراهن مرا پاره پاره کردند
و اکابر اهل شهر مرا خلاص نمیکردند در زیر دست و پای رفته بودم و
نوشته که از جانب وزیر اینجا می بود فریاد و فغان با در رسیده اند و
ماجرا را شنیده رفت که واقعه چه بوده و من شب آنجا ماندم صبح
جمعی مرا مشایعت نموده دو کس همراه کردند و برگشتند و صبح دیگر به در
شهر رسیدم دیدم که خلق بسیار بر سر پل جمع شده اند و هر که می رسد
از اسم و نسبش می پرسید چون ما رسیدیم و نام مرا شنیدند بر سر من هجوم

کردند و درختی که شما بنیاد پوسیده بود پاره پاره کردند و نزدیک بود که ازو

ازو مفارقت کنند که سید رضی الدین بابلعی رسیده و مردم سوار فرو دور کرد

گفت که ~~ازو مفارقت کنند که سید رضی الدین بابلعی رسیده و مردم~~

~~ازو دور کرد~~ گفت این توی که این همه غوغا بشهر انداختی گفتم بیا

از زیر بزیر انداخته ایشان مرا باز کرد و چون زخم سخت بود و از ان

اثری ندید ساعتی غش کرد و بیهوش شد و چون بخود آمد گفت وزیر

قمی مرا طلبیده گفت آمد مشهد همچو فتنه انگیزی و ان شخص بتو مربوط است

زود بخراسان و او را با خود بیاور وزیر بمن گفت این بلور

و دوسترین اصحاب من است وزیر گفت قصه سر بجهة من نقل

کن و من از اول تا آخر آنچه بر من گذشته بود نقل نمودم وزیر بجهت

کسان بطلب اطبا و جراحان فرستاد و چون حاضر شدند فرمود

شمار زخم این مرد را ببینید گفتند بیار پرسید که دوای آن چیست

همه گفتند بریدن ان انگشت که ببرید پرسید بر تقدیری که نبرند تا چند گاه

ان زخم بهم آید گفتند اقلّه دو ماه و لیکن در جای ان گوی

سفید خواهد ماند که ازو بجا مو نروید باز پرسید که شما چند روز شد که زخم او

بد

دیده اید گفتند که هر روز دیده ایم است پس وزیر ایشانرا پیش
طلبیده سخن مرا بایشان گفته دیدند که با سایر دیگر اصلا تفاوت ندارد
والذی هیچوجه ازان کوفت نیست درین وقت یکی از اطبا که نصاری
بود صیحه زده گفت والله هذا من علاج المسیح و وزیر گفت چون علاج
هیچ یک از شما نیست من میدانم علاج کیست واین خبر بخلیفه رسیده
و وزیر ایشانرا طلبیده و امرا همراه بخدمت خلیفه برده که به بیان قصه نمود
و چون تمام کردم اشاره بخادمی کرد و کیسه هزار دینار دران حاضر کرد
بمن گفت این مبلغ را نفقه خود کن و من گفتم حبة ازین را قبول نمیتوانم
کرد گفت آنکه این علاج اوست که نمود که از ابوجعفر حسینی قبول
پس خلیفه مکدر شده بگریست صاحب کشف الغمه گفته از اتفاقات
حسنه اینکه روزی من این حکایت را از برای جمعی نقل
میکردم چون تمام شد دانستم که یکی ازان جمع شمس الدین محمد پسر او
بوده و من نمی شناخته ام ازین اتفاق تعجب نموده گفتم تو ران پدر
را در وقت زخم دیده بودی گفت نه دران وقت کوچک
بودم و اما در حال صحت دیده بودم و مو ازانجا برآمده بود و اثری

نبود و هر سال یکبار به بغداد می آمد و به سامره میرفت و مدتها می ماند
و میگریست و تاسف میخورد و در آن سرداب و در آنجاها می گشت و دیگر باره
آن دولت نصیبش نشد و آنچه من میدانم چهل بار دیگر به زیارت
سامره شد و دریافت و درین حسرت از دنیا بیرون رفت حکایت
دویم اینکه گفته است حکایت کرد از برای من سید باقی بن عطوه
علوی حسنی که پدرم عطوه زیدی مذهب بود و او را مرضی بود که
اطبا از علاجش عاجز بودند و او از ما پسران آزرده بود و منکر بود میل
ما را به مذهب امامیه و مکرر میگفت من تصدیق شما نمی کنم و به مذهب شما
قایل نمیشوم تا صاحب شما مهدی علیه السلام بیاید و مرا ازین مرض نجات دهد
اتفاقا شبی در وقت نماز خفتن ما همه یکجا جمع بودیم که فریاد پدر را
شنیدیم که می گوید بشتابید چون بتندی به نزد او آمدیم گفت بدوید
و صاحب خود را دریابید که همین لحظه از پیش من بیرون رفت
ما هر چند دویدیم کسی را ندیدیم باز به نزد او برگشته پرسیدیم که چه بود گفت
شخصی به نزد من آمد گفت یا عطوه من گفتم تو کیستی گفت منم صاحب
پسران تو آمده ام که ترا شفا دهم و بعد از آن دست دراز کرد بر موضع

الم من زایل شد و چون بنجف اشرف رسیدم اثری از سوزش کوفت ندیدم و
مدتهای مدید زنده بود و با قوت و توانائی زندگانی کرد و من از
غیر آن پیر از جمعی کثیر این قصه را پرسیدم همه باین طریق بی‌زیاده و کم نقل
نمودند و صاحب کشف الغمه بعد از نقل این دو حکایت گفته
و امام را علیه السلام مردمان در راه حجاز و غیره بسیار دیده‌اند که یا
راه گم کرده بوده‌اند یا درمانده که دریافته‌اند و آن حضرت ایشان را
خلاص کرده و بمطالب خود رسانیده و اگر خوف تطویل نمی‌بود
ذکر میکردم و ابن بابویه در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه حکایتی
نقل کرده و گفته از شیخی که از اصحاب حدیث و معتمد علیه بود نامش
احمد بن فارس الادیب شنیدم که گفت بهمدان طایفه را که مشهور
بودند به بنی راشد دیدم همه را بر مذهب امامیه یافتم و
آثار رشد و صلاح از ایشان ظاهر و هویدا و احوال بود از سبب
تشیع ایشان پرسیدم از آن پیری نورانی که آثار زهد و صلاح و
تقوی و فلاح از سیمای او هویدا بود گفت سبب تشیع ما آنست که
جد بزرگ ما که این طایفه باو منسوبند بحج میرفت و در برگشتن بعد از

طی یکدو منزل لذا با دیه تقضای حاجتی با ادای نماز بیرون از قافله دور
می شود و خوابش میبرد و بعد از بیداری لذ قافله لذی نمی بیند می گفته
که چون خود را تنها و بیکس یافتم سراسیمه دران صحرا پاره دویدم و چون
قوتم نماند بخدا نالیدم و گریستم دران حیرت و اضطرار زمینی سبز خرم
بنظرم درآمد متوجه آن شدم زمینی دیدم که در سبزی و طراوت دم از بهشت
میزد و دران میان قصری مینمود با خود گفتم در این بادیه هولناک این درخت
سبز و این قصر رفیع که از مجلس نام و نشانش نشنیده چه جا باشد
و کجا توانند بود تا بدر قصر رفتم دو جوان سفید پوست بر آن در دیدم سلام
کردم جواب بصواب دادند و گفتند بنشین که خدا را با تو نظر است
و خیریت تو خواسته و یکی در داخل قصر شده بود لذ لحظه بر آمد گفت
برخیز و درآ همراه با خود به درون قصر برده بهر طرف نگاه کردم با آن خوبی عمارت
ندیده بودم به در صفه رسیده بودم پرده آویخته بود پرده را برداشته
مرا داخل صفه کرد در میان صفه تختی دیدم و بر روی تخت جوانی
خوبروی خوشبوی خوش لباس خوش محاوره تکیه کرده بود و بر بالای
سرش شمشیری مطلا آویخته لذ نور روی او خانه چنان روشن لذ

گر گفتم مگر ماه شب چهارده طالع شده است سلام کردم آن وی بلطف
و مهربانی جواب داد که مهربانی بود که میدانی من کیستم گفتم نه والله نمیدانم و نمی
شناسم فرمود که منم قایم آل محمد علیه السلام منم که در آخر الزمان ظهور و خروج
خواهم نمود با این شمشیر که می بینی و زمین را از عدل و داد پر خواهم
ساخت چنانچه از ظلم و جور پر شده پس چون این کلام را از آن حضرت ع
شنیدم بسجده افتادم و روی بر خاک می مالیدم فرمود که چنین مکن سر از
زمین بر داشتم فرمود که نام تو فلان بن فلان است و از همدان آمده ای
گفتم راست فرمودی ای مولای من گفت دوست میداری که بخانه و اهل
خود بر گردی گفتم بلی یا سیدی فرمود که خوب است اهل خود را بهدایت بشارت
ده آنچه دیدی و شنیدی بگو و اشاره بخادم کرد خادم دست مرا گرفت
کیسه بمن داد مرا از قصر برآورد اندک راهی با من آمد چون نگاه
کردم مناره و مسجد و درختها و خانها دیدم از من پرسید که این موضع و
محلات را می شناسی گفتم بلی در جوار شهر ما دهی است که آن را اسد آباد
می گویند این بان میان گفت بلی این اسد آباد است بسلامت
برو و چون ملتفت شدم رفیق خود را ندیدم و چون کیسه را گشودم چهل

و پنج دینار یا پنجاه دینار در آن کیسه الحال از برکت آن بما نفعها رسید

و تا دیناری از آن زر در خانه ما بود خیر و برکت با ما بود و تتبع

از برکت وجود او در سلسله ما ماند و تا قیام قائم خواهد بود و ایضا ابن

بابویه در همان کتاب از محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رحمه

الله نقل کرده که او گفت از ابو القاسم علی بن احمد کوفی شنیدم

که گفت حدیث کرد مرا از وی گفت روزی در موسم حج بعد طواف

بودم در شوط هفتم نظرم بجمعی افتاد که حلقه زده بودند و کسی در آن میان

متکلم بود بزودی طواف را تمام کردم و بنزدیکش رفتم جوانی خوش روی

خوشبوی خوش گو دیدم که بفصاحت و بلاغت و خوش کلامی

و ادب و تواضع و حسن سلوک تا آن روز ندیده بودم خواستم با او

سخن گویم و سوال کنم مرا منع کردند پرسیدم که این کیست گفتند از فرزندان

رسول خدا صلی الله علیه و آله است هر سال یکبار در اینجا پیدا می‌شود

و ساعتی با خواص دوستانش صحبت میدارد لحظه صبر نموده گفتم یا

سیدی آتیتک مسترشدا فارشدنی هداک الله یعنی بنزد تو آمده

ام بطلب هدایت بعد راه نمائی مرا راه بنما چون هدایت کند ترا

اداحی نوشتا

ترا حق تعالی سنگ را برداشته بدست من داد یا ابا غفار پرسید که بتو
چه چیز داد گفتم سنگ آبی گفت آن بنما چون نمودم شمشه از طلا بود پس
برخاست و بمن رسید و فرمود که حجت بر تو ثابت شد و حق بر تو ظاهر
گشت و نابینایی از تو دور شد آیا مرا می‌شناسی گفتم نه گفت منم
مهدی و منم قایم آل محمد و منم که زمین را که خالی از جور پر شده پر
از عدل پر سازم بدان که هرگز عالم از حجت خدا خالی نمی‌باشد و حق
تعالی هرگز مردم را بی یار و امام نمیگذارد و این حرف امانت است
از من بتو نخواهی گفت آنرا مگر برادران و کسانیکه اهلیت شنیدن
آن داشته باشند و از اهل حق باشند و چون نگاه کردم او را
ندیدم و قطب الدین راوندی رحمة الله علیه در کتاب خرایج
از ابو القاسم جعفر بن قولویه روایت نموده که گفت در سال
سیصد و سی و هفت که آن سالی است که قرامطه حجر الاسود را
بجای خود بردند من به بغداد رسیدم و تمام همت من مصروف باین بود
که خود را بمکه برسانم و در وضع حجر را بمکان خود ببینم چه در کتب
دیده بودم که البته معصوم از معصومین آنرا بجای خود نصب میکنند

چنانچه در زمان حجاج امام زین العابدین علیه السلام نصب کرده بود
اتفاقا بیمار شدم بعضی چنانکه امید از خود قطع کردم و دانستم که بآن
مطلب نمیتوانم رسید ابن هشام نام شخصی را نایب خود کردم و
عرضه داشتی بمهر آن نهادم و در آنجا از دست عمر خود رسیده
بودم و اینکه آیا درین مرض میروم یا مهلتی هست و باو گفتم و التماس
نمودم آنست که جهد کنی و هر کرا دیدی که حجر الاسود را بجای خود گذاشت
این رقعه را باو برسانی و کاغذ جواب درین امر بفعل آری
ابن هشام گفت چون بمکه رسیدم دیدم که خدام بیت الله الحرام عازم
اند که نصب حجر نمایند مبلغی بکلیدکش قبول کردم که مرا در آن ساعت
در آنجا جای دهند و کسی را با من همراه کردند که از من خبردار باشد و از ازدحام
خلق مرا از من دفع کند دیدم که هر چند فوج فوج و طبقه طبقه و طایفه
و طایفه از هر قسمی که آمدند و خواستند که حجر را بر جای خود بگذارند
می لرزد و مضطرب می شود و هر حیله که می کنند قرار نمی گیرد تا آنکه جوانی
گندم گون خوش رو آمد حجر را بتنهایی برداشت و بر جا گذاشت و هیچ
نلرزید و بر جای خود قرار گرفت و فریاد و غلغله خلق تا آسمان رسید

فالان

ولان حرسه برجایی خود محکم ساخته از میان خلق برآمد و من از
جای خود جسته چشم بروزه دوخته در تعقیبش نهادم و اندک فرصت و از
دحام و ولا همه اینکه مبادا از من غایب شود و دور گردد من مرجم از
خود و برنداشتن چشم از و نزدیک شد که غافل از من نزدیک
شود تا آنکه اندک هجوم خلق کم شد دیدم کو الیساله ملتفت شده
فرموده که رقعه بده و چون رقعه بدستش دادم تا آنکه نگاهی در آن
کند گفت بگو که در این مرض بر تو خوفی نیست و ان لابد از مرگ
که از آن چاره نیست در سال سبعه و ستین و بعد بر تو واقع
خواهد شد و مرا که ایستاده روان شد و مرا از دهشت و هیبت او
زبان از کار رفته طاقت حرف زدن نداشتم تا از نظر من
غایب شد و خبر با ابالقاسم رسانیدم و ابوالقاسم تا آن سال
زنده مانده و در آن سال وصیت نموده کفن و قبر خود
مهیا که منتظر بوده تا بیمار شد و یارانش که بعیادتش آمدند گفتند امید
شفای تو داریم و کوفت تو آنقدر نیست گفت نه چنین است
وعده که خیم حال اند رسیده و مرا بعد از این امیدی نیست و در آن

مرض برحمت حق واصل شده و آن حضرت را علیه السلام دو غیبت است یکی غیبت صغری و دیگری غیبت
کبری و حکایاتی که مذکور شد در غیبت صغری بود اما در غیبت صغری که مدت
آن هفتاد و چهار سال بود بعضی از خلص شیعیان بخدمت او علیه السلام میرسیده و مسائل
مشکله خود را میپرسیده اند و بعضی شده که آن دولت میسر نبوده بخدمت
وکلای آن حضرت می رسیده اند و مسایل و حاجات و مشکلات خود را
بایشان عرض میکرده اند و جواب می گرفته اند و درین مدت چون تقیه
شدید بود از نام آنحضرت گاهی بم ح م د و گاهی بصاحب و حجت
و قایم مهدی تعبیر می نموده اند و از مکان امام بناحیه مقدسه و اینکه در احادیث
منع واقع شده از تصریح بنام آنحضرت ظاهرا مخصوص بهمان زمان خوف
باشد و نام وکلای آنحضرت و توقیعات او علیه السلام که بخواص خود نوشته
در کتب معتبره مذکور است و درین مدت مذکوره یعنی از ابتدای ولادت
تا روز آخر غیبت اول حکایات غریب و معجزات عجیب ظهور یافته
و بسیاری از شیعیان در سوال ایشان بخدمتش مشرف شده اند و در کشف
الغمه و فصول مهمه و در کمال الدین و خرایج و غیرها و بعضی از آنها که بایشان
رسیده نقل کرده اند از آن جمله در کتب مذکوره مذکور است که ابو الادیان نام شخصی از

ابوالادیان گفته بخدمت ابو محمد علیه السلام رفتم در بیماری که وفاتش در آن
بود نامه چند نوشت بمن حاله فرمود که این نامهها را بمداین ببر و بیا و تو پانزده
روز دیگر باین شهر خواهی رسید و آن روز روز رحلت من است گفتم یا سیدی
و مولای چون چنان بود ملجأ و ملاذ ما که خواهد بود فرمود آنکه جواب
نامههای مرا از تو طلب کند گفتم یا سیدی بر این زیادت کن فرمود
آنکه همیان طلب کند او قایم بامر است بعد از من و هیبت او مرا منع کرد
از آن که دیگر چیزی بپرسم و نامهها را بمداین بردم و روز پانزدهم بسامره
رسیدم در وقتی که مردم بجهت نماز بر آن حضرت جمع شده بودند و
بالای سر جعفر را دیدم که مردم تعزیتش می گفتند و در پیش شده بود که
برو نماز کند با خود گفتم اگر امام اینست پس امامت باطل باشد چه او را
مشغول بشراب نبیذ و قماربازی دیده بودم و مع هذا نزد او رفتم و سلام کردم که
شاید چیزی بپرسد هیچ نگفت و چون اراده نیت نماز کرد دیدم
کودکی گندم گون مجعد موی گشاده دندان پیدا شده پس ردای جعفر را
کشیده گفت یا عم باز پس رو که من بر پدر نماز اولاترم از تو و جعفر با
رنگ متغیر و مأیوس برفته کودک امامت خلق کرد بر امام نماز کرد و چون

فارغ شدند روی بکن که گفت حولت یا عماه که آوله بیار داده ام
با حضرت گفتم دو تن ایشان ظاهر شد حکایت همیان مانده است باز نزد
جعفر رفتم در گریه و زاری بود یکی از حاضران که حاجز وشا نام داشت
پرسید آن کودک که بود در نماز بر تو تقدم کرد گفت بخدا اگر هرگز او را
ندیده و نمی شناسم در این بودیم که جمعی از قم رسیدند چون خبر فوت
شنیدند بعد از ناله و فغان پرسیدند که جانشین او کیست اشاره بجعفر کردند
قوم او را تعزیت و تهنیت گفته عرضه داشتند که با ما مبلغی مال است
و نامها فرستادند و مهرها که بفرمائید که هر نامه و مهری از کیست و مال چند است
تا آن را تسلیم نمائیم برخاسته جامه می افشاند و می گفت میخواهند که ما
از غیب خبر دهیم تجار حیران شده در فکر شدند که چه باید [illegible] خادمی
بیرون آمد و گفت ای اهل قم با شما نامه فلان و فلان است و همیانی
که در او هزار دینار است و ده دینار مطلا پس نامها و همیان را بدست
خادم دادند و گفتند آنکه ترا نزد ما فرستاده او امام است و ابو الادیان
را محقق شد آنچه از امام شنیده بود و نقل است جعفر نزد معتمد رفته
احوال برد عرض کرد و معتمد خدام خود را فرستاده صیقل کنیز را گرفته بردند

کودک را نشان دهد و صیقل منکر شده گفت من حامله ام تا حال کودک
را مخفی دارد و در همان روز خبر موت یحیی بن خاقان رسید که بفجار بمرد
و خبر خروج حاکم بصره رسید و در و سه خبر دیگر از این عالم خبرها و ایشان بخود
مشغول شدند از کنیز فراموش کردند و از دست ایشان خلاص شد و در بحار [illegible]
رب العالمین و الصلاة در کتب مذکوره مسطور است بسند صحیح که در همان
هفته که امام علیه السلام از دنیا رفته بود جمع کثیر از تجار قم و جبال
و غیر آن رسیده بر قاعده مستمر اموال بسیار آورده بودند و خبر از فوت آن
حضرت نداشتند و چون بشنیدند و از وارث و نایب پرسیدند
برادرش جعفر نشان دادند چون بدر خانه اش رفتند خبر یافتند
که با خوانندها و سازنده به سر دجله رفته است تجار با هم گفتند این
صفت امام نیست یکی گفت ما اینها را بجهت صاحبش آوردیم پس باید برد
دیگری گفت صبر کنیم تا ببینیم چه می کند و یکی گفت [illegible]ن مرد سالخورده
یکبار دیده بار و حرف زنیم برین قرار حاله آنجا ماندند تا برگشت بنزد
سلام کرده گفتند یا سید ما ما جماعتی از شیعیان شمائیم هر بار که می آئیم
مولای شما مالها میدهند که با امام در نهایی ایشان برسانیم هر نوبت

بابا محمد علیه السلام تسلیم می گردیم این نوبت چکنیم جعفر گفت از برای
من بیارید گفتند چیزی مانده که عرض کنیم گفت بگویید گفتند این مال
هر یکه دینار و دو دینار و پنجه دینار و ده دینار از کسی است همه سر بسته کیسه
می کنند و مهر می نمایند و عرایض می نویسند و بابا ابو محمد علیه السلام می گفت
تمامی مال اینقدر است و از هر کس هر چه بوده نام می برد و نام صاحبان
عرایض را می گفت حتی نقش خاتم هر شخص را شما نیز بقاعده رد
عمل نمایید مال حاضر است جعفر گفت دروغ می گویید و افترا بر برادر من
می بندید او هرگز از غیب خبر نمیداد تجار بهم نگاه کردند و در فکر شدند
از بابا ایشان گفت مال را که بجهت ما فرستاده اند در ادای آن چه تامل دارید
گفتند ما وکلاییم و مال را بغیر از علاماتی که عرض کردیم مرخص نیستیم
که بدهیم اگر تو امامی بر تو مخفی نیست نشان هر یک بده و بر گرفتن مال
از ما بستان نه والله ما مال را بغیر از آن که بصاحبان رد کنیم چاره نداریم
تا ایشان هر چه خواهند کنند و جعفر بخدمت خلیفه رفته از تجار شکوه نمود
و خلیفه تجار را طلبیده گفت چرا مال را بجعفر حواله نمی کنند گفتند دولت
خلیفه مستدام باد ما جمعی تجاریم بوکالت جماعتی چیزی آورده ایم و ماموریم با آنکه
بعلامت

علامت و دلالت بر هم و ابو محمد علیه السلام را عادت بود که با ما سه اند با طریق
کبود می گرفت خلیفه پرسید که عادت او چگونه بود گفتند می گفت که
تمام مال چند است و هر کیسه چه مال و نامش چیست و هر نامه را سوال کیست
و نقش هر مهری که بر هر کاغذی هست چیست چه چیزاست چون چنین
می کرد مالها تسلیم می کردیم اکنون اگر این مرد بقاعده او عمل کند
منت داریم و الا مالها را بصاحبان باز میرسانیم جعفر گفت یا امیر المومنین
اینها بر برادرم افترا می کنند که علم غیب بوی نسبت میدهند خلیفه
گفت اینها رسولند و ما علی الرسول الا البلاغ و جعفر ملزم شده تجار
گفتند عمرت دراز باد التماس خادمی داریم که با ما همراهی کند تا از این
دریا مان بگذرانند و ازین دیار بیرون رویم خلیفه نقیبی همراه کرد تجار را
از محل خطر گذرانیده برگشت و فی الحال پسری خوش روی خوش گوی
پیدا شده نام یک یک از آن جماعت را گفته گفت بشتابید
بخدمت مولای خود گفتند تویی مولای ما گفت معاذالله من
یکی از بندگان مولای شما ام ولد تا او رفته بخانه ابو محمد علیه
السلام رسیدند خادمی دیگر برآمد رخصت داخل شدن داد تجار

گفته اند چون به بیرون خانه رفتیم بجایی که روح همه در قبضه اوست قسم
که مولای خود قایم را علیه السلام دیدیم که بر کرسی نشسته تو گفتی که بگر ماه
بدر راست که طلوع نموده جامه سبز پوشیده بود سلام کردیم جواب
سلام ما را با حسن وجهی داد که پرسش نمود و بعد از ان فرمود
که تمامی مالی که با شما است فلان مبلغ است و فلان چند داده و یک
و یک را خانچه بود وصف نمود و در آخر آن اولاد و فرزندان هر یک را
پرسید آنچه با ما بود در آن سفر از دواب و عبید و غیرها وصف
هر یک کرد و ما بجای آنکه شکر الهی بجا آوردیم و حق تعالی
را بر آن نعمت سجده کردیم و زمین را بوسیدیم و بعد از ان هر چه
میخواستیم پرسیدیم و هر مشکلی که داشتیم عرض نمودیم و همه را جواب
بر وجه صواب شنیدیم پس مبالغه نمود که دیگر مال را به سر من نیاریم و در بغداد
بما شخصی نشان داد که مال را بعد ازین تسلیم او کنیم و توقیعات
نزد او خواهد بود و بان عمل خواهد نمود و یکی از رفیقان ما ابو العباس
محمد بن جعفر حمیری بود از اهل قم با او کفن و حنوط بی عطا فرمود
و با او گفت عظم الله اجرک و او در راه نزدیک بهمدان برحمت خدا

رفت بعد ازان شیعیان مال را بفرستادند بخانه ان شخص میرسانیدند
و نزد او توقیعات صاحب می بود و علامات و دلالات
بر دست ان شخص ظاهر میشد نام او عثمان بن سعید عمری
بود و بعد ازو پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان وکیل و کیلی بود
و بعد ازو ابو القاسم حسین بن روح و بعد ازو شیخ ابو الحسن
علی بن محمد السمری و هر یک ازایشان باعلام قایم علیه
السلام علامات و دلالات ظاهر می کردند و ایضا
در کتب مذکوره از رشیق حاجب ما ذرائی روایت نموده
اند که او گفته معتضد بالله خلیفه مرا طلبیده و دو کس دیگر
همراه نمود و فرمود بر سه اسپ سوار شوید و سه کتل کشیده
تا زود به سامره برسید و خانه حسن بن علی را فرو گیرید که
فوت شده هر کرا در خانه او ببینید از کوچک و بزرگ
سر کرا بنزد من آرید و ما بتعجیل چنانچه مامور بودیم رفته
در و بام را فرو گرفتیم که کسی بدر نرود و چون بدرون خانه
رفتیم هیچ کس را ندیدیم پرده بر دری اویخته بود برداشته برادر

رفتیم در آنجا سرداب بزرگ بود پر از آب داخل شدیم دریائی
بنظر آمد که در آن دریا کسی حصیری بر روی آب انداخته بود بسر آن
داخل شدیم بنماز ایستاده است بما التفت نشد یکی از
دو رفیق من احمد بن عبدالله قدم در آب نهاد که خود را باو
رساند در آب غرق شده نزدیک بود که بمیرد من دست
دراز کردم و بدر آوردم از غرق شدن خلاص شد اما مدتی بیهوش
بود و غش کرد و چون او کاری نساخت آن رفیق سیم را
بخاطر رسید که خدمتی بجهت خلیفه برساند پا در آب نهاد و بدریا
فرو رفت و بصد اضطراب اول بزحمت تمامش نیم مرده او را
از آب برآوردیم مبهوت و پریشان حال و من بفکر خود افتاده
فریاد کردم که معذرت از خدا و از شما می خواهم والله که من
ندانسته آمده ام و توبه کردم و از کرده پشیمانم اصلا التفت بما
و گفتگوی ما نشد و ما ترسنده دنیا و آخرت برگشتیم و بخدمت
خلیفه رفته آنچه دیده بودیم نقل کردیم گفت این سر را از ما پنهان
دارید و اگر شنیدم که بیک کس گفته اید گردن هر سه را می زنم

زنهار که در خون خود سعی مکنید و تا آن خلیفه زنده بود ما اظهار این
حکایت به هیچکس نتوانستیم کرد و الحال در این کتاب ها و کتب معتبره دیگر
مسطور است و هم این حدیث را صحیح شمرده اند و روایت ابو جعفر
قمی از ابن شاذان از ابن مهزیار که او گفت بیست نوبت یا
بیست حج رفتم بامید آنکه شاید امام را ببینم و توفیق نمی یافتم تا آنکه
شبی در واقعه دیدم که شخصی می گوید حق تعالی ترا رخصت زیارت
بیت الله داده تتمه شب را بعبادت گذرانیده چون طلوع صبح نزدیک
بود کارسازی نموده بحرین رسیدم و باعتکاف و عبادات می گذرانیدم
و تضرع می کردم و تا روزی در طواف جوانی نیکو رو دیدم دلم
بصحبت او مایل شد برو سلام کردم و جواب شنیدم گفت از
کجائی گفتم از اهواز گفت ابن حصیب را می شناسی گفتم او لبیک
حق را اجابت کرد گفت رحمه الله چه خوش می گذرانید شبها را
در پرستش حق تعالی باز گفت علی بن ابراهیم بن مهزیار را
می شناسی گفتم آن منم گفت نشانی که از ابو محمد علیه السلام
با تو بود چه شد گفتم با من است و از بغل بیرون لکلمه با او

دادم چون خط او را بدید بجای سر نهاد بگریست گریستنی دراز

و گفت سلام الله علیک یا ابا محمد لقد کنت اماماً عادلاً اسکنک

الله الفردوس مع آبائک الطاهرین علیهم السلام پس گفت یا ابن

مهزیار بحال خود بگرد و کار بر خود باز چون شب تاریک شود

برو شعب بنی عامر که مرا آنجا خواهی یافت و چون در آنجا بخدمتش

رسیدم روانه شدیم و من در خدمت او بجدیّت مشغول بودیم تا

بعرفات رسیدیم آنجا فرود آمدیم و باهم نماز شب کردیم و از آنجا رفتیم تا

بکوه طائف رسیدیم و نماز صبح ادا کردیم و سواره شده می رفتیم تا

به بلندی کوهی رسیدیم پرسید که چه می بینی گفتم تل ریگ

می بینم بر او خیمه که نور از آن می تابد و دلم لذت دیدن آن فرح می یابد

گفت رفعت آرزوی هر آرزومندی و حاجت هر حاجتمندی پس

رفتیم تا نزدیک تل گفت فرود آی که اینجا خاک می شود هر سرکش

و ذلیل می گردد هر جباری و مهار شتر را بگذار گفتم ناقه را

بکه گذارم گفت این حرم قائم آل محمد است که در او داخل نشود الا

ولیّ او و از او بیرون نرود الا ولیّ پس راحله را گذاشتم و رفتیم تا بدر خیمه

ال

رسیدیم گفت توقف کن تا خود رفته بعد از لمحه برآمد و گفت خوشا حال
تو که بمراد و مطلب خود رسیدی بیا و مرا به درون خیمه برد دیدم بر روی
بر روی نمدی نشسته بر ادیمی تکیه زده روی چون ماه شب چهارده
گشاده پیشانی کشیده بینی چشمان سیاه فراخ ابروی مقوس
رخان کم گوشت بر رخ راستش خالی چون مشک قدی نه دراز
و نه کوتاه عقل از صفتش حیران و در نعتش عاجز سلام کردم به نیکو
ترین وجهی جواب داد فرمود که برادران شیعه در عراق بر چه
صفت گذراشتی گفتم در تنگی عیش و خواری در میان قوم
فرمود که عنقریب الامر بعکس شود خواران عزیز شوند و عزیزان
خوار گفتم یا سیدی و مولای حاجت ما از ما دور است و راه
مطلب دراز فرمود یا ابن المهزیار پدرم ابو محمد علیه السلام مرا فرمود
که مجاورت نکنم با قومی که حق تعالی بر ایشان خشم گرفته است و لعنت
شده و خزی دنیا و آخرت و عذاب الیم ایشان راست و مرا فرمود
که ساکن نباشم الا در زمینها خالی و کوههای درشت ناهموار و حق تعالی
تقیه شما ظاهر کرد و لان شما بر من موکل گردانیده و من در تقیه ام تا آن

روزی که مرا دستوری دهند و وقت خروج شود و من بر تا دران کوه نزد
آن حضرت و در خدمت او ع بودم تا مرا از حضرت دل او و تجدید که از اینجا
بمکه و از مکه بمدینه و از مدینه بکوفه و اهواز رفتم و با من بغیر از غلامی که خدمت
من می کرد نبود و بجز خیریت نبود ندیدم و با تمام عمر در حسرت آن چند روز
گذشت و ایضا در کتب مذکوره از ابو الحسن ضریر روایت نموده اند که گفت
در مجلس حسن بن عبدالله بن حمدان ناصر الدوله بودم و از ناحیه مذکور
می شد گفت زنهار منکر ناحیه و آنچه می گویند مباشید که من آن را
سهل می شمردم و روزی در مجلس عمم حسین حاضر شدیم و
در آن باب حرف میزدم فرمود که ای فرزند آن را منکر مباش که من
هم حال تو داشتم تا آنکه معامله قم بر خلیفه مشکل شد و هر که را می فرستاد
اطاعت نمی کردند و با او کار بجدال و قتال میرسانیدند و مرا طلبیده
لشکری با من داده و بطرف قم روانه ساخت و من در راه بصید و شکار مشغول
می بودم روزی شکاری از من گریخت و من سر در عقب آن نهاده بنهری رسیدم
و شکار خود را بآب انداخت و من هم اسپ در آب راندم و هر چند
بر می آمد نهر وسیع میشد درین اثنا دیدم که سواری بر اسپی اشهب سوار عمامه

بسته

به دست غزی پوشیده روی خود بسته چنانچه بغیر از چشمانش نمی نمود دو خف
سرخ در پا مرا اینها انکه با مارت یا کپیت نام برد از اولاد هاله گفت یا حسین
ابن علی گفتم چه میفرمایید فرمود که چرا امیر ناحیه سپاهان می شماری و چرا منع
می کنی اصحاب مرا از خمس مال من و با ان غیرت و غیوریتی که از
هیچ چیز و هیچ کس نمی ترسیدم و هیچ آفریده در نظرم نمی آوردم هیبتش چنان
در من کارگر که بر خود بلرزید ترسیدم و گفتم یا سیدی هر چه می فرمایید
بجان منت دارم و من بعد خلاف امر نخواهم نمود فرمود که چون
این مکانی که با آن متوجهی برسی کسی با تو مخالفت نخواهد کرد هر چه
از انجا بهم رسانی خمس آن را بده که من بفرمایم برسانی در جواب
گفتم سمعاً و طاعةً فرمان بردارم گفت بسلامت برو و عنان اسب
را برگردانید و چون از پس نگاه کردم در هیچ جهتی از شش
جهت او را ندیدم و ندانستم چه شد رعبش در من بیشتر کارگر و من
از آن خوف و ترس به لشکر خود برگشتم و چون به قم رسیدم والله
جنگ و جدال داشتم اهل قم باستقبال من بر آمدند گفتند بلاد
داخل شو ما را با تو مخالفتی نیست و به هر طریق که دلت خواهد سلوک

کن من مدتها در قسم ماندم و زیاده برآنچه توقع داشتم از مال و اموال بخت
من آمد تا آنکه حاسدان و دشمنان از بسیار ماندن من در قسم حسد بردند و
باب من بخلیفه چیزها گفتند و بدگوئی گفته کردند و مرا اغوال که ببغداد طلب
و من آمدم اول بسلام خلیفه رفتم بعد از آن بخانه خود آمدم قرار گرفتم
و یاران آمدند نزدیک و دور برای دیدن من می آمدند در وقتی که جمعی کثیر در منزل
من نشسته بودند محمد بن عثمان عریسی آمد پا بر سر همه کس گذاشته
می آمد تا به تکیه گاه من تکیه کرد و من در خشم بودم و مردم میرفتند و
می آمدند و مرا دم بدم خشم زیاده می شد و او از جای خود حرکت
نمیکرد تا آنکه مجلس خلوت شد سر پیش آورده گفت میان ما
و تو سری است گفتم بفرمایید گفت آنکه در میان نهر و اسپ تنها سوار
بود می فرماید که ما بوعده وفا کردیم تو هم بوعده وفا کن مرا آن
حکایت بخاطر آمد بر خود لرزیدم و گفتم للسمع والطاعة برخاستم
و دست او را گرفته بخزانه و اموال بردم هر چه آورده بودم از نقد و
جنس خمس از آن جدا کردم و هرچه قبل از آن نیز میدانستم که تقصیر
و تغافل کرده ام بیاد آوردم و باو سپردم و عذر خواستم و تا من این

حکایت سی از عم خود حسین شنیدم تنگ و تردد از خاطرم
رفت و از اعتقاد اول برگشته توبه و انابت کردم و بناحیه مقدسه و صاحب
این تقرب می جویم والبته از آنها که بخدمت و صحبت آن حضرت
رسیده اند یکی سوده نامی است از مشایخ زیدیه پسرش احمد از او نقل
کرده که گفت گاهی بزیارت ابا عبدالله حسین بن علی علیهما السلام میرفتم
و بعضی از اوقات بجا می ماندم شبی آنجا بودم نماز خفتن کردم و بتلاوت
مشغول بودم جوانی خوش لباس دیدم و سوره حمد از وی شنیدم و صبح با هم
از آن جا برآمدیم و چون بکنار فرات رسیدیم گفت تو بکوفه میروی
گفتم بلی گفت برو و او راه در پیش گرفته و من بر جدائی او متأسف
شده از پیش روان شدم و با او رسیدم و بعد از لحظه خود را در نجف
دیدم بعد از زیارت در خدمت او بمسجد سهله رسیدیم گفت این منزل
من است و سحری برخاسته دست بر زمین زده بدست گوئی کنده
و آب ظاهر شده وضو ساخت و یازده رکعت نماز شب کرد و بعد از
نماز صبح بمن گفت تو مردی پریشان و عیال مندی چون بکوفه رسی
بدر خانه ابو طاهر زراری رو و در بکوب از خانه برخواهد آمد و دستش از

ذبح قربانی کرده باشد خون آلوده تا دکو جوابنا که صفتش این واین است فرموده که
آن کیسه که در زیر تخت مدفون است بمن دهی پرسیدم که نام خود را بگو گفت محمد بن
حسین چون بکوفه رسیدم در خانه ابوطاهر رفتم و در زدم پرسید که کیستی گفتم مرده که
ترا این چه ربطه مرا با تو چه کار گفتم پیغامی دارم با دست خون آلود بر او چون پیغام را
رسانیدم گفت سمعاً و طاعةً و روی مرا بوسید و مرا بدرون خانه برد و از زیر پایه کرسی
کیسه را برآورده بمن داد و مرا ضیافت نمود و دست بر چشم من مالید و گفت از صاحب
عصر و زمان است و من از برکت و صحبت آن بینا شدم و مذهب زیدیه را کنار گذاشتم
احمد گفته که پدرم تا بود بر دین امامیه بود و با آن اعتقاد از دنیا رفت و آن کیسه او
غنی ساخت و ایضاً از یوسف بن احمد جعفری روایت کرده اند که در سال سیصد
و شش بزیارت بیت الله رفتم و سه سال در مکه مجاور بودم و بعد از آن بروانه
شام شدم روزی نماز صبح از من فوت شد با نیار رسیدم از محمل بزیر آمدم و مهیای
قضای نماز شدم دیدم که چهار کس بر یک محمل نشسته می آیند از روی تعجب در آن
نگاه کردم یکی از آن چهار گفت از ما تعجب می کنی و از فوت نماز خود تعجب
نمی کنی مرا تعجب زیاده شد که از کجا علم باحوال من بهم رسانیده که باز گفت دوست
نمیدارم که صاحب زمان خود را ببینی گفتم چون دوست ندارم اشاره بیکی

ز سلوانی سه کرد گفتم او نشان دلایل و علامات است گفت کدام را میخواهی
ازین دو محک و گواهان تنها باسمان رود یا باتجربه رود
گفتم هر کدام که میشود علامت است و یک نوبت محک و گواهان ببند
شده از نظر من غایب شدند و آنکه باو اشاره کرده بود جوانی
گندم گون کشیده چینی بود نورانی و پیش تا بان رفتند و مرا متاسف
گذاشتند و ایضا دیگری که از حضرت سادین ابو محمد دعلجی است
که یکی از شیعیان زری باو داد که بجهة صاحب الامر حج کند و این عادت
شیعیان بود و این ابو محمد بسری بود از صلحای شیعه و او را دو
پسر بود یکی عابد و صالح و دیگری فاجر و فاسق و ابو محمد از آن زر حصه
بان پسر فاسق هم داد و حکایت کرد که چون بموقف رسیدم
جوانی را دیدم گندم گون خوش رو خوش لباس پیش از همه کس
بدعا و تضرع مشغول چون رفت روانه شدن مردم بود بمن ملتفت
شده گفت ای شیخ از خدا شرم نداری گفتم در چه باب یا
سیدی و مولای فرمود حجه بتو میدهم از برای کسی که میدانی تو او را
زر بکسی میدهی که شراب بخورد و صرف فسق کند نمیترسی که چشمت

بر دولت او نگاه کردم من خجل گشته روان شدم و چون بخود
افتادم هر چند نظر کردم او را ندیدم و از آن روز بر آن خجالت
باقیم و بر آن چشم می ترسم شیخ الطایفه محمد بن النعمان المفید
آورده که چهل روز تمام نشده بود که در همان چشمش قرحه پیدا شده
نابینا گشت و درست که آن جوان صاحب بوده و او را
نشناخته نمیدانم تا غرض از چشم پیشتر باشد یا آنکه دیگر چشمش
بر روی آن حضرت نیفتاد یا آنکه او را نشناخت و امثال این جماعتی
که از هنگام ولادت تا حال غیبت آن حضرت را دیده اند در کتب
مذکوره و در تواریخ بسیارند از آن جمله در کشف الغمه و اکمال الدین
از احمد بن اسحق اشعری نقل کرده اند که گفت اراده کردم که
بخدمت ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام روم و سوال کنم از خلف
صالح بعد از آن چون بخدمتش رفتم و سلام کردم قبل از آنکه سوال
کنم فرمود که یا احمد بن اسحق بدرستی که حق تعالی از آن روز که آدم صفی
را خلق کرده تا روز قیامت هرگز روی زمین را از حجتی خالی
نگذاشته و نخواهد گذاشت چه برکت حجة الله بلاها از اهل زمین دفع می کند و از برکت

وجود

جود او باران می بارد و بسبب او زمین برکت خود را بیرون میدهد پس
من گفتم یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله هرگاه چنین است پس خلیفه
و امام بعد از شما کیست چون من این سخن گفتم امام علیه السلام تندی
برخاسته بدرون خانه رفت و برآمد پسری بر دوش داشت که گفتی روی
او ماه بدر است در سن سه سالگی و گفت یا احمد بن اسحق اگر نه آن
بودی که ترا نزد حق تعالی و نزد حجتهای او کرامتی و عزتی است این پسر
را بتو نمی نمودم و نام و کنیت این پسر نام و کنیت رسول الله صلی الله علیه
و آله است و این است که مالک زمین خواهد شد و زمین را از
عدل و راستی پر خواهد کرد چنانچه از جور و ظلم پر شده باشد یا احمد بن اسحق
حال این پسر در این امت حال خضر و ذو القرنین است والله که
این پسر را غیبتی خواهد بود که از هلاکت نجات نیابند در غیبت
او مگر کسانی که بر امامت و امام دانستن او ثابت باشند و توفیق
یافته باشند که دعا کنند و از حق تعالی تعجیل فرج او طلبند پس
من جرأت نموده گفتم یا مولای من هیچ علامتی هست که خاطر من
بآن مطمئن یابد چون من این بگفتم آن پسر بزبان عربی فصیح بلیغ

گفت انا بقیة الله فی ارضه والمنتقم من اعدائه فلا تطلب اثرا بعد عین
یعنی منم بقیه خدا و باقی گذاشته خداوندم در زمین او و منم که انتقام
از دشمنان خدا خواهم کشید و تو بعد از آن که بچشم حجت خدا را
دیدی دیگر طالب علامت و نشانه مباش پس من فرحان و شادان
از خدمت آن امامین همامین علیهما السلام برآمدم بسروری که در
زمین نمیگنجیدم و صبح روز دیگر باز بخدمت رفتم و سلام کردم و گفتم
یا ابن رسول الله صلی الله علیه وآله سرور و خوشحالی من بسیار شد
بانچه منت نهادی بان بر من سنتی که در او جاری است از خضر
و ذو القرنین کدام است فرمود آن طول غیبت اوست یا احمد
باز پرسیدم که یا ابن رسول الله صلی الله علیه وآله غیبت او دراز
خواهد بود فرمود بلی بخدا قسم است حتی آنکه از درازی غایب
بودن او بسیاری از آنها که باین اعتقاد باشند برگردند مگر آنها
که حق تعالی بر دوستی ما از ایشان عهد و پیمان گرفته و ایمان
در دلهای ایشان نقش و مرتسم شده و از جانب الله مؤید گشته باشند
که بر اعتقاد خود باشند یا احمد بن اسحق بدانکه این امریست از امر الهی

خداوند است از اسرار الهی و چیزیست از امور غیبی که نهید از آنچه بتو
گفتم و پنهان دار و هر کس سا محرم این راز مدان و از شاکران باش
و او را شکر برین اعلام تقصیر رو امدار تا با ما در درجه ما باشی فردای قیامت
در اعلای علیین و موافق است با این حکایت حدیثی که جابر
بن یزید جعفی از جعفر از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده
که گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که می گفت
بدرستی که ذو القرنین بنده صالح بود از بندگان خدا گردانید بود
او را حق تعالی حجت بر خلق و او قوم خود را بخدا دعوت نمود
و تقوی و پرهیزکاری کرد و او را زدند آنها بر قرنش و مدتی غایب
بود تا آنکه بعضی گفتند مرده و بعضی گفتند هلاک شده و بعد از آن
ظاهر شد و باز رجوع بقوم کرد و بر آن قرن دیگرش زدند و حق
تعالی او را در زمین تمکین داد و گردانید از برای او از هر چیزی سببی
او و حکمش بمشرق و مغرب عالم رسید و بدرستی که حق تعالی زود
است که جاری سازد سنت او را در قایم از فرزندان من و حکم او را
برسانند و مغرب برساند حتی آنکه هیچ محلی و مکانی از کوه و دشت و

اموال در دست نماند که قدم ذو القرنین رسیده بود الا آنکه قدم قائم برسد
و از برای حق تعالی گنجهای زمین را ظاهر گرداند و معدنها را بدست
او دارد و بتصرف او بدهد و از حق تعالی رعب و ترس در دلها به او دهد
و مملو کند زمین را از عدل چنانچه از ظلم پر شده بود و ایضا از آنها که آن
حضرت را دیده از یعقوب بن منقوش است که در کشف الغمه روایت
نموده که او گفت بخدمت ابو محمد علیه السلام رفتم در خانه نشسته بود و
در طرف راستش حجره بود بر در آن پرده آویخته گفتم یا سیدی صاحب
امر خلافت و امامت بعد از تو کیست فرمود این پرده را بردار
پرده را برداشتم پسری در سن پنج سالگی یا شش سالگی بیرون آمد
ابروان کشاده روی سفید نورانی چشمان سیاه در یک طرف
رخسار دو گیسو در بر و بر زانوی ابو محمد علیه السلام نشست پس
امام علیه السلام فرمود که این صاحب شماست بعد از من
و پس از لحظه رو به پسر کرده گفت بدرون خانه رو تا وقت
معلوم پس به حجره نگاه کردم کسی را ندیدم و ایضا در آن کتاب
از محمد بن عثمان عمری روایت نموده که گفت ما چهل کس از
شیعیان

[illegible]

شیعیان و موالیان در خدمت ابو محمد عم بودم که پسرش را
بما نموده گفت این امام شماست بعد از من خلیفه من است
بر شما پس اطاعت او بکنید و متفرق مشوید بعد از من تا
در دین خود هلاک نشوید و بدانید که او را نخواهید دید بعد از امروز
و آن جمع از خدمتش برآمدند و اندک ایامی بر نیامده بود که
امام علیه السلام رحلت نمود و ما دیگر آن حضرت را ندیدیم و
یکی دیگر از آنها که بدیدن آنحضرت استسعاد یافته اند نسیم خادم
ابو محمد است علیه السلام که گفته بعد از تولد آن حضرت عم بده روز
بخدمتش رسیدم و اتفاقاً مرا عطسه آمد و بمن گفت یرحمک الله
و من خوشحال شدم پس بمن گفت میخواهی ترا مژده بدهم بر آن که
عطسه آیدت حفظ امان و برات زندگیست تا سه روز دیگر همان حلیمه
عمه امام علیه السلام است که می گفته بعد از چهل روز از ولادت
نرجس بسلام ابو محمد علیه السلام رفتم مولای خود صاحب الزمان
را علیه السلام دیدم که در میان خانه می گشت و سخن می گفت
بفصاحتی که بآن فصاحت ندیده و نشنیده بودم متعجب شدم و ابو محمد

علیه السلام فرمود که ما حجج الله ستاریم در بالیدن و نشو کردن
می باشد دیگری که غیر ما باشد در یکماه باشد و در ماهی آنقدر که
دیگران سال در سالها توانند بود و بعد از آن که باین خانه آمدم
و او را ندیدم و از احوالش پرسیدم پدرش علیه السلام گفت
حالیکه مادر موسی علیه السلام پسر خود را بخدا سپرد تا آن وقت
که خدا خواهد ما نیز او را بخدا سپردیم تا وقت معلوم و یکی دیگر شود م
از آنها که باین شرف مشرف شده اند سعد بن عبدالله است که روایت
کرده گفته روزی مرا اتفاق صحبت افتاد با مخالفی و در امامت مناظره
میرفت تا بجای رسید که مخالف گفت آیا ابوبکر و عمر بطوع تا بلحث م
از روی طوع و رغبت اسلام آوردند یا از راه جبر و اکراه و من ساکت
شدم که اگر بگویم جبراً بود کار بکارد و خنجر رسد و اگر بگویم طوعاً
بود بگوید که مومن کافر نمی شود بعد از ایمان پس با او مدارا
کردم و شغلها را بهانه ساختم و جواب را ساعت بساعت دیگر
انداختم و بخدمت احمد بن اسحق رفتم که گفتند او بزیارت امام
حضور رفته بسامره من هم بخانه آن استری که داشتم بران سوار
شد

شده لذتها او راهی شدیم و در منزل اول بار رسیدیم پرسیدیم که در
چه جایها گفتم بحضرت امام علیه السلام می‌روم که مسئله چند مشکل شده به پرسم
ت مبارکست بهترین رفیقانی تو از برای من پس با مره رسیدیم
و بعد سرای در حجره گرفتیم و بحمام رفته غسل توبه و زیارت
کردیم و احد ایشان نامه در چادری پیچیده و بر دوش نهاد و در راه
تسبیح و تهلیل می‌کردیم و صلوات می‌فرستادیم تا بدر خانه امام
علیه السلام رسیدیم خادمی بر آمد نام هر دو شد پرده طلبید چون
بیرون خانه رفتیم امام را دیدیم که بر کنار صفه نشسته و بر دست
راستش پسری دهساله که گویا بدر است به کمال طالع شده سلام
کردیم و جوابها از روی محبت و اکرام دادند احد ایشان بر زمین
نهاد امام علیه السلام کاغذی در دست داشت نگاه می‌کرد
و در زیر هر سوالها و جوابها می‌نوشت به پسر گفت در این ایشان
هدیه‌های موالیان است در آن نظر کن فرمود اینها بکار ما
نمی‌آید چه حلال بحرام ممزوج شده است امام گفت باد تو
صاحب الهامی حلال شد نه حرام جدا کن پس احد ایشان شد

باز کرد و کیسه زر آورد و گفت این زر فلان بن فلان است
و در آن میان سه طلاست یکی از فلان بن فلان فلان عیب
دارد و یکی از فلان بن فلان در زمین و باقی کیسه هم حلال و
حرام است زر را نام برد و مجلس یک یک کیسه‌ها را برآورد و عیب
هر یک را آن حضرت می‌گفت و آخر فرمود که به بیرون جامه‌اش
برسانید بعد از آن گفت فلان جامه که فلان عجوزه بدست خود
رشته و بافته بود آن را آورد قبول نمود پس رو به من
کرد و فرمود که مسایل خود را از من بپرس که جواب صواب
می‌گویم و چون من خواستم که عرض کنم صاحب علم ابتدا نموده قبل
از آنکه من کلمه بگویم فرمود چرا با آن مخالف نگفتی که اسلام این
هر دو نه طوعا بود و نه اکراها بلکه اسلام ایشان طمعا بود چه آن هر دو از
شنیده بودند از اهل کتاب با ایشان رسیده که محمد صلی الله علیه
و آله مالک شرق و غرب خواهد شد و نبوت او تا روز قیامت
باقی است و صاحب ملک عظیم خواهد بود بطمع آنکه هر یک والی
ملکی شوند و صاحب حکومت گردند اسلام ظاهر کردند و چون دیدند

که دلایل

که ولایتی با ایشان نداره و شیعه هر رفیقان که اوها همه رسانیده‌اند و در شب
عقبه کمین کردند که از شتر پیش بیندازند و جبرئیل علیه السلام خبر برسول الله صلی
الله علیه وآله داد و آن حضرت علیه السلام یکیک را نام برده فرمود بیرون
آمدند که مرا خبر دادند و حذیفه رضی الله عنه همه را دید و بشناخت
چنانچه طلحه و زبیر هم با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کردند بطمع
آنکه حکومت بیابند بیعت نه کردند و بی جبر کردند [illegible] نبوده طمع و چون
از امیر المؤمنین علیه السلام از حکومت مأیوس شدند نقض عهد نمودند و کردند
[illegible] کردند و چون از جواب آن مسایل فارغ شد با احمد گفت
[illegible] ایا برحمت حق خواهی رفت و احمد کفن طلبید و ابو محمد
علیه السلام فرمود در وقت حاجت بتو خواهد رسید و احمد چون
بحلوان رسید تب کرد و شبی که فوت می شد دو کس از جانب
ابو محمد علیه السلام رسیده کفن و حنوط آوردند و بر او نماز کرده برگشتند
و اما نام آنهایی که صاحب را صلوات الله علیه و آله دیده بودند و
بخدمتش رسیده‌اند و وکلا و غیر وکلا و توقیعات بجهة ایشان
[illegible] در اکثر کتابها و خصوصاً کتاب اکمال الدین و کشف الغمه

مذکور است اولا از وکلاء عمری و پسرش که در بغداد بودند بخدمت
آن حضرت عم می رسیده اند و از اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار
و از کوفه عاصمی و از قم محمد بن اسحق و از همدان محمد بن صالح و از ری بسامی
و اسدی و از آذربایجان قاسم بن علا و از نیشاپور محمد بن شاذان
اینها همه وکلای آن حضرت عم بوده اند و بخدمتش می رسیده اند
و از غیر وکلا از اهل بغداد ابو القاسم بن حلیس و ابو عبدالله کندی
و ابو عبدالله جنیدی و هارون قزاز و نیلی و ابو القاسم بن دبیس
و احسن و اسحق کاتب و صاحب فراش و صاحب کیسه سر بمهر و از
همدان محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و از دینور حسن بن هرون
و احمد برادرش و از اصفهان ابن باشاله و از صیمره زیدان و از قم
حسن بن نضر و محمد بن محمد و علی بن محمد بن اسحق و پدرش
و حسن بن یعقوب و از ری قاسم بن موسی و پسرش و محمد بن
هرون صاحب الحصاة و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر
رفاء و از قزوین مرداس و از مرو صاحب هزار دینار و ابو ثابت
و از نیشاپور محمد بن شعیب بن صالح و از یمن فضل بن یزید و حسن پسرش

پسر شش و جعفر و ابن اعجمی و شمشاطی و از مصر صاحب المولدین ابن
و از مکه صاحب المال و ابو رجا و از نصیبین ابو محمد بن وجنا و از
اهواز حصینی ایشانها وکلا نیستند اما بتحقیق آن حضرت علیه السلام را دیده اند
و در کشف الغمه نیز از جماعت مذکورین بسیاری را لقب کرده
اند و وکلا و سفرا و غیرها که خوفا للتطویل نقل نشد و توقیعات
آن حضرت علیه السلام نیز که بنام جمعی بر آمده بسیار است و در کتب خصوصا در
دو کتاب مذکور بعضی را آورده اند از آن جمله توقیعی است که
بنام علی بن محمد السمری بر آمده باین عبارت که بسم الله الرحمن الرحیم
یا علی بن محمد عظم الله اجر اخوانک فیک فانک میت ما بینک
و بین ستة ایام فاجمع امرک و لا توص الی احد یقوم مقامک
بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن
الله تعالی و ذلک بعد طول الامد و قسوة القلب و امتلاء الارض
جورا و سیاتی شیعتی من یدعی المشاهدة الا فمن ادعی المشاهدة قبل
خروج السفیانی و الصیحة فهو کذاب مفتر و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم یعنی ای علی حق تعالی اجر عظیم برادران تو را

در فراق تو بدرستی که تو تا شش روز پیش زنده نیستی پس

کار خود را بساز و دیگر بکسی وصیت مکن که غیبت بزرگ شد و ظهور

موقوف برخصت حق تعالی است و آن بعد از مدت دراز

و قساوت دلها و پر شدن زمین از جور خواهد بود و دیگر هر کسی بخواهد

دیگر و پیش از ظاهر شدن سفیانی و شنیدن آواز از میان زمین

و آسمان اگر کسی بگوید که او را دیده ام دروغ گفته و افترا گفته

است و جول و قوة نیست الا بحق تعالی دیگر اینکه در زمان تقیه

نام آن حضرت در مجلس می برده اند و او سلف بآن نبوده که نفس

را بیرون آید که من السمانی فی مجمع من الناس فعلیه لعنة الله که

که نام برد مراد مجلسی که جمعی از مردان نشسته باشند بر دست

و دوری از رحمت الهی بود دیگر آنکه بعضی می گفتند فلان وقت

ظهور خواهد کرد و بعضی قرار میدادند که فلان مدت که گذشت

وقت ظهور او است لعن بخط مبارکش بر آمد که کذب الوقاتون فی دروغ

می گویند آنها که وقت از برای ظهور و خروج قرار میدهند این

علمی است که نزد حق تعالی است و دیگری اسم بر آن اطلاعی نیست

بس لا اخلل

پس انسان ساکت باید بود و انتظار ان کشید تا ان وقت
برسد توقیع دیگر که اسحق بن یعقوب از محمد بن عثمان عمری التماس
نموده که عریضه او را برساند و سؤالی چند نموده جواب بگیرد بخط حضرت
نوشته اند و این ترجمه ان است اما انچه سؤال کرده حق تعالی ترا ارشاد کند و براه
سلامت ثابت بدارد و هدایت نماید از احوال جماعتی از بنی اعمام
ما و خویشان ما بدان که میانه حق تعالی و هیچ احدی قرابت و خویشی
نیست و هر که منکر ما است از ما نیست و حال او حال پسر نوح نبی است
علیه السلام و اما حال جعفر عم من و فرزندان او حال برادران یوسف
است علیه السلام و اما فقاع اشامیدن ان حرام است و اما مالهای شما
قبول ان بجهة پاک اموال شما است هر که خواهد برساند و هر که خواهد قطع
نماید هر چه خدا بما برساند به از انست که با شما است و اما ظهور فرج
که انسان برسد ان الهیست که با حق تعالی است و انها که وقتی قرار میدهند
دروغ گویانند و اما انکه جمعی بگمان رفته اند که امام حسین علیه السلام کشته
نشده ان کفر و گمراهی است و اما انچه گفته هر چه بهم رسانیم که چه باید
کرد رجوع کنید بر انها که راویان احادیث ما اند تا بدرستی که انها حجت اند بر

شما و من حجتم برایشان و اما محمد بن عثمان و پدرش کتاب او کتاب من است
و نزد من ثقه است و اما آنچه زر برای ما فرستند و هدیه ما کنند تا پاک و بی‌شبهه
نباشد نزد ما مقبول نیست و ثمن مغنیه حرام است و محمد بن شاذان از شیعه ما است
و ابو الخطاب ملعون است و اصحاب او همه بلعنت گرفتارند با ایشان
تکلم مکنید که من و پدران من از ایشان بری و بیزاریم و اما خمس ما بشیعه خود
مباح کرده ایم و بر ایشان حلال است تا وقت ظهور ما و اما پشیمانی قومی که
تنگ در دین خدا داشته باشند ما را بصله ایشان حاجتی نیست و اگر استقاله
کنند ما اقاله کرده ایم و اینکه پرسیده از سبب و علت غیبت شنیده که
حق تعالی می گوید لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم از آنچه نباید پرسید
مپرسید و هیچ یک از پدران ما نبودند که بیعت ظالمی و طاغی در گردن ایشان
نبود و لیکن من وقتی که ظهور کنم بیعت هیچ طاغی و ظالمی در گردن من نخواهد
بود اما آنکه پرسیده از نفع یا فیض از من در حال غیبت پس بدرستی که این
مثال نفع یا فیض از آفتاب است در روز ابر اگرچه در آن روز آفتاب
از نظرها غایب است اما همان نفع او بعالمیان میرسد و بدرستی که من
امانم از برای اهل زمین چنانچه ستارها امانند از برای اهل آسمان و باید که ابواب

الم ...

ور چیزهای که اند یعنی بکشید و بهر چه شما را بان تکلیف نکرده اند
کار مدارید و زنهار که دعا کنید در تعجیل فرج که فرج شما در آن است
... تعالی در همه وقت خصوص در وقت استجابت دعوات
و عقیب صلوات از حق تعالی تعجیل فرج آل محمد می طلبیده باشید
و سلام بر تو ای ابا اسحق و بر هر که تابع حق بود و ایضا از محمد بن شاذان
بن نعیم نیشابوری روایت کرده اند که گفت جمع آمد نزد من از مالها
که قائم آل محمد علیه السلام پانصد درهم الا بیست درهم و مرا خوش
نمی آمد که این بیست درهم کم باشد از مال حضرت درهمها داخل نمودیم
فرستاده شد و محمد بن جعفر که وکیل ناحیه بود و توقیع از آن حضرت به محمد
بن جعفر رسید و قبض فرستاده بود علیه السلام که پانصد درهمی که بیست
درهم از آن مال تو بود بما رسید و بر قبول آن شکر کردم
و ایضا از نصر بن صباح مرویست که شخصی از اهل بلخ پنج دینار بوکیل
ناحیه فرستاد و نام خود را فراموش کرد که بنویسد توقیع برآمد که
... مبلغ رسید و نام ... و نام پدر ... و لیکن بود و دعا در حق
او کرده و ایضا از سعد بن عبدالله بن صالح روایت کرده اند که عریضه

نوشتم و طلب دعا کردم از جهة محبوسی که در حبس پسر سعد بن عبد العزیز بود
و در حق کنیزی که وقت وضع حملش نزدیک بود توقیع برآمد
که محبوس به حق تعالی نجات میدهد و در باب کنیز بچه اش حکم خدا
خواهد شد کنیز در وقت وضع حمل وفات یافت و محبوس
خلاص شد و ایضا ابو جعفر محمد بن الاسود روایت نموده که
التماس کرد از من علی بن حسین که از مولای من صاحب
الزمان صلوات الله علیه درخواه که از حق تعالی بخواهد که
مرا ولدی ذکری عالمی روزی کند و من از جهة خود نیز
همین التماس نمودم و بعد از سه روز توقیع برآمد که زود
است که حق تعالی علی بن الحسین را فرزندی مبارک عطا نماید
و لله و اولاد به هم رسند و علی بن بابویه مشهور که از اعاظم مجتهدین
امامیه است از آن دعا بوجود آمد و اما در حق ابو جعفر نوشته
بود که لیس لنا هذا سبیل یعنی او را فرزندی نخواهد بود
و نشد و اما علامات قیام قائم علیه السلام یکی آنست
که منادی ندا کند در شب بیست و سیم از ماه رمضان مبارک به اسم قائم آل

مراد وقت وضع حمل کنیز از ربع عالی است

ابن موسی بن بابویه القمی
که از ابو القاسم روح
وکیل ناحیه مقدسه استدعا
قائم ص

محمد که حق مع علی و شیعته هم الفائزون روز منادی دیگر شیطان کند
که حق مع سفیان عثمان و شیعته فلا فتاب در اخر این ماه یک
روز بگیرد و ماه در نیمه این ماه و ان حضرت در میان رکن و مقام
ظاهر شود و جبرئیل با او انجا حاضر اید و شیعه او از اطراف روی
زمین بخدمت او خوانند و بار حق تعا سیصد و سیزده کس در ان
روز در خدمت او حاضر ایند چهار تن از پیغمبران عیسی بن مریم علیهما السلام
که از اسمان نزول کند ببام خانه کعبه و از بام بنردبان بزیر اید و ادریس
نبی عم و خضر و الیاس عم و چهار تن از فرزندان حسن بن علی
علیهما السلام و دوازده تن از اولاد ابا عبد الله الحسین علیه
السلام و چهار تن از مکه و مثال ان از بیت المقدس و دوازده
کس از شام و مثال ان از یمن و سه نفر از اذربایجان و مانند
ان از بنی عوده و سه نفر از بنی جهینه و چهار کس از بنی تمیم و دو نفر
از بنی رسه و هفت نفر از بغداد و چهار کس از اولاد عقیل و
شد ان از دورسفا و هفت تن از بصره و مثال ان از دیلمان
و مانند ان از کیلان و هفت نفر از مازندران و دوازده کس از

طالقان و شش ان از کوهستان و سی تن از ناحیه بصره و
چهار از خوزستان و شش ان از جرجان و مانند ان از ری
و دوازده تن از قم و سیزده نفر از نواحی قم یک شخص از اصفهان
و چهار از کرمان و بیست کس از کرمان و سه از موالیه و سه از مرو و پنج
نفر از هند و سه از غزنین و سه از ماوراء النهر و سه از حبشه و دوازده
تن از کوفه و چهار کس از نیشابور و دوازده نفر از سبزوار و هفت
شخص از طوس و ناحیه طوس و سه نفر از دامغان و چهار از خاوران
و پنج از کوه پایه ری و چهار از مصر و هفت مرد از شیراز و دو از طبرستان
و سه از حلب و چهار از کوس که این جمله سیصد و سیزده باشند ظاهر
باطن همه یک دین و مال فدای یکدیگر کنند و امام علیه السلام
جامه سفید پوشیده باشد و انگشترین در دست یکی از حسن بن علی
علیهم السلام نقش ان انا واثق بر هستی و یکی از حسین
بن علی علیهما السلام نقش انا مستجیر یک بار ان ابی نفاق
روز پنجشنبه ظهور نماید در روز جمعه وقت نماز ظهر خروج کند و ذوالفقار
امیر المومنین با وی و شمشیر جعفر طیار در بر و قضیب پیغمبر صلوات الله علیه

دادن

۱۳

در دست علم همراه بر یکی نخست کرالیوم اکملت لکم دینکم
واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دنیا و بریکی نقش باشد
که یوفون بالنذر ویخافون یوما کان شره مستطیرا و بریکی لا اله
الا الله محمد رسول الله علی وصی رسول الله صلی الله علیه و آله الحسن
والحسین وتسعة من ولد الحسین حجج علی خلقه صلوات الله علیهم
اجمعین ائمه دوست داشتن و چون از مکه راهی شود منادی او ندا
کند که هیچکس طعام و شراب همراه برندارد و سنگی که موسی بن
عمران علیه السلام همراه میداشت بر شتری بار بر ود و در هر منزلی که فرود آیند
چشمها از ان سنگ روان شود و هر گرسنه که از ان اب
بخورد سیر شود و هر که تشنه بود سیراب گردد و جمله لشکر و چارپایان
را کفایت کند تا که بنجف فرود اید و عصای موسی علیه السلام
در دست ان حضرت باشد و هرچه ازو ظاهر می شد در وقتی که
با موسی بود باراده ان حضرت نیز همانها از ان عصا بظهور
اید بلکه معجزات انبیا علیهم السلام بر دست ان حضرت باشد
و هرچه ازو ظاهر می شد در وقتی که بظهور اید و مؤید بن حضرت از

در جانب الیسر و زمین از برای او در نوردیده گردد و گنجهای زمین را بجهته
او بیرون دهد و آفتاب بمشرق و مغرب برسد و حق تعالی این لوا
بر همه دینها مسلط گرداند و اول کلمه که بر زبان او در این باب
که بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین و بعد از آن بگوید انا بقیة الله و
خلیفته و حجته علیکم و سلام نکند هیچ کس بر او الا با مخلوق که بگوید السلام
علیک یا بقیة الله فی الارض و در روی زمین هیچ معبودی نماند
غیر از واجب الوجود هر بتی و هر صنمی که بود در آتش در افتد و
بسوزد و از علامات ظهور صاحب الامر خروج سفیانی است از جانب
شام و یمانی الذین و کشته شدن پسری از آل محمد در میان رکن و
مقام نام او محمد بن الحسن الزکیه و از صادق آل محمد علیه السلام
مرویست که فاصله میان قتل نفس زکیه و خروج قائم بیش
از پانزده روز نباشد و هم از او علیه السلام مرویست که فرمود گویا
می بینم که سفیانی رحل خود را در رحبه کوفه انداخته است و منادی
او ندا کند که هر که سر مردی از شیعیان علی بیارد او را هزار
درهم بدهم و همسایه در همسایه حمله کند و گوید این از ایشانست

گردنش زنند و هزار درهم گیرد و نغازان شما در ان روز نباشند الله
فرزندانشان که از زنا بهم رسیده باشد ولد صاحب برقع به شیعیان فرمن جور
رسد پرسیدند که صاحب برقع کیست فرمود شخصی است که از مردم شما از زنا
بهم رسیده که برقع بندد و شما او را نشناسید و شما او را نشناسید تا آنکه قائم
بر ابلقی سوار در ظهر کوفه نزول کند و دفع دشمن کند و عدد لشکر وی به هفصد
هزار برسد و هفتاد هزار چشمه در کوهها و بیابانها بقدرت خدا جاری
گردد که لشکر او را تعب نارسیدن آب نباشد و چهل میان لشکرگاه او
علیه السلام بر ود در تمامی لشکر او مخنث و دیوث و فاسق نباشد
و هفتاد هزار قرآن خوان در ان لشکر بتلاوت مشغول باشند
و نماز را بجماعت ادا میکرده باشند و آن حضرت بخلق محمد ص
سخاوت علی ع و زهد حسن ع و شجاعت حسین ع و ورع زین العابدین ع با
خلق زندگانی می کند سلام الله علیه و از علامات ظهور
آن حضرت آنکه چون وقت خروج شود علمی که تا آن روز پیچیده
بر خود بخود سر آن شمشیر باز شود و از و صدائی براید که یا ولی
الله اقتل اعداء الله و شمشیرش یا کشنده از غلاف براید

بزبان فصیح کوید اخرج یا ولی الله فلا یحل لک ان تقعد
بعد الان عن اعداء الله پس ظهور کند جبرئیل در دست راست
و میکائیل در دست چپ و شعیب ابن صالح پیش پیش و بموجب
ایه کریمه تکونوا یات بکم الله جمیعا بعدد اصحاب بدر جماعت
مذکورین سلاح تمام به لازم رسانند چنانچه در خبر است که بین یدی
القائم موت احمر و موت ابیض و دشمنان او که به تحقیق دشمنان
خدا اند بعض بشمشیر که موت احمر است و بعض بطاعون که موت
ابیض است براه جهنم می رفته باشند و این بعد از آنان است
که دوازده کس هم از بنی هاشم دعوی امامت کرده باشند و
هر یک خود را قائم نامیده و گذرانیده و بعد از آن که سفیانی
ملعون که از اولاد عقبه بن ابی سفیان ملعون است و یمانی
که او نیز ملعون دیگر است و هر دو در یک سال خروج خواهند کرد
و آفتاب از مغرب طلوع نموده و دجال ملعون ظاهر شده
و خلق بسیار تابع او شده و اگر چه وقت خروجش بر کسی
معلوم نیست اما او را علامت چنانچه در کتاب جوامع ذکر نموده که بسبب

صحیح مرویست که روزی امیر المومنین علیه السلام خطبه می خواندند اثنای
خطبه فرمود که سلونی قبل ان تفقدونی و صعصعة بن صوحان برخاست
گفت پرسید که یا امیر المومنین کی دجال بیرون خواهد آمد و آنحضرت فرمود
این علمی است که از اسرار مخفیه است و شاید رخصت اظهار آن نباشد
اما آن را نشانها و علامات است که همه بهم متصل است فوت کردن و سهل
دانستن نماز و برطرف شدن امانت و رواج یافتن حرام و حلال
دانستن دروغ و افترا و فروختن دین به دنیا و قطع صله رحم نمودن و
ربا خوردن و تابع هوا شدن و مشورت با زنان کردن و سفیهان را امور عظیمه
فرمودن و خون ریختن سهل شمردن و علم ضعیف شدن و ظلم
فخر کنند و امرا فاجر شوند و وزرا ظالم گردند و علما خیانت پیشه کنند و قرا فسق
را شیوه نمایند اعلام کنند و فجور ظاهر شود و شهادت زور و منارها بلند شود
و مسجدها کنگره دار کنند و مصحفها حلیه و حلل بندند و بهتان شایع کنند و اثم
و طغیان رونق گیرد صفهای نماز در هم رفته و بهم پیوسته باشند
اما دلها متفرق و از هم دور بود و نقض عهد سهل شمرند و وعده را ۱۷
... گیرند شریک باشند زنان با شوهران در تجارت بجهت

حرص دنیا آوازهای فاسقان بلند شود بر آوازهای ایشان شنوند کلمات حماقت
در پس قوم ایشان بسیاری از فجار می رسیده باشند و به تقیه با ایشان
سلوک باید کرد و تصدیق دروغ گویان باید نمود کاذب صادق
بینند و خائن امین زنان بمردان مانند شوند و مردان بزنان تشبیه
جویند مردان بمردان کفایت کنند و زنان بزنان رغبت نمایند زنان
چون مردان سوار شوند بر زینها گردند گواهی دهند تا آنکه از ایشان
خواهند گواهی شهادت را گوش نکنند گواهی دروغ شود بکار آیند یا موافق
فقهی و علمی حکم کنند و فتوی دهند عمل دنیا را بر عمل آخرت
ترجیح دهند و اختیار نمایند گرگان باشند پوست میش پوشیده دلها
از مردار گندیده تر و از صبر تلخ تر پس بر شما است که در آن هنگام روزگاری حجره شد
از میان بکنار رسیده و بهترین مسکنی و موطنی در آن وقت بیت المقدس
است و زنانی باید که مردان آرزو کنند بوطن در آنجا پس اصبغ
بن نباته برخاسته گفت یا امیر المومنین دجال کیست فرمود که
دجال کسیست که تصدیق کننده او شقی و تکذیب نماینده او سعید از
اصفهان برآید چشم راست ممسوح و چشم دیگر در پیشانی او است مانند

سرخ شود کافر در زیر ان نقش شد بر خوی سرخ رنگ سواد علی از زمین

شاید بهر جشمه که قدس بر سر ان جشمه زمین فرو رود لکن تا بجان او و اولاد

زنا باشند و اصحاب او طیلسان و یهودان باشند و ان ملعون با انکه

طعام خورده باشد آواز کند و با واز بلندی که بهمه جا رسد زنا ربکم الا علی گوید

بقیة الله در حوالی شام بر عقبه که ان را رفیق خوانند در ساعت سیوم

از روز جمعه او را بقتل آورد و بعد ازان طایفه که راست کسی پرسید که یا

امیر المومنین ان کدام است فرمود وقت بیرون امدن دابة الارض

است از میان صفا که انگشتر سلیمان و عصای موسی با اوست و اگر

ان خاتم را بر پیشانی مومنان کذارد نقش هذا مومن حقا بر پیشانی

او ظاهر گردد و اگر بر پیشانی کافر نهد هذا کافر حقا بران نقش گیرد تا مومن

بکافر خطاب کند که وای بر تو و کافر بمومن گوید که خوشا حال تو و خافقین

با فن الله تعالی او را بیند و افتاب در ان وقت از مغرب

طالع شود و بعد ازان هیچ توبه قبول نشود و هیچ عملی بالا نرود و این را

خوانند و لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن امنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا

پس نشود که او را بلیخه بعد ازان خواهی و سوال مکنید که رسول الله

صلی الله علیه و آله مرا فرمود ... از عترت که کسی را مطلع نیابم

و ترال بن سمره همانجا حاضر بود از صعصعه پرسید که معنی این کلام را نفهمیدم

و صعصعه گفت مراد از دابة الارض امام در ولد دهم است از عترت و نهم از فرزندان حسین علیه

السلام و همان صاحب آفتابیست که از مغرب طالع شود آن حضرت

است که از میان صفا برآید و در میان رکن و مقام ظاهر شود و او میزان عدل

وضع خواهد نمود که احدی بر احدی ظلم نتواند کرد و گناهی نخواهد نمود که توبه

باید گردد و عملها برکت او مقبول است بالا نمی رود و تا رد و قبولش ظاهر کرده و چنین

کس این حدیث را بهمین طریق نقل نموده اند و ابن صا روایت نموده است

باسانید خود از عبد الله بن عمر روایت نموده اند که روزی رسول الله صلی

الله علیه و آله چون از نماز صبح فارغ شد برخاسته و رفت و اصحاب

در ملازمتش بودند تا بر در خانه رسید و در را زد پیرزنی برآمد گفت

چه میخواهی یا ابو القاسم و آن حضرت فرمود یا ام عبد الله را به بینیم

پیرزن گفت او را چه می بینید دیوانه است کثیف خبیث بر جامه

خود حدث می کند و حرفهای ناگفتنی می گوید رسول الله صلی الله علیه و آله

فرمود که چنین باشد گفت پس در آئید چون داخل شدیم دیدیم پسری

بقطیفه برده و خود را مخفی کرد و حرف میزد و پیرزن به او گفت حرف
مزن و خموش باش که این محمد است اینجا حاضر شده پس ساکت شد
و رسول الله صلی الله علیه و آله باو گفت چه می بینی گفت می بینم حقی
و باطلی و تختی بر روی آب پس آن حضرت گفت اشهد ان لا اله
الا الله و انی رسول الله صلی الله علیه و آله و آن ملعون گفت باید
بشهادت ان لا اله الا الله و انی رسول الله ص که تو باین امر سزاوار تر از من
نیستی و روز دیگر همان وقت با اصحاب آمد او بر بالای
درختی دید که باو اند و چیزی می خوانند پیرزن گفت حرف مزن
ولد درخت بزیر که محمد آمد است پس ساکت شد و رسول الله
صلی الله علیه و آله همان حرف شهادتین گفت و همان جواب
شنید روز سیم که آمد در میان گوسفندان بود و آواز می کرد
چون آواز گوسفند و گفتگوی سابق گذشت و رسول الله صلی الله علیه
باو گفت اخسأ و پس ازین دشنام مخاطبش ساخت با این کلام که
ترا مهلتی حال اند تا آرزوی خود بخواهی رسید و آنچه مقرر شده از
تو بفوت خواهد آمد و در هر سه روز با اصحاب می گفت خدا

اکنون زن ... از حدیث دور گناه اگر او نبی بود من شما را خبر میدادم که زمین او
و در روز آخر فرمود که حق تعالی هیچ پیغمبری را بر نیانگیخته که قوم او را از دجال نترسانیده
باشد ولیکن او را در این امت ظاهر گردانید و او لعنة الله بیرون خواهد آمد بر حماری
سوار که عرض میان هر دو گوش خر یک میل باشد و بهشت و دوزخ و کوهی از نان و
نهرهای پر آب همراه او سیر خواهد نمود و اکثر تابعان او یهود و زنان و اعراب
باشند و در جمیع آفاق خواهد گشت بغیر از مکه و مدینه که قدمش بحرمین
نخواهد رسید و انا ربکم الاعلی خواهد گفت هرگاه امر او بر کسی مشتبه شود باید
بداند که خدا اعور نیست و بر خر سوار نمی شود و ابن بابویه رحمة الله علیه بعد از
نقل این حدیث گفته عجب است که مخالفین علمای عامه تصدیق این خبر مینمایند
و در کتب خود نقل می کنند و به بقای او در این مدت و خروج او در آخر
زمان اعتقاد دارند و از بقای صاحب الامر و غیبتش در این مدت استبعاد
می کنند با این همه احادیث و نصوص که از رسول الله صلی الله علیه
و آله و ائمه صلوات الله علیهم در شأن او واقع شده و این نیست
الا از تعصب و عناد و اطفای نور الهی و دشمنی با عترت رسالت
پناهی پس ما ثبوت رسیده هرچه از قول ظالمین بر ما الزام

سوى از تهانى لازم كه خواهد شد و مى‌گويند عقل‌ها تجويز نمى‌كنند كه دراز
عمر شخصى باين سن برسد با آنكه رسول الله صلى الله عليه وآله فرموده هرچه در
امم سابقه شده درين امت نيز خواهد شد حذو النعل بالنعل و در سابق
عمر نوح نبى عليه السلام بهزار و پانصد سال رسيده و انبيا و ديگر از معمرين
بودند و اصحاب كهف سيصد سال زنده در خواب بودند همه سلف تصديق مى‌كنند
الا صاحب الامر و يابى الله الا ان يتم نوره ولو كره المشركون و على ابن
عبد الله از عبد الرحمن بن ابى عبد الله از ابى الجارود از امام محمد باقر عليه السلام
روايت نموده كه گفت قايم آل محمد درين امت مالك كل زمين
خواهد شد و سيصد و نه سال پادشاهى روى زمين خواهد كرد همان
قدر كه اصحاب كهف را مدت خواب بود تا روزى كه بيدار
شدند حق تعالى كناره مى‌كند شرق و غرب زمين سلطنت
او و از ترس شمشير او دينى نخواهد ماند الا دين محمد صلى الله عليه و
آله و محمد بن زيد الكوفى از امام جعفر صادق عليه السلام روايت كرده كه
گفت تن از لقوان صاحب الامر عليه السلام معجزه خلافت
... لنعاورا النهر او معجزه للياس طلبه امام عليه السلام و من ...

دجله فهو حسبه گفته برروی دجله ازین طرف با نطرف رود که موزه اش
تر نشود وان لعین گوید که این جادوییست پس با آب امر کند که او سالم نگه دارد و
هفت روز در آب زنده باشد و فریاد کند که این جزای آنکه بر امام زمان انکار کنند
دوم یکی از اصفهان آید و معجزه ابراهیم خلیل الله علیه السلام خواهد بفرماید تا
آتش عظیم برافروزند و آیه فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون
خوانده دران آتش رود بسلامت برآید وان ملعون گوید این سحر است آتش
طلب کند تا ملاذ خدا بگیرد و او همی سوخته شود که این جزای آنکه منکر امام عصر بوده گفته
باشد سیوم شخصی از فارس بعصائی که در دست امام بیند گوید معجزه موسی علیه السلام
از تو میخواهم قایم ع والق عصاک فاذا هی ثعبان مبین گفته آن عصا
بیندازد و عصا اژدها شود وان معاند گوید این جادوییست و بامر امام عصای
او را فرو برد و سر و گردنش در بیرون بماند و گوید این جزای آنکه معجزه را
جادویی گوید اگر تو امامی این استخوان را بسخن آور بدعای امام علیه السلام استخوان
متکلم شده گوید ای امام معصوم هزار سال است تا من بعذاب گرفتارم و بدعای
تو امیدوارم از خدا درخواه تا از ما از عذاب دور گردد وان معاند را ایمان
نیارد برادرش کشته و هفت روز بر سر دار فریاد کند که این جزای آنکه معجزه را باید کرد

ببیند ذوالفقار در زرد بخچشم منکری از اهل عمان گوید آهن در دست داود
نبی علیه السلام نرم میشد اگر در دست تو نرم شود امام باشی و چون برد نماید ذوالفقار
ثابت شد عمودی در گوشش انداخته تا بیرون آید و او در دنیا می گشته باشد
و می گفته که این جزای آنکه امام صادق علیه السلام را تکذیب کند ششم یکی از
آنان گوید اسمعیل علیه السلام را کارد در حلقش کارگر نشد و من
از معجزه او میپرسم اگر در دست تو مثال آن ظاهر شود بامامت تو اقرار
کنم امام علیه السلام کاردی بدست او دهد که پسر خود را ذبح کن و او
بقوت تمام آن کارد را هفتاد بار بر گلوی پسر مالد و اصلا نبرد آن ملعون
بتندی غضب آن کارد را بر زمین زند بفرمان حق تعالی کارد را باو
رسانیده حلقش را ببرد و بروز خشن فرستد هفتم یکی از اعراب
از معجزه جدش مصطفی صلی الله علیه و آله طلبید آنحضرت علیه السلام شتری طلبیده
از و شهادت بر امامت خود بخواهد شتر سر بر زمین نهاده و بخاک مالد
و گواهی بحقیقت و امامت او بزبان فصیح ادا نماید و چون ببیند که
اقرار بامامت امام علیه السلام نمی کند او را در آن لشکر گاه میبرد و اند
تا هر که زنیش عدل انیس نزا را خلق عالم ازو بشنوند و در آخرش بخورد و

و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود چون جبرئیل علیه السلام

ندای ظهور صاحب الامر علیه السلام در دهد هیچ ایستاده نباشد الا آنکه بنشیند

و هیچ نشسته نباشد مگر آنکه برخیزد و هیچ خوابیده نباشد الا که بیدار شود از هیبت

صدای او و در حال ظهور قایم آل محمد هیچ مومنی نماند که از روی حسرت

او داشته و اند برای تعجیل فرج آل محمد دعا کرده الا آنکه آینده بر سر

قبرش آید و او را نام برد و جنبش دهد و بگوید ای فلان صاحب

شما ظهور نمود اگر خواهی برخیز و باو ملحق شو اگر خواهی بخواب تا روز

محشر و بسیاری از خاک سر برآرند و بر نیارکردند و فرزندان بهر سان

و در خرایج مذکور است که یکی از امام رضا علیه السلام صفت قایم آل محمد علیه السلام

می پرسید فرمود که یکی از علامات او آنست که با بدن پیر و منظر جوان

است حتی آنکه نظر کننده باو خیال کند که چهل سال بیش ندارد

و از خواص او علیه السلام آنست که بمرور ایام او را پیر نمی کند

تا روزی که اجل موعود او برسد و او را از آن منتظر گویند که

غیبتش دراز می شود و مخلصان شیعه انتظار خروج او کشند و چون

السلام آنکه راهی شود شعیب بن صالح پیشرو لشکرش است ابن بابویه

در کتاب نبوت از سهل بن سعید نقاش نقل کرده که گفت هشام بن
عبد الملک مرا فرستاد که در رصافه چاهی بجهت او بکنم و چون مقدار
صد گز به زیر رفتیم سر آدمی پیدا شد اطراف آن را از خاک پاک
کردم تا آنکه آدمی را دیدیم که بر سنگی ایستاده جامه سفید پوشیده و بر سرش
زخمی داشت و کف دست راست را بر آن زخم نهاده چون دستش
را از سرش جدا می کردند خون روان می شد و چون دستش
را بر زخم میگذاشتند خون بسته می گشت بر جامه اش نگاه
کردیم بر گریبانش نوشته بود که منم شعیب بن صالح رسول الله صلی الله
علیه و آله شعیب نبی علیه السلام مرا بدعوت این قوم فرستاد
زخمی بر سر من زدند که مرا درین چاه انداختند و خاک بر سر من ریختند
و با این قصه را به هشام عرضداشت کردیم که بخاک همان چاه را
پر کنید و ایضا زیاد بن صلت از امام هشتم علیه السلام روایت نموده که چون
پرسیدیم از آنکه صاحب الامر توئی فرمود بلی لیکن نه آن صاحب الامری
که زمین را بعد از آن که پر از جور شده باشد پر از عدل نماید و چگونه
من آن باشم با این ضعف بدن که می بینی و آن کسی که قایم ما این کیست

که چون خروج کند در سن پیران باشد و بمنظر جوانان او را قوتی است
که اگر دست دراز کند بعظیم‌ترین درختی که بر روی زمین باشد البته
آن را از بیخ برکند و اگر بر کوهی صدا کند چنان بلرزد که سنگهایش
از هم بپاشند دوم با او باشد عصای موسی و خاتم سلیمان علیهم السلام
چهارم از فرزندان من است او را غیبتی باشد دراز آنقدر که حق تعالی
خواهد از دور سخنان مردم شنود چنانچه از نزدیک شنوند بر مؤمنان رحمت
بر کافران عذاب باشد زمین را بنور روی خود نورانی سازد و میزان
عدل را در میان خلق بنهد که هیچ احدی ظلم نتواند کرد او
طی الارض کند و سایه نداشته باشد منادی از آسمان ندا کند بصوت فصیح
که جمیع اهل عرصه زمین بشنوند که الا ان حجة الله قد ظهر عند بیت
الله فاتبعوه فان الحق معه یعنی که بدرستی بدانید که بحقیقت حجت
خدا در خانه خدا ظاهر شد زنهار که او را متابعت و تابع او شوید که حق با اوست
چنانچه حق تعالی در قرآن مجید فرموده ان نشأ ننزل علیهم من السماء
آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین یعنی اگر ما خواهیم از آسمان
نشانه می فرستیم که گردن جباران را کج می کند و ایشان را ذلیل

وخوار می سازند و در کشف الغمه از صادق آل محمد علیهم السلام نقل است از
شاه شهید ابا عبدالله الحسین علیهم السلام روایت شده که
در ایشان است از فرزندان من از چندین پیغمبر نشانه و سنتی خواهد بود از
از نوح نبی علیه السلام طول عمر و از ابراهیم خلیل علیه السلام
مخفی بودن ولادت و تنهایی و گوشه گیری از خلق و از موسی
علیه السلام ترس از دشمنان و غایب بودن و از عیسی
علیه السلام اختلاف مردم در او که بعضی گفتند از مادر نزائید و
طایفه بر آن بودند که فوت شد و جمعی بر آن اعتقاد بود که مصلوب
شد و از ایوب نبی علیه السلام فرج بعد از شدت و فرج در
عقب بلوی و از یونس علیه السلام رجوع بعد از غیبت و جوان
شدن بعد از پیری و از یوسف علیه السلام با نزدیکان مسافت
و از سنت جدش صلوات الله علیه و آله خروج بشمشیر و کشتن
دشمنان خدا و رسول و بر انداختن جباران و طاغیان و اینکه او را
حق تعالی یاری میدهد با انداختن رعب او در دلهای دشمنان خدا و رسول
و منصور بودنش بسبب شمشیر چنانچه رسول الله صلی الله علیه و آله و که

اما شیخ جمال الدین علامه حلی از دنیا رحمة الله در اعتقادات خود نوشته
که اعتقاد باید کرد که صاحب الزمان پسر امام حسن عسکری ولادت
بحق است از روزی که پدر ایشان دنیا را وداع نموده تا آن روز
که ظاهر شود و اجماع اصحاب ما برین منعقد است و اخبار درین
متواتر و هیچکس از اهل اسلام خلاف نکرده که مهدی خواهد
بود بحقیقت یا بعضی از عامه می گویند که متولد خواهد شد و استبعاد
از طول عمر او می نماید و حال آنکه وجود و بقا ابدیت ممکن و
روایت مشهوره من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
دلالت بران و درین خبر کسی را نزاع نیست و ملا سعدالدین
در شرح عقاید نقل کرده که بنابرین خبر مشکلی می شود بمذاهب
غیر امامیه و از ملا جلال الدین دوانی نقل میکنند که او نیز
می گوید این خبر دلیل است بر حقیقت مذهب امامیه و ابن طلحه
شافعی و صاحب فصول مهمه مالکی که از اکابر علمای این دو مذهبند
گفته اند که این استبعاد نامعقول است چه ابدیت ممکن بلکه واقع
و از مقبولین مثال خضر و عیسی و الیاس و نوح علیهم السلام و ادم دزدن

چون اینست و درجات بکتاب و سنت وجود و بقای ایشان ثابت
شد و بالجمله این از چیزیست ممکن بحسب عقل و صادق القول
خبر داده و تواتر ثابت شده پس حق است و انکار آن باطل و مکابره
و از روز ما معقول و بالجمله بقای صاحب الامر علیه السلام نزد شیعیان ٧ وجود و م
و محبان آنحضرت اظهر من الشمس است و گواه و بینه حاجتی ندارد
و دیگر چون حکایات غریب و روایات عجیبست که بگوش ما هم خورده
و در کتاب اربعین یکی از اکابر مصنفین و اعاظم مجتهدین از باکه تصنیف ص
علمای ملت سید المرسلین و علمای امیر المؤمنین بنظر این قاصر ٧ حضرت
رسیده اکنون طوبا للقاء به نقل این اوراق می کند و ختم ٧ مزین
تحسین دالله محمد بن علی العلوی الحسینی که شریعی است زاهد
و عالمی عامل و فاضلی متقی گفته یکی از ان سید احمد بن یحیی الانباری ٧ بن محمد م
میرساند از او روایت میکند که گفت در سال پانصد و چهل
و سه در ماه مبارک رمضان در بلده طیبه مدینة السلام و وزیر سعید
عالیشان عون الدین یحیی ابن هبیره مرا با جمعی کثیر بضیافت
طلبید و بعد از افطار جمعی از خواص را توقف فرمود و بصحبت مشغول

ننشینند و لحظه بسخن یاران ما مشغول مانع آید که از انجا حرکت
توانند کرد و از هر در سخنی می‌گفتند و از هر باب حکایات
در میان بود تا سر رشته کلام بمذاهب و ادیان کشید و بحسب
اتفاق از اول مجلس تا آخر در پهلوی وزیر مردی عزیز با وقار
و تمکین نشسته بود که در خدمت او سعادت یافته بودیم و بصحبت او
نرسیده و وزیر با او در کمال ادب سلوک می‌کرد و با او در مقام
توقیر و احترام بود چون حرف مذهب در میان آمد وزیر گفت شیعه
جمعی قلیل‌اند و در نظر دیگران خوار و ذلیل‌اند و اهل سنت
و جماعت بسیار اند و عزیز و صاحب اعتبار اند آن مرد عزیز خواست که
جواب ظاهر سازد که کثرت دلیل حقیقت و قلت سبب بطلان
نمی‌شود بوزیر گفت اطال الله بقاک اگر رخصت دهی حکایتی که بر
من واقع شده و برای العین مشاهده نموده‌ام معروض دارم والا
ساکت باشم وزیر تامل کرد گفت بفرمائید تا مستفیض شویم گفت بدانید
که نشو و نمای من در شهر باهیه بود که ان شهری عظیم است و در غایت
عظمت چنانچه هزار و دویست ضیاع و قریه دارد و کثرت مردم ان

شهر و ولایتها که حدی نیست و همه نصرانیانند و در آن حدود جزایر
بسیار است و صحاری آن منتهی بنوبه و حبشه می شود عدد خلقش که
بغیر از خدای تعالی کسی نمیداند و همه نصاری اند و سکان حبشه و
نوبه که آن نیز حدی ندارد همه نصرانیاند و بر ملت عیسوی اند گمان
دارم که عدد مسلمانان در پیش اینها همچو عدد بهشتیان به نسبت
بدوزخیان و اینها که گفتم غیر از اهل فرنگ و روم و عراق و حجاز اند
حالیه بر شما هم ظاهر است که از آن خواست بروز نیز ظاهر شود که اگر
گفته است ولیکن حقیقت است که از این بیشتر است گفت قباب
از این به پیش و یکسال با پدرم بعزم تجارت از مدینه با جماعه
بیرون رفته سفر بر خط دریا اختیار کردیم و قضا و تقدیر بموجب
مشیت خدا کشتی آنجا که خواهد برد و دگر ناخدا را چاره بر تن در داد کشتی
ما که کشیده بجزیره رسید و از آنجا گذشته کشتی ما به ساحلی رسید و در آن
غضبیه بر اشجار و انهار رسانید چون از ناخدا استفسار کردیم
گفت والله که من همچو نشانه اینجا که دیده ام و نه از کسی شنیده
چون بشهر اول رسیدیم شهری دیدیم در غایت نزاهت و آب

و هوای در کمال لطافت و مردمی در نهایت پاکیزگی و نظافت
نامش را پرسیدیم گفتند مدینهٔ مبارکه از والی آن پرسیدیم گفتند فلان
از تخت سلطنت و مستقر حکومت از ملکش سؤال کردیم گفتند شهری است
زاهره نام از اینجا تا آنجا از راه دریا ده روز است و از راه صحرا یک
ماه پای تخت سلطان از آنجاست گفتیم عاملان و گماشتگان حاکم
کجااند که اموال ما را ببینند و عشر و خراج خود را بگیرند تا ما مشغول
خرید و فروخت شویم گفتند حاکم این شهر را ملازم نمی‌باشد تجار خراج خود
را برداشته بخانهٔ حاکم می‌برند و ما را بخانهٔ او دلالت کردند
چون در آمدیم مردی دیدیم صوفی صفت صافی سیرت در زی
صلحا جامه از پشم پوشیده عبایی در زیر انداخته دواتی و قلمی پیش
خود نهاده کتابت می‌کند سلام کردیم جواب داد جا گفت و
اعزاز و اکرام نمود صورت حال خود تقریر کردیم گفت بشرف اسلام
رسیده اید یا نه گفتیم بعضی مسلمانیم و بعضی بر دین موسی و عیسی باقی
اند گفت اهل ذمه جزیهٔ خود بدهند و مسلمانان باشند تا تحقیق مذهب
شان بشود پس پدرم جزیهٔ خود را و مرا و سه نفر دیگر را دلو

.که نصرانی بودیم و یهودان نفر دیگر شده و اوله که نصرانی بودیم و یهود ان
نفر بودند جزیه خود را میدادند پس ایشان فی حال مسلمانان که چون
میان عقیده خود کردند نقد معرفت ایشان بر محک امتحان تمام عیار
نیامد فرمود که شما در زمره اهل اسلام نیستید بلکه در سلک خوارج منتظم
اید و مال شما بر مومنان حلال است هر که ایمان بخدا و رسول الله صلی الله
علیه و آله مجتبی و وصی او علی مرتضی و سایر اوصیا تا صاحب الامر مولانا
ندارد در زمره مسلمین نیست داخل خوارج است مسلمانان که این سخن
شنیدند و اموال خود را در معرض تلف دیدند از حجب تفکر فرو
رفتند بعد از سه ماه التماس نمودند که احوال ما را بسلطان نصر ان جماعت
را بر لهره فرستد شاید انجا فرجی رو نماید قبول نموده فرمود که بر لهره روند
و این آیت را خواندند لیهلک من هلک عن بینة و یحیی
من حی عن بینة و ما ایشان را بجهة مصاحبت ایام گذشته تنها
نتوانستیم گذاشت و کشتی بان سابق علی بجای این راه نداشت
ازان شهر گشته و معلم گرفته روانه شدیم روز چهاردهم بر لهره رسیدیم
عرصه دیدیم جنة عرضها السموات والارض لیتی بود در شان ان

دو حلو با السلام همین کلمه بود درباره آن اهل شهر چون آب زندگانی
و هوایش فرح افزا چون ایام جوانان بر کنار دریا واقع شده انهار بسیار
در وی جاری از بهایش در غایت خوشگواری گرگان و گوسفندان با هم
در دشتش بسیار بر دد و دام و سباع و هوامش نیازاری نه از کسی رسیدندی
و نه ضرر بکسی رسانیدندی شهری عظیم در وسعت و فراخی چون جنات
نعیم بازار بسیار و امتعه بیشمار مردمش بهترین خلایق روی زمین با همه
با راستی و امانت و دیانت مقرون اگر کسی برنج یا بکیابت چیزی
خریدی حق متوص ان شده حق خود برداشتی و وجه آن که دروغ
دروغ و لغو و عبث در میان شان نایاب همه کارشان محض
قربت و از برای ثواب چون موذن بانگ نماز گفتی همه در مسجدها
حاضر و بعد از فراغ نماز هر کسی بکار خویش ناظر ما جمیع غریبان
سرخیان تعجبی از این وضع غریب روداده بود که تمام حیرت زده
بودیم جمعی ما را بخانه سلطان رهنمون شدند بقصری در میان باغ
پر اشجار و انهار در آوردند جوانی دیدیم با لباس درویشانه بر مسندی
نشسته و جمعی مردم با ادب در خدمت او کمر بسته تا رسیدن ما موذن
بانگ

بانگ نماز گفت والله با تیغ برآمد مردم شد سلطان امامت کرد و بعد
از ادای نمازی در کمال خضوع و خشوع مردم متفرق شدند و بجانب ما
ملتفت شده فرمود که تازه وارد شده اید گفتیم بلی ما سؤالی داریم
نمود و مرحبا گفت و از سبب ورود ما پرسید احوال گذشته را عرضه
نمودیم چون بر حال ما مطلع شد خطاب بمسلمانان ما کرد فرمود که
مسلمانان چندین فرقه اند شما از کدام گروهید در آن میان شخصی بود
روزبهان نام بر مذهب شافعی متکلم شده اظهار عقیده خود نمود سلطان
فرمود که درین جماعت با تو کدام متفق اند گفت همه شافعی اند الا
یک شخص حسان بن ثابت نام که او مالکی است سلطان خواست
که او را براه نجات دلالت کند گفت ای شافعی باجماع قایل
و عمل بقیاس می کنی گفت بلی یا بن صاحب الامر چون مردم
او را این چنین نام میبردند فرمود که ای شافعی آیه مباهله را
خوانده و میدانی گفت بلی فرمود کدام است خواند که فقل
تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم
تا آخر فرمود ترا بخدا قسم میدهم و بقرآن که مراد پروردگار ازین آیه

چه کسانند روز بهتان خاموشی شمس و قمر بوده ترا بجدا قسم میدهم که
در سلک اصحاب کهف بغیر از مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین
سید الشهدا و بتول عذرا فاطمه زهرا دیگری بود روز بهان
الدیار صاحب الامر بود والله که نازل گشته این آیه الا در شان
ایشان و این مخصوص بود غیر از ایشان و بعضی دیگر از آیات
و احادیث بیک فصاحت زبان و طلاقت بیان ادا کرد که
حضار مجلس را دیده گریان و سینه ها بریان شد شافعی بر جای
گفت غفراً غفراً یا ابن صاحب الامر نسب عالی خود را بیان
فرما و این سرگشته وادی ضلالت را راه هدایت بنما فرمود طاهر
بن محمد بن حسین بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن
محمد بن علی بن حسین بن علی ابن ابیطالب که در شان او
نازل است و کل شیء احصیناه فی امام مبین والله که مراد از رب
للعالمین از امام مبین نیست الا حضرت امیر المومنین و قاید
الغر المحجلین که خلیفه بیفاصله خاتم النبیین است و هیچکس نیز که بعد
از ان حضرت مرتکب امر خلافت شد نیز از ولایت و خطیب

زیوران هدایت و آیه کریمه ذریة بعضها من بعض در شان ما و حق تعالی
باشد باین مرتبه عالی اختصاص داده پس فرمود ای جانفی مالذ لها
بیت ربوئیم ومرا لذ لذاو یا للذیر مایم و روزبهان چون این سخنان
لطف شهزاده عالمیان شنید بیهوش شد و بعد از ساعتی بهوش
آمد گفت الحمد لله الذی منحنی بالاسلام و نجلنی من التقلید الی الیقین
بالاکرام والانعام حمد مر خدای را که مرا دولت عرفان نصیب کرد
و خلعت ایمان بمن پوشانید واز تاریکی تقلید بفضای فرح فزای ایقان
رسانید و رفقای روزبهان سه تمامی از کافر و مسلمان این دولت
نصیب بود پس آن سرور اهل دین و مرکز دایره یقین فرمود که
باسه بدار الضیافه بردند و بکمال اعزاز و اکرام رعایت نمودند و تا
هشت روز بر خوان احسان شاهزاده مهمان بودیم و مردم بدیدن ما
می آمدند و مهربانیها می کردند و غریب نوازی می نمودند و بعد از هشت روز رخصت
گرفتند که باسه ضیافت نمایند و شرف قبول ارزانی داشته با یکیک
هر روز یکی از اهل شهر باسه بمهمانی می برد و نهایت گرمی و مردمی میکرد

و اطعمه لذیذه و ملابس نفیسه با تمامی بهم رسیده از طول و عرض آن شهر دو ماهه راه بود
و سکنه شهر نموده که از این شهر گذشته مدینه ایست که آن را سالار الفقه نام و حاکم آن قاسم
بن صاحب الامر است طول و عرضش برابر با این شهر فردوس مانند خلق و خلق نکو صلاح
و سداد و رفاهیت و فراغ بال مانند مردم این شهر و چون از آن شهر بگذرند بشهری
رسند مثل این شهر آن را ضیافه نام سلطان آن ابراهیم بن صاحب الامر است و
بعد از آن شهر بزینت دینی و دنیوی آراسته شهریست نام آن ظلوم متوطنان آن
عبدالرحمن بن صاحب الامر است در حوالی آن رستاقهای عظیمه و ضیاع کثیره طول و عرضش
دو ماهه راه است و منتهی میشود بشهری که عناطیس نام دارد و حاکم آن هاشم بن صاحب
الامر است مسافت آن چهار ماهه راه عریض بکثرت اشجار و بسیاری انهار
نمونه جنات تجری من تحتها الانهار هر که بر آن خطه دلکشا در آید باید از ذل که
فرمان فرمای ملک بدنست رخصت بر آمدن بیابد القصه طول و عرض مذکوره
سال راه میسر است و سکنه آن ممالک تا محدوده بالتمام شیعه اثنا عشری اند مومن
و متقی تولا بائمه معصومین و تبرا از مشایخ ثلثه نمایند مجموع بخضوع و خشوع نماز گذارند
روزه دارند و زکوه و خمس امام را آل خود بمصرف رسانند و از مناهی دور

باشند مدار شان بترویج احکام دین و پیروی حضرت رسول رب العالمین امر بمعروف
و نهی از منکر کنند و هر که مستطیع شود بزیارت بیت الله آید یقین که در عدد و
عدت زیاده از کافه مردمان عالمند و این ممالک همه نسبت بصاحب الامر دارد
و حکامش از اولاد آن حضرت اند چون گمان مردم آن بود که در آن سال
بقدوم بهجت لزوم آن خطه را منور خواهد ساخت انتظار بردیم و ما را آن دولت
میسر نشد روانه دیار خود شدیم اما حسان چند روز بهانه ماندند بامید آنکه آن
دولت را دریابند و چون آن مرد عزیز حکایت را تمام کرد وزیر برخاسته
بحجره خاص رفت و یک یک از حضار را طلبیده از ایشان عهد و پیمان گرفت
که این حکایت را اظهار نکنند و مبالغه و الحاح بلکه وعید و تهدید هم نمود که
حاضران افشای این راز نکنند و ما چون بهم میرسیدیم بر بر ورد یا یاد آن سبب
و آن قصه می نمودیم و ازین قسم حکایت و مانند این روایت چندین دیگر
هست و لیکن از ملال خواننده و کلال شنونده و تنگی نویسنده خائف گشته
بآنچه گذشت اکتفا نمود و همچنین اگر نصوص وارده از رسول رب العالمین و ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در شان خاتم الاوصیاء لکن شود النقد بر
کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه و کشف الغمه و فصول مهمه و دیگر کتب مخالف

و مؤلفان هست و نوشته اند که اگر بنویسی مثل این کتابها نمی شود و اگر ذکر اخبار و
احادیث وارد کرده در باب علامات ظهور صاحب الامر و وقایع زمان حکومت
صاحب الامر و معجزات و کرامات امام از تولد تا حین ظهور صاحب الامر کسی خواهد که
بنویسد دفترها پر شود قال لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل
ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مدادا القول ملای روم که گفته
بس کنم این پرگان شد این بس است ، با یک دو کردم اگر در ده گر
خاتمه در کمینه چند متفرق نکته بباید دانست که از رحلت رسول الله صلی
علیه و آله بعد از آن حضرت بسه فرقه شدند یک فرقه گفتند بعد از رسول
الله صلی الله علیه و آله مرتضی علی علیهما السلام امام است بی فاصله بنص خدا
و رسول الله ص و اینها شیعه اند و فرقه بسیار کم و منهم از ایشان کسی نماند که بر آن
بودند که عباس بن عبد المطلب امام است بجهة آنکه او وارث رسول الله
است علیه السلام و فرقه بر آن شدند که ابو بکر بن ابی قحافه امام است
باختیار مردم و اینها اهل سنت اند و این فرقه سه در اصول اختلاف بهم رسید
تا آنکه هفتاد و چهار فرقه شدند و شیعه سه اختلاف بهم رسیده ما آنکه نزدیک بیست
فرقه شدند صاحب ملل و نحل گفته که اختلاف در اصول اهل سنت در اخ

ایام صحابه شد از معبد جهنی و غیلان دمشقی و یونس اسواری که ایشان
منکر قول بقدر بودند و اضافه خیر و شر بحق تعالی می کفر و از ایشان
پیرفت واصل بن عطا که شاگرد حسن بصری بود از وی جدا شد و در این که
قایل شد بمنزله بین المنزلتین از جهت او ایشان و تابعان او ایشان را معتزله گفتند
چه اعتزال بمعنی جدا شدن است و ایشان بعد از وی هفتده فرقه شدند و
زمان اعتزال مستمر بود از زمان عبد الملک بن مروان تا زمان مقتدر
بالله عباسی نزدیک بر دویست سال بعد از آن ابو الحسن اشعری ظاهر شد و او
که شاگرد ابو علی جبائی بود از وی جدا شد و تابع عبد الله کلابی گشت و
مذهب او گرفت در اثبات صفات و قدر و اضافه خیر و شر بحق
تعالی و حسن و قبح عقلی را باطل کرد و نبوت را جایز عقلی و واجب
سمعی میدانست و ایشان و معتزله یکدیگر را تکفیر می کردند و حدیث القدریة مجوس
هذه الامة را معتزله می گفتند که مراد از قدریه اشاعره اند و بر عکس و للناس
سنت طایفه حنابله اند اصحاب احمد بن حنبل و داودیه اند اصحاب
داود اصفهانی و سفیانیه اند مریدان سفیان ثوری که ایشان قرآن و حدیث
را تمامی بر ظاهر حمل میکنند و تاویل نزد ایشان نمی باشد و مذهب ایشان در عقاید

و سمع مذاهب اشعری است تا اینجا نقل کلام صاحب ملل و نحل بود و بباید دانست
که امت محمدی اند بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله تا بعصر منصور عباسی بر یک
مذهب بودند نه شیعه و سنی و مدار فتوی بر روایت از رسول الله صلی الله علیه و
آله بود و صحابه را در هر چه اشتباه می شد رجوع با میر المؤمنین و اولاد او علیهم
السلم می کردند تا در زمان منصور این چهار مذهب پیدا شدند و عمل برای و
قیاس و استحسان و اجتهاد بهم رسید سبب آنکه چهار هزار کس در خدمت
امام جعفر صادق علیه السلام تردد می نمودند و احادیث می شنیدند و علم می
آموختند از آن جمله ابو حنیفه نعمان بن ثابت و مالک بن انس بودند
و چون منصور اجتماع خلق را در خدمت آن حضرت دید و اندیشه کرد که مبادا مردم
را میل باو بهم رسد ابو حنیفه و مالک را الزام نمود که گوشه گیرند و احداث
مذهبی کنند غیر مذهب او و عطایا و انعامات باو بهم رسد ابو حنیفه و مالک
را الزام نمود و علوفها و وظیفهها بجهة مترددین ایشان قرار داد و حکم حاکم و قطع
دینار اکثر ردیف بر کار بد عاقبتی اول ابو حنیفه رای و قیاس و استحسان
بهم رسانید و فتواهای شنیع داد و بعد از آن مالک احداث مذهبی کرد و از
عقب او شافعی بن ادریس پیدا شد و مذهبی غیر از آن هر دو مذهب پیدا کرد و در

و احمد بن حنبل آمد و مذهب شیعه غیر از مذاهب ثلثه وضع کرد و قرار یافت
مذهب اهل سنت بر مذاهب اربعه که ابتداش از ایام منصور عباسی بود و مذهب
شیعه از روز اول تا بحال مذهب رسول الله و ائمه طاهرین است صلوات
الله علیهم اجمعین و مذهب ایشان در اصول آنست که حق تعالی ازلیّ
و ابدیست و هرچه غیر اوست حادث است و جسم و جسمانی نیست و مشابهتی
بمخلوقات ندارد و قادر بر جمیع مقدورات است و ظلم و جور برو روا نیست
و قبیح ازو صادر نشود و افعال بندگان را است و مطیع را ثواب میدهد و
عاصی را اگر خواهد عذاب می کند و اگر خواهد می بخشد و افعال الله
معلل باغراض است بعبث کاری نکرده و نمی کند و انبیا را بجهة ارشاد
بندگان فرستاده و دیدنی نیست و بحواس او را نمی توان یافت و در جهتی
و طرفی نیست و امر و نهی و اخبار او حادث است و انبیای خدا همه
معصومند از خطا و سهو و معصیت خواه صغیره و خواه کبیره از اول عمر تا آخر
و اوصیای او همچو انبیای همه معصومند قائم مقام پیغمبران در ارشاد و اطاعت
ایشان بر ما واجبست و همه از جانب الله منصوصند چه اگر حق تعالی در جهتی
یا مکانی باشد حادث و محتاج خواهد بود تعالی الله عن ذلک اگر قادر نباشد ناقص

واگر جور و ظلم یا قبیح برو روا باشد جاهل یا محتاج باشد و اگر افعال بندگان از ایشان
نباشد ثواب و عقاب بر طرف خواهد بود و اگر مطیع را ثواب ندهد ظالم خواهد بود
و اگر فعلش را غرضی نباشد بعبث کار میکند و حال آنکه خود فرموده و ما خلقنا السموات
والارض و ما بینهما لاعبین و اگر مرئی یا مدرک بحواس باشد جسم باشد
استغفر الله و خود میفرماید لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و اگر
امر و نهی و خبرش حادث نباشد و از معدوم خبر داده باشد انبیا معصوم نباشند
اعتماد و اعتبار بحرف ایشان نباشد و فایده بعثت منتفی شود و مردم از ایشان
نفرت گیرند و اوصیا جانشینانند و حکم ایشان دارند و چون عصمت امریست
خفی که علم بر آن غیر از حق تعالی را نیست باید منصوص علیهم از خدا و رسول باشند
اینست خلاصه مذهب شیعه اثنا عشریه در اصول اما در فروع اخذ احکام شریعت
از رسول و ایمه معصومین علیهم السلام نموده و مینماید که ایشان از رسول الله و رسول
از جبرئیل و جبرئیل از حق تعالی اخذ کرده اند چنانچه یکی از عرفا گفته اذا شئت
ان ترضی لنفسک مذهباً ینجیک یوم البعث من لهب النار فدع عنک قول
والشافعی و مالک و احمد و المروی عن کعب الاحبار و وال اناسا قولهم و حدیثهم
روی عن جبرئیل عن الباری یعنی اگر خواهی از برای خود مذهبی بهمرسانی که ترا روز

قیامت از شعلهٔ آتش دوزخ نگه دارد در قول ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد را بکار
و بروایت کعب الاحبار کار مدار و تولا بجماعتی کن که میگویند ما از جد خود شنیده ایم و او
از جبرئیل فرا گرفته و او از حق تعالی اخذ نموده دیگری در میانه واسطه نیست با نای
داجتهاد و قیاس و استحسان کار ندارند و بطمع دنیا منصور عباسی دین خود را بدنیا فروخته
اند و اما اشاعره خلاصه مذهب شان اینست که خدا تعالی قادر لذاته و عالم لذاته و مدرک
لذاته و حی لذاته نیست بلکه محتاج است در علم بثبوت یعنی که آنرا علم گویند و در قدرت
بمعنی که آنرا قدرت نامند و با حق تعالی قدمای بسیار اثبات میکنند و حق تعالی را ناقص فی ذاته
و کامل بغیره میدانند تعالی الله عن ذالک علوا کبیرا حتی آنکه امام ایشان فخر الدین رازی
برایشان اعتراض کرده و گفته نصاری بجهت آن کافر شدند که سه قدیم اثبات میکنند و شما نه قدیم
اثبات مینمائید و میگویند که جمیع اقسام قبایح و مناهی بقضا و قدر حق تعالی واقع میشود
و بنده را تاثیری در آن نیست و خدا تعالی هیچ کاری بجهت غرضی نمیکند و با آنکه گفته است و ما
خلقت الجن والانس الا لیعبدون وایشان تکذیب او نموده میگویند تو بی غرض خلق کرده
و اما معتزله خلاصه معتقد بعضی از ایشان اینست که حق تعالی قادر نیست بر مثل مقدور بنده و بعضی
برآنند که قادر نیست بر غیر مقدور بنده و بعضی معانی که اشاعره آنرا قدیم میدانند احوال
حادثه مینامند و میگویند اگر اینها نباشند قادر نخواهد بود و عالم نخواهد بود یا فلان یا فلان

نخواهد بود و ایشان جمیعاً با اشاعره شریک‌اند در آنکه گناهان صغیره از انبیا واقع میشود

و در آنکه ابوبکر امام است بعد از رسول و مخالف‌اند با امامیه در ما عدای تنزیه الله تعالی و

اسناد افعال بندگان و خلاصه مذهب مشبهه اینست که حق تعالی تجلی جسمیه است و حق تعالی را جسم

و طویل و عریض و عمیق میدانند و مصافحه با او تجویز مینمایند و مخلصان را هم معانقه جایز است

و داود ظاهری که یکی از ایشانست گفته که مرا از فرج و لحیه معاف دارید و از هر چه میخواهید

سوال کنید و بعضی از ایشان بر آنند که در طوفان نوح گریه بسیار کرده بود چشمش درد کرد و عیادت نمودند

و ملائکه بعیادتش میرفتند و بعضی بر آنند که شبهای جمعه بر خری سوار بر زمین می‌آید و ندا میکند که

هیچ تائبی هست که او را ببخشم و کرامیه که فرقه از اهل سنت‌اند بر آنند که حق تعالی در جهت فوق

است نعوذ بالله از این اعتقادهای بد بیشتر تنبیه آنکه باتفاق مخالف و موالف واقع است

در این حدیث که ستفترق باعث تمیز او از دیگران شود و در این شک نیست که بنوت بیشتر

بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله صاحب این صفات علی ابن ابیطالب علیه السلام بود و بعد از وی

هر عصری تا به صاحب الامر بغیر از ائمه معصومین علیهم السلام دیگری که جامع این صفات باشد نبود

و در روایات وافر بر امامت هر یک با وجود دعاوی اختصار بسیار مذکور شده و معجزات

و کرامات هر یک نیز بیان دستور شده از دلایل و ادله بر امامت ائمه علیهم السلام و فضل و دانش

و کمال ایشان است چه اگر در فرقه یا طایفه فیتنی از علم یا بهره از دانش یافت شده باشد

امتي على ثلث وسبعين فرقة فرقة ناجية والباقون في النار پس ناجی را
کرامت باین فرق مختلف متفرق گویند وانکه ناجی در شمار است یکی فرقه بیش
ونیز پیدا است که هر فرقه دعوی میکنند که اهل نجات ایشانند و خبر داده است بر آنکه دعوی
حقیت جمیع معتاد و دو باطل است پس همه بر حق نیستند چه صادق این حق را مر یک
فرقه داده تقلید یک فرقه ازین میان جایز نیست تا ترجیح بلا مرجح لازم نیاید
پس بر هر عاقلی واجب است که نظر و تامل درین مذاهب کند و حق را تابع شود
بشرط آنکه از تعصب و عناد خود را دور دارد تا هلاک نشود و هر عاقلی داند که
چون نبی امی علیه الصلوة والسلام خبر داده که ناجی ازین میانه یکیست باید
که در آن فرقه هیچ فرقه دیگر شریک نباشد اگر شریک باشد اتحاد نخواهد بود و
ناجی بیش از یک فرقه خواهد بود و این خلاف خبر است و بغیر از فرقه اثنا
عشریه هیچ فرقه نیست که من جمیع الوجوه یکی باشد و غیری در و داخل نباشد
و در اثنای کتاب گذشت که چون پیغمبر خدا صلی علیه و آله ابی بکر و عمر را حکم
کرد که فلان منافق را بکشند تا اختلاف در میان امت پیدا نشود و آن
هر دو مخالفت کردند و امیر المؤمنین علیه السلام بقتال او رفت و او را ابا فت
رسول خدا صلعم [illegible] افتراق امت را باین عدد و ناجی بودن یک فرقه از
از برای وصی خود تقریر نموده چون از فرقه ناجیه پرسید فرمود المتمسک
بهما انت و اصحابک پس از طریق عقل و نقل هر دو ثابت شده

که فرقهٔ ناجیه فرقهٔ حقهٔ اثنا عشریه‌اند تکمله عقل هیچ عاقلی از این ابا ندارد
که وجود امام معصوم کامل الذات که غنی باشد از ما عدیث و احکام و علوم
ضروری است هم محال است که اهل تکلیف بی سلطان و سرداری باشند که جاه و
بصلاح نزدیک و از فساد دور باشند و گنهکاران را ادب کنند و جاهلان را علم
و ادب بیاموزد و غافلان را آگاه گرداند از راه افتادگان را براه آرد و اقامت
حدود الله نماید حکمهای الهی را بامان رسانیده میان اهل خلاف محاکمه کند امرا
نصب فرماید سد ثغور نماید و حافظ اموال مسلمانان باشد حامی بیضهٔ اسلام بود
جمع و جماعات با و ادا شود کتاب خدا و سنت رسول را حافظ باشد و چنین کسی باید
که از عیب و نقص بری باشد و از زلات دور و از اوهام و وهمهای مستغنی و
ذات نفس مقتضی عصمت باید که نص از جانب خدا و رسول بر وجود او باشد و اعجاز و کرامات
از و ظاهر گردد تا باعث تمیز او از دیگران شود و درین شک نیست که بثبوت رسیده که
بعد از رسول صلی الله علیه و آله صاحب این صفات علی ابن ابیطالب علیه السلام بود و بعد از و
در هر عصری تا بصاحب الامر بغیر از ائمهٔ معصومین علیهم السلام دیگری که جامع این صفات باشد نبود
و در روایات وارده بر نص بر امامت هر یک با وجود رعایت اختصار بسیار مذکور شد و معجزات
و کرامات هر یک نیز بیان درست ترتیب کشیده از دلایل داله بر امامت ائمه علیهم السلام و فضل
و دانش و کمال ایشان است هر کدام در فرقه یا طایفه فنی از علم یا بهره از دانش یافته اند تمام شد

و در هر یک از ایشان جمع بوده اما از امیرالمؤمنین علیه السلام بیشتر مذکور گشت که علم جمیع
علما چنانچه از ابن ابی الحدید نقل شد و منتهی میشود بحسنین علیهما السلام جمیع علوم را از پدر
و جد میراث داشته اند و علم و عبادت امام زین العابدین علیه السلام از آن مشهورتر گشت
که احتیاجی به بیانات داشته باشد و امام محمد باقر علیه السلام را باقر علوم النبیین بجهت
بسیاری علوم میگفتند و از امام جعفر صادق علیه السلام چهار هزار کس استفاده علوم مینمودند
و از جوابهای مسایل که از آنحضرت شنیده و نوشته بودند چهار صد و چهل بهم رسیده بوده
و چیزی از فنون علم باقی نمانده که از آنحضرت روایت نکرده باشند و همچنین امام موسی
علیه السلام را بجهت اظهار علوم هرون الرشید علیه ما علیه در حبس کرد و امام ضامن ثامن علیه السلام
اگر کسی خواهد که بر علوم فی الجمله اطلاعی بهم رساند بکتاب عیون اخبار الرضا رجوع نماید و احتجاجات
آنحضرت را با علمای هر مذهبی و ملتی و غالب آمدن بر همه و باسلام در آوردن اکثر را
ملاحظه نماید و علم امام محمد تقی علیه السلام نیز از آن قدر مذکور گشت احتیاج بتکرار نیست
و عسکریین علیهم السلام چون در زمان ایشان تقیه از حد گذشته بود و ملاقات خلق بخصوص
شیعیان بخدمت ایشان ممکن نبود روایت احادیث از ایشان کمتر شده و لیکن محققین
علمای شیعه امامیه کثرهم الله بر آنند که امیرالمؤمنین علیه السلام بجهت آنکه نفس رسول الله است
بر یازده امام زیادتی دارد و سبطین علیهما السلام بسبب فرزندی رسول خدا و آنکه مادر ایشان

فاطمه زهراست و پدر ایشان علی مرتضی است از ائمه باقی صلوات الله علیهم افضل اند

و ائمه تسعه علیهم السلام همه در علم برابر اند لیکن ثواب عبادت صاحب الامر علیه السلام بجهت طول

عمر زیاده است و هیچ احدی دعوی نمی‌تواند کرد که اخذ علمی از رجال عامه کرده باشند

چه علمای چهار مذهب همه علم خود را بان چهار کس میرسانند و علم ایشان منتهی بعلم امیرالمؤمنین

علیه السلام میشود چنانچه گذشت و همچنین تا خلفای راشدین و تا بلولا علی و اقیلونی

برسد و بتحقیق ثابت شده که اعلم و افضل است و افضل اولاست بامامت از مفضول

والا ترجیح مرجوح لازم آید و گواه بر این معنی قول حق تعالی هل یستوی الذین یعلمون

والذین لا یعلمون و گواه دیگر تا نگوئی یک گواه است افمن یهدی

الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الایه و اگر خواهی تا لثی هم بیاورم در قصه

طالوت میفرماید و زاده بسطة فی العلم و الجسم و یقین است که تقدیم در علم

و شجاعت موجب تقدیم بر امامت و ریاست است و هرگاه ائمه ما علیهم السلام اعلم باشند

ثابت شد که ایشان مستحق ریاست و امامت اند لکن والیضا از چیزهائی که دلالت بر امامت

ایشان دارد [illegible] و طهارت و نیکی ذات و پاکی صفات است که خلق عالم احکام را از ایشان

میکرده اند و زکوة و خمس را بخدمت ایشان میبرده اند که بمستحقین برسانند و روسای شیعه و رواة

حدیث از راههای دور بخدمت ایشان میرفته اند استنباط احکام و حل مشکلات میشوده اند

و بواسطهای

در بوطنهای خود بر میگشته اند و مسایل و اقوال ایشان را بجهت دیگران نقل میکرده اند و در بیت

بسند ایشان چنین ساخته اند و حق تعالی دلهای اهل عالم را چنان بمحبت ایشان مایل و واله کرده بود

که دوست و دشمن در تعظیم و اجلال ایشان بی اختیار بوده اند و با اختلاف مذهب و عقیده و نفاق

باطنی و دشمنی جبلی بنی امیه و بنی عباس تابعان ایشان را میدیدند در ادب و عزت و اکرام

سلوک ذره فرو گذاشت نمیکردند و با ادب و احترام نام ایشان را میبرده اند حتی معاویه که باعتقاد

جنگ با آنحضرت علیه السلام کرده بر منبر در حضور مردم در ذکر مناقب و نشر مسالک محاسن او در خلوت

و خواص اصحاب از آنچه بیان واقع بود در نمیگذاشت و منکر فضل و کمال و شرف و بزرگی آنحضرت

نبود و یزید با عملی که کرد در تعظیم و اکرام امام زین العابدین علیه السلام تقصیر نکرد و بر کرده پشیمان

بود و میگفت با مر من نشد و من بآن راضی نبودم و بنی عباس اگر چه با قتل همراه بودند اما بخدمت

هر یک میرسیدند جعلنی الله فداک میگفتند و برین قیاس امرا و وزرا و شعرا و علما اگر کسی تتبع

تاریخ کند میداند که عزت و احترام ایشان در میان دوست و دشمن تا به چه حد بوده و مردم

بچه طریق عمل مینموده اند و این نیست الا آنکه حق تعالی دلهای خلق و عالم را مسخر ایشان گردانیده

بود از دور و نزدیک بزیارت ایشان تقرب میجستند و بوسیله ایشان از حق تعالی رزق و [illegible] میطلبیدند

فتح مهمات و گشاد کارهای خود را از برکت وجود ایشان میدانستند و طلب حاجات

و دفع بلیات و رفع مکروهات از درگاه ایشان میکردند و با آنکه بنی امیه و بنی عباس

وبني عباس را هم چنين ميسر بود و يار و هوا خواه و معاون و مدد كار بسيار داشتند و جميع دنيا
در تصرف ايشان بود و آن تعظيمي و احترامي كه در حيات و ممات ايشان را عليهم السلام
بود ديگري را هرگز نبود در شرق و غرب عالم بر منبرها خطبه بنام ايشان بود و دوست و دشمن
از قبور ايشان استمداد همت ميكردند و ميكنند و از قبور بني اميه و بني عباس لعنت مي بايست
و نميديدند مشهور است كه مستنصر خليفه عباسي بسامره رفت و زيارت عسكريين نمود و بعد از آن
بزيارت آباء خود رفته فاتحه خواند يكي از همراهان باو گفت شما خلفاى روي زمين
ايد و پادشاهان دنيا قبرهاي شما باين خرابي و كثافت است كه مي بيني از باران كور و خراب
شده و مرغان خانه كرده و كثافت ريخته و خادمي نه و چراغي نه هرگز بزيارت ايشان كسي نمي رود
نه شخصي از ايشان استمداد همتي ميطلبد و آن قبه علويين است كه ديدي و پرده ها و قنديلها
آويخته و شمعها و بخورها مهيا شده و قرآن خوانان و خادمان كمر بسته و فرشها از هر نوعي اماده
و تصدقات و خيرات بجهت فقرا سامان شده و از شهرهاي دور قافلها و موقوفات
بجهت زيارت ايشان آينده در راه و نيمه راهند مستنصر گفت اي برادر اين امريست
اسماني و تقد[illegible] سماوي كه بسعي و اجتهاد غير نشود و بزور و زر بر در نمي آيد و خلق
عالم را بزور باين كار نميتوان داشت چه عقيده و اعتقاد بجبر و قهر حاصل نميشود و ميل
و محبت باكراه بهم نميرسد و مستنصر را حقي بر زبان جاري شده چه اين لطفيست

از جانب الله در حق ائمه ما علیهم السلام که دلالت تمام بر علو شان و بلندی مرتبه
ایشان دارد نکته شنیده شد که بعضی را بخاطر رسیده و گفته اند که در میان این
دو فرقه شیعه و سنی فیصل شدنی نیست و اگر بتعداد و ذکر آنها مشغول میگردیدیم خاتمه
کتاب بتطویل می انجامید ان شاء الله العزیز بعد از اختتام اعجاز مصطفوی کتابی
جداگانه در مناقب اصحاب که مکنون خاطر است بتفضل الهی در حیز تحریر آورده
در صفحه ظهور جلوه گر خواهد گردانید بعضی از عوام اهل سنت را اعتقاد آنست که
دین شیعه تازه بهم رسیده و ابتدای آن از زمان شاه اسمعیل است و نمیدانند که
هر که امیر المومنین علیه السلام را بی فاصله از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امام و جانشین
میداند او شیعه است و هر که ابوبکر را خلیفه میداند او سنی و نشنیده اند که سیصد سال
تمام مصر و حوالی آن و مغرب زمین را پادشاهان اسمعیلیه داشتند و همه شیعه بودند
و مدتهای مدید که حکومت عراقین را پادشاهان دیالمه داشتند همه شیعه بودند و
مدتهای مدید در بین اثنا روزی که سید مرتضی از دنیا رفت آنقدر شیعه در بغداد بودند
که هفتاد هزار کس بر جنازه او حاضر شدند و مدتی که پادشاهی در سلسله عمرو بن لیث
بود سرداران همه شیعه بودند و اکثر شهرهای مشهور که هرگز از روزی که بنا شده
تا حال بوی تسنن بمشام شان نرسیده چون قم و کاشان و سبزوار و مشهد بوده اند

که موسوی دران حکایت مشهور گفته بحث سبزوارست اینجا جهانی مدار ... ماچه

بوبکر هم در وی خوار و زار است و شیعه هر طایفه و قبیله را بشناسند باید که بکتاب مجالس المؤمنین

منتسب بمیر ... که تصنیف اینرا جهت همین طلب کرده رجوع نماید بلی در این آخر که ملوک

طوائف شدند و تشیع بظاهر کم مینمودند در ایران پادشاه جمجاه ملایک سپاه شاه اسمعیل

صفوی موسوی انار الله برهانه و در این زمین و حوالی کر الی ال مسمی بحیدرآباد است

شاه غفران پناه ملک سیرت صلاح سریرت یعنی ملک محمد ظهور نمودند و بضرب تیغ

آبدار و جد و جهد بسیار این دو ملک را از لوث مذاهب باطله پاک و پاکیزه ساختند بحمد الله

روز بروز در ترقی و تزاید است و پادشاهان درین دو سلسله طیبه ان شاء الله تعالی تا ظهور

و خروج صاحب الامر و الزمان علیه السلام خواهد بود و این دولت بدولت مقتدای

انسان خواهد پیوست الهی بحرمت محمد و آله که این دو پادشاه دوست نواز

دشمن گداز که بلطف حق بر سریر سلطنت و حکومت و کامروائی و جهانداری و جهانبانی

درین دو ملک متمکن اند و حضرت واهب العطایا دولت ابدی و عمر سرمدی ارزانی

داراد تا بدولت دیدار صاحب الامر مشرف گشته و از جمله معاونان و مددکاران و حکم روایان

و حکم فرمایان آنحضرت باشند بحق محمد و آله الطاهرین آمین رب العالمین شکر حق را

که این خجسته کتاب که در او نیست غیر صدق و صواب مطلبی ... انور و بالذات

غیر مدح و مناقب حضرات ، همه مدح علی و آل علیست ، هر که با این عقیده است

شیعه را واجب است داشتنش ، نیست جایز ور اگذاشتنش ، شیعه این کتاب تا خوانده

باشد بجهل در مانده ، سنیان گر عناد بگذارند ، همه ایمان باین کتاب آرند ، شود

از فوائدش عقیده درست ، هر که را اعتقاد باشد سست ، از عناد و تعصب است بری

بحقیقت اگر در و نگری ، هست بر صفحه گلستان ، هر ورقی از و بجستان ، عالم فهم است

بیتکلف و لوح ، لیک بی عیب و مغز دار و بوج ، همه اش معجز و کرامات است ، نیمه از وی

حدیث و آیات است ، همه نقل صحیح و نص صریح ، منتخب از کتابهای صحیح ، هر که خواند

ز نقص جهل و هد ، دیدنش روشنی چشم دهد ، شد یکسال و نیم تا شب و روز ، خواه فصل

خواه تموز ، صبح تا شام رو بروی کتاب ، چشم نگشود جز بروی کتاب ، دو سه جز کتاب

کم دیده ، صبح تا شب زجا نجنبیده ، قد خم و کرده بینش و دل در فکر ، هیچ شغلی دگر

نه جز ذکر ، تا بتوفیق کردگار قدیم ، عاقبت یافت صورت تتمیم ، کردگار بحق احمد و

آل ، بصلاح و سداد اهل کمال ، دارم امید از عنایت تو ، کافتد از فضل بی نهایت تو

پرتو التفات شاه برین ، کند از لطف یک نگاه برین ، تا شود نزد خاص و عام عزیز

ورنه این هم چو بی بهر نیم پشیز ، گرنه خورشید بر زمین تابد ، سنگ کی لعل و آن بها یابد

پرورش گر نیابد از دریا ، کی شود قطره لولوی لالا ، ابر گر خاک را نسازد تر ، کی بر آرد

گلی و رسد بر سر // در قبول از سری بجنباند // همچو من صد غصه بر ماند // کی نکنی دشنامت اگر نو ما

صد گدای چو من بیاساید // ور نه گردد پسند خاطر شاه // وای بر من که حال گشت تباه

شاه دلکش گدا از دوست نواز // که ندارد به نیکوی انبار

شاه بحر یا دل و ستاره سپاه // شاه جمجاه شاه والا جاه

دولتش باد تا بروز نشور // عمر او متصل بنفخهٔ صور

بود پنجاه و هشت بعد هزار // که به پایان رسید این گفتار

تمام



کتبه المحصر